

بخش نتایج از کتاب

تکنولوژی و جامعه در عصر لنین و استالین

مقدمه مترجم

نوشته حاضر، ترجمه بخش نتایج در پایان کتابی است به اسم تکنولوژی و جامعه در عصر لنین و استالین اثر کنдал بیلز. نگارنده کتاب در این بخش نظریات خود را که در سراسر کتاب مطرح شده است خلاصه کرده و بصورت تزی مبنی بر چگونگی پیدایش و خاستگاه اجتماعی قشر فنی روشنفکران که قسمت بارز و مهمی از بوروکرات های حاکم بردولت شوروی را تشکیل می دهند، ارائه می دهد. برای درک اهمیت سیاسی و اجتماعی روشنفکران فنی کافست توجه کنیم که بعد از دهه ۱۹۴۰ سه - چهارم اعضای دفتر سیاسی "حزب کمونیست" شوروی افرادی مثل برژنف، کاسیگین و پادگورنی از رهبران حزبی و دولتی و همچنین کسانی مانند ساخاروف و سولژنیتسین از مخالفان قدرت حاکمه، همگی از اعضای این گروه اجتماعی بوده اند.

این کتاب از دو لحاظ حائز اهمیت است. اولاً اسناد با ارزش و قابل ملاحظه ای برای تحقیق درباره شوروی بدست می دهد، ثانیاً نویسنده در پایان کتاب (ترجمه حاضر) نظریات خود را راجع به بخش عمده ای از طبقه حاکمه کنونی شوروی و علل تاریخی بقدرت رسیدن آن به صورت تزی فرموله می کند. اگر این تزی در سطح جنبش چپ مورد مطالعه و برخورد پویا و انتقادی قرار بگیرد می تواند در تعمیق مباحث موجود درباره جامعه شوروی نقشی داشته باشد.

* Kendall Bailes : Technology and Society under Lenin and Stalin , Princeton University Press , 1987 .

من جزو اولین کسانی خواهم بود که اعلام می‌دارم هدف غائی کلیه تحقیقات تجربی، تدوین تئوری‌های بی‌عیب و نقص می‌باشد - که فراتر از تعمیماتی قابل بررسی درباره جهانی که در آن زندگی می‌کنیم نیستند. اما با گفتن این نکته ... با اعتقاد من، بررسی موشکافانه یک تحقیق تجربی که سرشار از مطالعات نافذ در مورد طبیعت نقش‌ها و ضوابط اجتماعی و رابطه آنها با تغییر و تحول باشد، نتایج بیشتری راجع به مکانیزم‌های واقعی و دینامیسم تغییر و تحولات اجتماعی بدست خواهد داد تا کلیه تئوریهای تحول، دست - کم آنهایی که تاکنون در علوم اجتماعی تدوین شده است."

۱ روبرت نیریت

هیچکس به انقلابی که پدید می‌آورد واقف نیست.

۲ فردریک انگلس

یکی از پرسشهای اصلی جهت شناخت از اتحاد شوروی مربوط می‌شود به اینکه چگونه جامعه شوروی در سالهای اول حیات خود به تجدید بنای یک همبستگی کافی که لازمه شرکت در زندگی طبیعی اجتماعی است (از جمله تولید و توزیع) دست -

۱- Social Change، نیویورک ۱۹۷۲ ص ۱۶۱ و ۱۶۷
۲- فردریک انگلس، کلیات آثار، مسکو ۱۹۵۴ جلد ۳

یافت. در اثر منازعات شدید اجتماعی - هفت سال جنگ جهانی و انقلاب و جنگ داخلی - بافت جامعه امپراطوری روبنیه چندپاره شد و تولید اجتماعی چه در زمینه کشاورزی و چه صنعتی به جزء بسیار کوچکی از سطح قبلی خود تنزل یافت. جامعه شوروی پس از سال ۱۹۲۱ با امر دشوار احیای یک روحیه همکاری و تعاون اجتماعی که برای تامين بقا و رشد خود به آن نیاز داشت روبرو شد.

اغلب تاریخ نگاران تا همین اواخر، چنان شیفته خود انقلاب، رهبران آن و مظاهر گوناگونش شده بودند که از نتایج و عواقب عدیده درازمدت اجتماعی آن غافل مانده بودند. لیکن در تاریخ بشریت مدت جنگها و انقلابات کمتر از مدت زمانی است که صرف پروسه‌هایی می‌شود که در آن جامعه، خویش را برای تولید و توزیع مادی و برای روابط عادی اجتماعی که در حیطه آن مردم کسار می‌کنند و در تضمین تداوم خود، فرهنگ خود و جامعه خود می‌کوشند متشکل می‌نماید. سؤالاتیکه مربوط به برخی از فعالیت‌های اخیر می‌شود آنهاست که در اینجا برای ما بیشترین اهمیت را خواهند داشت. آن زمان فرا رسیده است که سؤالاتی را که به نتایج انقلاب روسیه و نوع جامعه‌ای که از درون ویرانه‌های سال‌های انقلاب برخاست مربوط می‌شوند، با قاطعیت هرچه بیشتر طرح کرد. برای درک چهره‌های گوناگون این پروسه، روشنفکران فنی^۳ از آنجا که در طول این سالیان در یک موقعیت بینابینی در جامعه شوروی جای می‌گزینند، حائز اهمیت حیاتی می‌باشند. این گروه همزمان با اینکه وسیعا تحت نظارت قدرت حاکمه قرار داشت، مدیریت بخش اعظم و روبه‌فزونی از جمعیت به آن واگذار می‌شود. از سوی دیگر این گروه بردانش تخصصی تکنولوژیک احاطه داشت که بدون آن امر صنعتی شدن به پیش نمی‌رفت. بررسی و مطالعه قشر فنی جامعه technostructure نه تنها بخاطر یافتن جواب‌هایی به سؤال محوری که در بالا طرح شد مناسب می‌باشد، بلکه برای رسیدن به پاره‌ای شناخت‌های تئوریک نسبت به رابطه تکنولوژی و جامعه مفید است.

در سالهای بعد از ۱۹۱۷ بخصوص ۱۹۲۸، جامعه شوروی با یک رشته انتخاب در زمینه‌های سیاست خارجی، ساختار سیاسی و رهبری، سیاست جامع اقتصادی، رفاه اجتماعی و گزینش تکنولوژی و تاثیراتش روی تمام موارد فوق مواجه شد. درست در همین مضمون اخیر است که می‌بایست بدقت بنگریم تا به یک نتیجه -

گیری اساسی از این مطالعه دست یابیم.

همچنانکه در فصل سیزدهم کتاب اشاره شد، در طی سالهایی که این بررسی را در برمی‌گیرد بخش عمده تکنولوژی که مورد انتخاب اتحاد شوروی قرار گرفت اساساً غربی بود - هرچند که تعداد اختراعات و تطبیق صنایع با شرایط بومی از آنچه در گذشته تصور می‌شد بیشتر بود. اتحاد شوروی روش سابق قبل از انقلاب مبنی بر عاریت گرفتن گسترده تکنولوژی از کشورهای غربی را دنبال کرد و تکنولوژی غرب بر اغلب عرصه‌های اقتصادی غالب بود. با وجود تشویق و بسیج توده‌ها برای نوآوری در زمینه‌های علمی، اختراعات بدیعی که در این دوره صورت گرفت برای پذیرش و به اجرا درآمدن با موانعی دشوار و بسیار مواجه گشت. تطبیق وسیع تکنولوژی غربی برای متناسب شدن با شرایط شوروی، در نهاد اساساً غربی تکنولوژی‌های شوروی تغییری بوجود نیاورد. معذالک، مدارک مشهود در این بررسی حاکی از آن است که روابط اجتماعی مربوط به بکار بستن این تکنولوژی‌ها از جهات مهمی با این نوع روابط در غرب کاملاً متفاوت بود. یک استنتاج مهم از این مبحث این است که تشابهات موجود در تکنولوژی‌هایی که مورد انتخاب جوامع صنعتی قرار می‌گیرند الزاماً نوع روابط اجتماعی برخاسته از این تکنولوژی‌ها را تعیین نمی‌کند. بلکه بر-عکس، این سنن فرهنگی متفاوت، جو ایدئولوژیک و ساختار اجتماعی است که به-هنگام گزینش این تکنولوژی‌ها بعنوان عوامل تعیین کننده محسوب می‌شود. شواهد موجود در این مطالعه درک‌های جامد دترمینیسم تکنولوژیکی را نفی می‌کنند.

بدون شک اتحاد جماهیر شوروی برای ادامه حیات خود به مثابه یک کشور مستقل می‌بایست صنعتی گردد. در این مورد نگارنده اختلافی با تئودور وان لسو^۴ و دیگران ندارد. ولی تصمیم به صنعتی کردن شوروی از طریق وارد کردن بخش عمده تکنولوژی اولیه از غرب، منجر به پدید آمدن همان نوع روابط اجتماعی در سازمان کار بر مبنای این تکنولوژی‌ها نشد. نکته اصلی در این جا تفاوت شکل سازمان اجتماعی - علمی می‌باشد که در شوروی پذیرفته و بنیان‌گذاری شد. قسمت عمده مطالعه‌ای که از نظر گذشت به جوهر این روابط اجتماعی معطوف می‌شود که در این جا تکرار نمی‌کنیم ولی شاید بارزترین نمونه این تفاوت در این دوره مربوط شود به اینک - منازعات اجتماعی که قشر فنی روشنفکران را در برمی‌گرفت چگونه حل و فصل شد و

۴- برای مثال مراجعه شود به کتاب وان لسو Why Lenin? Why Stalin?

بویژه شیوه جدیدی که در جامعه شوروی جهت برخورد با کشمکشهای طبقاتی از اواسط دهه ۱۹۳۰ در پیش گرفته شد چگونه بود.

بلافاصله پس از انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷، قشر فنی جامعه شوروی بخصوص آنها که تحصیلات رسمی عالی داشتند، خود را بیش از سالهای قبل منفرد و ضربه پذیر یافتند این قشر که عموماً از شهرها و از خانواده های طبقات (محدود) متوسط و بالای جامعه امپراطوری روسیه تشکیل شده بود، بطور کلی تفکری ملی گرا داشت و معتقد به سلسله مراتب اداری بود (هرچند سلسله مراتبی که براساس صلاحیت فنی باشد، نه مادرزادی). این متخصصین حرفه ای خود را در دریا ئی از دهقانان و کارگران که نیروی توأم با کینه طبقاتیشان در پروسه انقلاب رها شده بودند، در محاصره دیدند. آنها بدفعات خود را هدف اذیت و آزار یافتند و اختیاراتشان را برای اداره کار جماعتی که سنتاً تحت نظارتشان بود از دست دادند. قشر فنی جامعه همانند خود حزب کمونیست اقلیت کوچکی از جمعیت را تشکیل می داد و با مشکل سازماندهی مجدد و موثر کارهای خود روبرو بود. این گروه همانند حزب کمونیست با یک بحران مشروعیت مواجه بود: او چگونه می توانست مجدداً در انظار مردم شوروی اختیاراتی کسب نماید تا قدرت خود را برای اجرای کارهایش اعمال کند؟

هرچند از سال ۱۹۱۸ این دو اقلیت - حزب کمونیست و قشر فنی جامعه - شروع به برقراری همکاری هایی نمودند، اما این همکاری ها شکننده و اغلب توأم با تنش، سوءظن و دشمنی متقابل بود. به احتمال زیاد، دو عامل اصلی در حفظ این اتحاد از گسستن کامل عبارت بود از: احتیاج متقابل برای بقا در یک فضای بسیار نامطمئن و اشتراک در برخی از ارزشها بویژه ارزشهای پرومتهائی^۵ که هر دو گروه عقیده داشتند که بشریت قادر است برای بهبود سطح مادی زندگیش آگاهانه به افزایش نیروهای تولید بپردازد و طبیعت را به انقیاد خود درآورد. سرانجام نیرو های جاذبه این دو گروه به یکدیگر بر نیروهای دافعاً متقابلشان که مربوط می شد به اختلاف نظرات در مورد ارزش فعالیت بخش خصوصی، خودمختاری حرفه ای و اشکال سیاسی مثل دمکراسی، سوسیالیسم یا لیبرالیسم و طریق درست صنعتی کردن کشور

۵- پرومته یکی از خدایان یونان است که از بهشت آتش دزدیده و آنرا به آدمیان داد و به خاطر این کار از طرف زئوس Zeus تحسنت شکنجه شدید قرار گرفت. (م)

(اختلافاتی که در درون خود قشر فنی جامعه نیز وجود داشت) فائق آمد. این اتحاد سختترین دوران از جمله سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱ را پشت سر گذاشت. بعد از سال ۱۹۳۱، بحران مشروعیتی که هردو گروه با آن مواجه بودند به طرز بی‌نظیری حل شد. حزب کمونیست و بخصوص استالین در کنار اشکال دیگر مشروع‌سازی از دستاوردهای تکنولوژیکی که توسط روشنفکران فنی طرح شده و تحت نظارتشان به - اجراء درآمده بود استفاده کرد تا بتواند به دعاوی حزب و شخص خود بقدرت مشروعیت بخشد. همزمان با این امر، بخصوص بعد از سال ۱۹۳۱، حزب کمونیست از قدرت خود استفاده کرد تا بیش از پیش به اختیارات و مرتبهٔ قشر فنی - روشنفکران در جامعه بیافزاید و از این طریق به تسلط این گروه بر طبقه کارگر مشروعیت دهد.

این رشته سیاستها با یک بدعت ایدئولوژیک نیز که تاثیرات دامنه داری داشت همراه بود. در سال ۱۹۳۵، استالین و کمیته مرکزی نظریه‌ای ارائه کردند مبنی بر اینکه قشر نوین روشنفکران فنی باید مدلی باشد برای رشد و توسعه یک جامعه (بی‌طبقه) کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی که طبقه کارگر می‌بایست به سطح این قشر ارتقاء پیدا کند. استالین بر این نظریه بدین ترتیب صحنه گذاشت که تاکید کرد قشر نوین روشنفکران فنی از دو گروه تشکیل خواهد شد: گروه اول آن - هائی هستند که تجربه عملی دارند ولی فاقد مدرک رسمی تحصیلی می‌باشند ولی بخاطر موفقیتهايشان در زمینه تولید بعنوان متخصصین حرفه‌ای محسوب خواهند شد و گروه دیگر آنهائی هستند که دوره رسمی تحصیلات عالی را گذرانیده‌اند. این نظریه همراه با سیاستهای جدید و تندی که برای انضباط کارگران اتخاذ شده بود هدفی جز همبستگی بیشتر اجتماعی و اعتدال کشمکشهای طبقاتی بین کارگران و متخصصین فنی نداشت. اما جالب این است که بجای آن قرابتی که انتظارش می رفت این رویه ضامن آن شد که کشمکشهای بین ^۶praktiki و افرادی که تحصیلات رسمی فنی داشتند در طول این دوره ادامه پیدا کند. هرچند دلایل و شواهدی وجود دارد که کشمکشهای دیگری نیز از جمله اختلافات بین اقلیتهای ملی و نقش مردو زن در جامعه جریان داشت که در مواردی با میانجی‌گری اولیای امور کاهش می‌یافت - این اختلافات بنوبه خود تاثیراتی در روابط بین طبقه کارگر و روشن -

۶- این لغت در اینجا به کارگرانی اطلاق شده است که تجربه عملی فنی دارند. (م)

فکران فنی جامعه و همینطور در روابط عناصر درون خود روشنفکران فنی داشت - اما این اختلافات، مباحث اصلی منابع تاریخی این دوره را رقم نمی‌زند. تم اصلی عبارت بود از کشمکشهای بین طبقات و درون طبقاتی گرچه، در منابع تاریخی بندرت باینگونه از آنها اسم برده می‌شد. شواهد فراوانی دال بر وجود این کشمکشها و اینکه حزب و دولت نیز توجه اصلی خود را به برخی از مظاهر آن مانند اذیت و آزار متخصصین specialist-baiting و مشا جراتی که مربوط به دستمزد و شرایط کار کارگران می‌شد معطوف می‌داشتند موجود است.

دست کم از اواسط دهه ۱۹۳۰، کشمکش طبقاتی دیگر بصورت امری بهنجاری یا قابل قبول پذیرفته نمی‌شد. اتحاد جماهیر شوروی بعنوان ملتی که از طبقات ناساخته متخاصم nonantagonist classes تشکیل شده است اعلام گردید، سوی اینکجه شواهد تاچه حد عکس این مطلب را نشان می‌داد. به کارگران گفته می‌شد که رسالت آنها در مطالعه، کار سخت و ارتقاء سطح کارشناسیشان به سطح روشنفکران فنی می‌باشد و نه مخالفت با اتوریته آنها. راه رسیدن به یک جامعه بی‌طبقه (کمونیستی) از طریق حرکت وسیع روبه بالا، از طریق بهبود و ارتقاء کارشناسی صنعتی و سطوح عمومی فرهنگی که بطور عمده زیر نظر و مدیریت روشنفکران فنی - در مدارس که در کارخانه‌ها ایجاد شده بود در کارگاهها و اشکال دیگر دوره‌های کارآموزی درحین کار - اجراء می‌گردید ترسیم شد. هرچند تعلیماتی که کارگران می‌دیدند تشابهاتی با این گونه تعلیمات در جوامع غربی داشت ولی فضای ایدئولوژیکی که این تعلیمات در آن اجراء می‌گردید اساسا با مدل غربی مغایرت داشت. در غرب نظریه غالب این بود که بخاطر پیچیدگی تقسیم کار، اختلافات اجتماعی اجتناب ناپذیر می‌باشد، لذا می‌بایست در کاهش این اختلافات و نه از میان برداشتن آنها، از طریق دورنگاه داشتن کشمکشهای طبقاتی از مظاهر انقلابی و قهر آمیزش و کانالیزه کردن آنها به مسیر مبارزات سندیکائی کوشید^۷.

در غرب کارگران عموما در مذاکراتشان راجع به مزد و شرایط کار، لاقابل به - عنوان آخرین وسیله حق اعتصاب داشتند، هرچند مذاکره از طریق سندیکا روش قابل قبولتری برای تعدیل کشمکشهای اقتصادی-طبقاتی محسوب می‌شد. جامعه شوروی در

۷- برای مثال به کتاب R. Dahrendorf بنام Class and Class Conflict in Industrial Society چاپ دانشگاه استانسفورد ۱۹۵۹ رجوع شود.

دهه ۱۹۳۰ یکرشته کاملا متفاوت از روابط اجتماعی را در این زمینه گسترش داد که هرچند با مخالفت و از خود بیگانگی alienation عده‌ای از توده‌ها مواجه شد - و با شکل می‌توان به شدت این مخالفت و نتایج آن دست یافت. امر تعیین و تنظیم مزد وسیعا به خبرگان فنی و مدیران صنعتی واگذار شد و بدینگونه حق مذاکره و اعتصاب برای دستمزد ازمیان رفت. روشهای تیلوریستی "مدیریت علمی" که از طرف لنین پیشنهاد شده ولی در دهه ۱۹۲۰ کاملاً به اجرا گذاشته نشده بود بعد از سال ۱۹۳۱ بمتابه وسیله اصلی برای تعیین مزد طبقه کارگر مورد استفاده قرار گرفت. روشنفکران فنی مصدر کارهای اداری شدند و در چهارچوب رهنمودهای عمومی حزب و از محل بودجه‌ای که از طرف دولت اختصاص داده شده بود و توسط مدیریت صنعتی اداره می‌شد به تامین نیازهای خبرگانی که آنها را بر مسندشان گماشته بودند پرداختند^۸.

همزمان با قدرت یافتن متخصصین تولید در مقابل کارگران، چه از نظر قانونی و چه ایدئولوژیکی، براتوریته معلمین و استادان نیز روی تحصیل دانش آموزان و دانشجویان افزوده شد و امور تحقیقی هرچه بیشتر جنبه حرفه‌ای یافت. این امر درهای بیشتری را بروی مخترعین کارگر که متخصصین فنی آنها را چون آفت می پنداشتند، بست. اگرچه در این دوره مداخله حزب، پلیس و تاحد کمتری نمایندگان رسمی اتحادیه‌های کارگری در محیط‌های اصلی کار روشنفکران فنی هرگز قطع نشد اما مداخله توده‌های کارگر و دانشجو بطور محسوسی از میان رفت درحالیکه روابط مبتنی بر سلسله مراتب مستحکمتر گردید.

با در نظر گرفتن روابط مذکور بین دولت و قشر روشنفکران فنی جامعه و اهمیت صنعتی شدن برای بقاء رژیم سوسیالیستی و همچنین ازدیاد قابل ملاحظه خبرگان فنی - که عده کثیری از آنها از طبقه کارگر برخاسته بودند - نباید از افزایش

۸ - برای مطالعه بیشتر در مورد تیلوریسم رجوع کنید به مقاله کندال بیلز "Alexei Gastev and the Cotroversy over taylorism in Early Soviet Society", Soviet Stud. ۱۹۷۷. در مورد سیاست شوروی درباره مزد و رقابت سوسیالیستی نگاه کنید به اثر Abram Bergson The Structure of Soviet Wages و مسائل لنینیسم اثر استالین ص ۶۷۴، ایزاک دویچر "اتحادیه‌های کارگری در شوروی"، لندن ۱۹۵۰ ص ۱۱۶-۱۰۰، روبرت کانکوئست "کارگران صنعتی در اتحاد شوروی" نیویورک ۱۹۶۷ ص ۹۴-۴۴.

سریع اعضای این گروه در درون حزب کمونیست در دهه ۱۹۳۰ تعجب کرد. آنها ابتدا بعنوان اعضاء عادی به حزب پذیرفته می‌شدند اما پس از تصفیه‌های سالهای بعد در دهه ۱۹۳۰ بطور روزافزونی مقامهای رسمی ایالتی حزبی و درجات مهم دولتی و مدیریت‌های اقتصادی را اشغال کردند. اگر قرار بود که روشنفکران فنی مدلی باشند برای انتقال به یک جامعه بی‌طبقه، این نیز منطقی بود که اعضاء این گروه تدریجا در سطوح بالا با قدرت حاکمه تلفیق شوند. این امر بخصوص در مورد اعضاء جوان که رضایت‌نامه سیاسی در دست داشتند، یعنی خاستگاه طبقاتی‌شان کارگری بود و عضویتشان در حزب کمونیست که با سابقه فعالیت در اپوزیسیون ضد استالین لکه‌دار نشده بود، صحت داشت.

از سال ۱۹۴۱ به بعد، در روسیه استالینی قشر فنی جامعه در حال تکوین به پیشگام آینده بود اما این پروسه هنوز برای معاصرین آن دوره کاملا روشن نشده بود. تنها چیزیکه باقی مانده بود اهمیت دادن نسبی به تحصیلات رسمی فنی دانشگاهی بود که نیروئی بود متحد ساز برای واجدین این شرط و عاملی تفرقه‌انداز بی‌افرادیکه این تحصیلات را سپری کرده بودند و کسانیکه فاقد آن بودند. البته سمت-گیریهای استالینیستی بسوی praktiki هنوز مانع تفوق کامل آنان که دارای مدارک تحصیلی بودند می‌شد گویانکه بنظر می‌رسید گروه اخیر به پیشرویهائی مانند بدست آوردن مدیریت بخشهای اصلی صنعتی و همچنین برای اولین بار پس از ۱۹۳۷ به کسب مقامهای رسمی حزبی در تعدادی قابل ملاحظه رسیده باشد.

آیا قشر فنی جامعه در کلیت خود تا سال ۱۹۴۱ به بخشی از طبقه حاکمه تکوین یافته بود؟ اگر "طبقه حاکمه" نه به تعریف مارکس مبنی بر مالکیت قانونی خصوصی ابزار تولید، بلکه بر اساس کنترل واقعی و بالفعل جامعه تبیین گردد، آیا می‌توان گفت که تا سال ۱۹۴۱ قشر فنی جامعه به این کنترل دست یافته بود؟ شواهد این بررسی یک چنین نتیجه‌گیری را تایید نمی‌کند. معذالک پس از سال ۱۹۳۷ با مقایسه با دوطبقه اصلی جامعه یعنی کارگران صنعتی و دهقانان، اعضاء قشر فنی جامعه بطور روزافزونی به اهرمهای قدرت دست می‌یافتند. گرچه برای عناصر طبقات کارگر و دهقان هنوز امکان تحرک اجتماعی وجود داشت، ولی این امر بیشتر بصورت گسستن از طبقه خود و پیوستن به روشنفکران فنی جامعه یا بعبارت دیگر به صورت تعویض طبقه‌شان شکل می‌گرفت.

در این دوره نقش روشنفکران فنی در سازمانبندی سیاسی مشخص بود و به نحو روزافزونی مهم می‌شد. این گروه در مقایسه با سالهای اولیه این بررسی، از موضع

تنش با کسانیکه در قدرت بودند تغییر مکان داده و به موقعیتی رسید که بطور افزاینده‌ای با قدرت حاکمه درآمیخته، با آن همکاری کرده و در آن ادغام می‌شد. در عین حال، نقش اجتماعی و ترکیب اجتماعی خود را عوض کرد و بغایت بزرگ شد. اما رابطه این گروه با قدرت سیاسی در طول این دوره رابطه‌ای پیچیده بود. اگر گفته شود که تا شروع جنگ جهانی دوم کلیه عناصر روشنفکران فنی با سران رهبری هماهنگ بودند، تحریف واقعیت خواهد بود. انتقال از موضع کشمکش به همکاری و یگانگی فزاینده را باید در یک مضمون نسبی سنجید. در پایان این دوره، سران رهبری جامعه استالینی بطور روزافزونی از بین روشنفکران فنی برگزیده می‌شدند اما قشر فنی جامعه بهیچوجه گروه متحدی را تشکیل نمی‌داد و تنها بخشی از آن و نه الزاما زبده‌ترین اعضای این گروه به درجات بالای رهبری استالینی رسیدند که مستقیما ابرار تولید را کنترل می‌کردند. البته استالین و نزدیکترین مشاورانش هنوز ترجیح می‌دادند که متخصصین فنی را تحت فرمانبری خود نگه دارند. خواسته‌های استالینیستی در پایان این دوره همچنان بالاترین مرجع برای کلیه تصمیم‌گیریهای مهم سیاسی بود. گرچه عناصری از قشر فنی جامعه نیز دارای نفوذ و تا حدودی قدرت بودند معذالک کاملا بعید بنظر می‌رسید که آنها بویژه آن گروه که دارای تحصیلات عالی رسمی بودند بتوانند بخودی خود بقدرت برسند.

مهمترین نکته‌ای که می‌توان ادعا کرد اینست که از زمان شروع جنگ جهانی دوم به بعد، مبنای گزینش کادرهای رهبری حزب کمونیست از طبقه کارگر و اقلشار انقلابی و فرهنگی روشنفکران، غالبا به قشر فنی روشنفکران انتقال یافته بود. استالینیسیم، چه بعنوان شیوه حاکمیت و چه بعنوان یک نظام اجتماعی به تکنولوژی و تصمیم‌گیریهایی که به گزینش تکنولوژی مربوط می‌شدند - و در این مورد با پیروی از نمونه لنینی - توجه و تاکید فراوان داشت و با شروع برنامه‌های پنجساله ایمن تاکیدها قویتر شد. برای انتخاب رده‌های قدرتمند جامعه شوروی خصوصا با تصفیه‌های حزبی و در آستانه جنگ جهانی دوم، استالین و مشاورانش توجه خود را به عضوگیری از میان متخصصین فنی جوان مبذول داشتند (که با در نظر گرفتن نحوه‌ای که برگزیده شده و تربیت یافته بودند به وفاداریشان امید بیشتری داشتند). آنها تاکید روزافزونی برای سابقه‌های فنی بعنوان معیار اصلی - گرچه نه تنها معیار - جهت ارتقاء به مشاغل تصمیم‌گیرنده در امور سیاسی و درجات عالی اجرایی قائل می‌شدند.

هرچند عناصر روشنفکران فنی از تصفیه‌های حزبی مصون نماندند، اما در پایان

این وقایع بعنوان یک گروه بر موقعیتشان و دسترسی‌شان به قدرت افزوده شد. البته می‌بایست در نظر داشته باشیم که در نحوه دسترسی به قدرت میان عناصر روشنفکران فنی فرقهای اساسی وجود داشت. برخی از عناصر به مشاغل اداری و حزبی منصوب می‌شدند و گروهی دیگر بطور عمده در مشاغل فنی باقی ماندند. آنالیز کامپیوتری که نگارنده براساس آمار استخراج شده از بیوگرافی هزار و صد نفر از اعضاء ممتاز روشنفکران فنی که در سالهای مربوط به این بررسی فعال بوده و بخاطر دستاوردهایشان بین سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۵ مورد تمجید قرار گرفته‌اند انجام داده است نشان دهنده پاره‌ای از معیارهای رسیدن به قدرت می‌باشد.

بطور خلاصه مقایسه آماری گردآمده در ضمیمه، عبارتست از اینکه آن دسته از شهروندان شوروی با سابقه فعالیت درون قشر روشنفکران فنی که سرانجام پس از دوره استالین به مدارج عالی‌قدرت حاکم رسیدند، بطور مشهودی با آن گروه که در مشاغل فنی بودند و به شهرت رسیدند فرق داشتند. گرچه داشتن تحصیلات عالی تقریباً لازمه عضویت در هر دو گروه بشمار می‌رفت (که خود نشان دهنده این واقعیت است که *praktiki* و مخترعین کارگر که هنوز در سطح تولید نقش برجسته‌ای داشتند، تا حد زیادی از دوگروه برگزیده *élite* فوق حذف شده بودند). در موارد دیگر، گروه سیاستمدار از لحاظ سنی بهم نزدیکتر بوده اغلب سابقه اجتماع‌ی پرولتری داشته و دوره تحصیلات دانشگاهی خود را در شهرستانها گذرانیده بودند. گروه سیاستمدار بطور عمده در طول سه دوره اول برنامه‌های پنجساله تربیت یافته و اغلب دوره تخصصی‌شان با زتاب مسائلی بود که در دوره ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ تقدم داشت و بویژه در رشته‌های فلزشناسی و مهندسی مکانیک. این گروه بیشتر از نژاد اسلاو (با نمایندگی روسها بیش از سهم جمعیت خود در آن) و با نمایندگی قابل ملاحظه‌ای از آرامنه و گرجیها اما تقریباً بدون اعضاء یهودی تشکیل یافته بود. با مقایسه با جمعیت خود، ترکها نمایندگی کمی داشتند و کمتر از آنها نمایندگان زنان بودند. همچنانکه انتظار می‌آید داشت، آنها اغلب اعضاء حزب بوده و اکثریتشان قبل از ۱۹۴۱ (که عده زیادی، تقریباً یک‌سوم آنها بلافاصله پس از تصفیه‌های حزب و قبل از اشغال روسیه توسط آلمان) به حزب پیوسته بودند. سوابق خدمات آنها نیز برخلاف تکنولوژیست‌ها غالباً بسوی ترکیبی از تجربه در تولید صنعتی - که معمولاً در اوائل دوره خدمت یک سیاستمدار بدست آمده بود - و بعداً رسیدن به مدارج حزب یا ادارات دولتی سمتگیری داشت. عده بسیار کمی از سیاستمداران دارای تجربه مستقیم در تحقیقات و توسعه، یا تدریس در موسسات

تربیتی فنی بودند در حالیکه تکنولوژیست‌ها در هردو زمینه فوق بوفور یافت می‌شدند.

هرچند این نتایج که براساس آمار بدست آمده است جالب توجه می‌باشد اما تنها می‌تواند نشان دهنده برخی پارامترهای یک گروه و در اینجا دو بخش از عناصر نخبه روشنفکران فنی که تا قبل از ۱۹۴۱ هیچکدام این قشر را در کلیتش نمایندگی نمی‌کردند، باشد. این پارامترها می‌بایست مقدماتاً جهت نشان دادن معیارها - شبکه مربوط به موفقیت‌های بعدی و مورد تقدیر عموم قرار گرفتن عده‌ای از اعضاء قشر فنی جامعه شوروی و تمیز دادن آنها که بقدرت حاکمه پیوستند از آنها که در حرفه فنی خود بشهرت رسیدند، مورد استفاده قرارگیرد. این پارامترها همچنین می‌توانند سؤالات مهمی برای تحقیق بیشتر برانگیزند و بهمین جهت نیز در اینجا ذکر شده‌اند. (خوانندگانی که مایل به بحث جامعتر این مقایسه آماری می‌باشند، باید به ضمیمه کتاب مراجعه کنند).

اما سؤالی که تاکنون این مبحث به آن نپرداخته است اینست که تا چه حد روشنفکران فنی نقشی فعال در توسعه جامعه شوروی در فاصله سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۱ داشته‌اند. آیا اعضای این گروه تنها مجری تصمیمات دیگران و دریافت کننده منفعل اوامر، مجازات‌ها و پاداش‌ها بودند؟ یا اینکه آنها بطور پیوسته در قدرت حاکمه و کل جامعه تاثیر گذاشته و از آنها تاثیر می‌پذیرفتند، خود طراح پروژه‌ها بودند و آنها را درون خود و با قدرت حاکمه به بحث می‌گذاشتند و بطرق گوناگون نفوذ خود را اعمال می‌کردند؟ شواهد این بررسی حاکی است که نظریه اخیر به واقعیت نزدیکتر است. در حالیکه در نظر اول ممکن است این ادعا که حزب کمونیست و روشنفکران فنی مهمترین تاثیرات را بعنوان دو گروه در توسعه جامعه شوروی در طول حیات نسل اول آن گذاشته‌اند مبالغه بنظر برسد، اما این نظر دور از حقیقت نخواهد بود. در حالیکه حزب کمونیست و بخصوص رهبری آن تعیین کننده نهائی تصمیم‌های سیاسی و سازمان‌دهنده اصلی تحولات اجتماعی در این دوره بود اما خیلی بیش از آنکه تصور می‌شده، حزب به برنامه‌ها و پروژه‌ها، مشاورت، قابلیت اجرایی و دانش قشر فنی جامعه بخصوص هسته مرکزی آن یعنی گروه تکنولوژیست‌های تحصیل‌کرده متکی بود.

بلشویکها با دو هدف اصلی قدرت را بدست گرفتند: هدف استقرار برابری که مربوط می‌شد به مفاهیم و مباحث سوسیالیسم و کمونیسم و هدف صنعتی کردن بیشتر جامعه - جهت بالابردن سطح نیروهای مولده. اما بمنظور صنعتی کردن و تحت‌ال-

عنوان که راه درازی تارسیدن به هدف نهائی یعنی جامعه بی طبقه و برابردرپیش است هدف - های برابری به تعویق افتاد.

اگر این انتخاب همچنانکه استالینیست ها ادعا می کردند، ضرورتی بود تاریخی یا آنطور که بعدها مائو و پیروانش استدلال می کردند اشتباهی بود بخاطر پافشاری بیش از حد روی نابرابری، قضاوتی است که بخواننده واگذار خواهد شد^۹. اما نکته این جاست که با وجود این انتخاب، بلشویکها خود نه برنامه مشخصی برای صنعتی کردن داشتند و نه تجربه مستقیمی در سازمان دادن آن. متخصصین فنی کسانی بودند که این ملزومات را در اختیار بلشویکها گذاشتند. اغراق نخواهد بود اگر گفته شود که بیشتر پروژه های دوره بین ۱۹۱۷ و ۱۹۴۱ و بسیاری از تکنیک های برنامه ریزی همانها بود که توسط روشنفکران فنی در دوره ماقبل ۱۹۱۷ و در دهه ۱۹۲۰ در ادا-تشان، آزمایشگاه ها شان و کنگره های فنی شان مطرح شده و به آزمایش گذاشته می شد^{۱۰}.

اگر به تاریخچه برنامه GOELRO جهت تأمین تأسیسات برقی بنای دومین مرکز ذوب فلزات در شرق (در مجتمع اورال - ازبکستان)، پروژه های عظیم سدسازی مثل Volkhovstroi و Dneprostroi، پروژه های کانال سازی مانند ولگا - دن، تأسیس صنایع اتومبیل سازی و هواپیما سازی، استفاده از کود شیمیائی در کشاورزی، سیستم توازن مادی^{۱۱} در برنامه ریزی یا اتخاذ شیوه های تیلوریستی برای سازمان کار صنعتی نظری بیافکنیم، نه تنها سابقه هائی از آنها را در تاریخ ماقبل انقلاب قشر فنی جامعه روسیه خواهیم یافت، بلکه اغلب به این پروژه ها و مباحث مشروح آن در مجلات حرفه ای و کنگره های روشنفکران فنی بر می خوریم.

این تصادفی نیست که مثل معروف روسی می گوید، لنین برنامه های روشنفکران فنی را که در GOELRO تجسم یافته بود، "برنامه دوم حزب ما" خواند. لنین در اوائل دهه ۱۹۲۰ یعنی در روز ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ بهنگام تأسیس کمیسیون برنامه - ریزی دولتی GOSPLAN که با تأکید وی چند صد نفر تکنولوژیست غیر بلشویک - که اتفاقاً اکثریتشان با ایدئولوژی بلشویکی خصومت داشتند - در این کمیسیون بکار

۹- برای مثال نگاه کنید به "درباره استالین" پکن ۱۹۶۳.

۱۰- این نکته توسط لئون سمولینسکی در رساله اش تحت عنوان "گرینوتسکی و صنعتی کردن شوروی" طرح شده و قویا در منابع روسی متعددی تأیید شده است.

۱۱- The material balances system

گماشته شدند، نوشت:

" بنظر من این برنامه دوم حزب ماست. ما برنامه حزبی ۱۹۱۹ را داریم که برنامه سیاسی حزب ماست... ولی آن برنامه می‌بایست با برنامه دوم حزب یعنی برنامه کار برای احیای اقتصاد ما و ارتقاء آن به سطح تکنولوژی معاصر تکمیل شود"^{۱۲}.

پس از سال ۱۹۲۰، لنین نه تنها احیای کنگره‌های ما قبل انقلاب متخصصین فنی را در رشته‌های گوناگون تکنولوژی مجاز دانست بلکه تأکید می‌کرد در صورت لزوم، پروژه‌های GOSPLAN می‌باید در این کنگره‌ها مورد بحث و وسیع و تصحیح قرار گیرد^{۱۳}. درحالیکه نباید به نقش اقتصاددانان که در GOSPLAN طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ حائز اهمیت می‌باشد ولی در این بررسی به آن اشاره نشده است کم‌بها داد. معذالک به جرأت می‌توان گفت که اغلب پروژه‌هایی که برای توسعه صنعتی در دهه ۱۹۲۰ و اولین برنامه‌های پنجساله برگزیده شده بود، از میان پروژه‌های تنظیم شده توسط روشنفکران فنی انتخاب گردیده بودند. البته این نکته را نیز باید خاطر نشان کرد که مسؤولان حزب و اقتصاددانان هر یک سهم خود به اصلاح این پروژه‌ها می‌پرداختند و این نیاز به مطالعه دقیقتری دارد که انجام آن در حال حاضر بخاطر عدم دسترسی به آرشیوهای روسی امری دشوار خواهد بود.

کلیه تعمیمات فوق در مورد ایجاد یک شبکه وسیع از مؤسسات تحقیقی صنعتی بعد از ۱۹۱۸ نیز صدق می‌کند. این پروژه‌ها توسط متخصصین فنی طرح شده و سپس به تصویب حزب رسیده بود. نقش حزب و دولت بلشویکی را می‌توان در برگزیدن پروژه‌های تصویب شده، تخصیص بودجه برای آنها، تعیین کار برای این مؤسسات، و اتوریته نهائی بر کارمندان استخدام شده در این مؤسسات دید. شرایط حاکم بر این محیط حقیقتاً نمایانگر همکاری بین قشر فنی جامعه و قدرت حاکمه بود. اما همانقدر که گفتن اینکه دو گروه مزبور در تصمیم‌گیری شرکائی برابر بودند نسنجیده است، بهمان میزان اشتباه خواهد بود اگر نقش روشنفکران فنی، پاسیو و عاری از تأثیر روی نتایج دیده شود^{۱۴}.

۱۲- GOELRO, Trudy جلد اول، ص ۵۹۵

۱۳- منابع روسی

۱۴- اشتباه اصلی Jeremy Azrael در مطالعه‌اش تحت عنوان - Manage

rial Power and Soviet Politics که از آثار اولیه و بسیار مفید می‌باشد به -

ارتباطات آنها با سایر گروه‌ها در جامعه شوروی مربوط می‌شوند، اما همبستگی خود این گروه تا چه حد بود؟ آیا روشنفکران فنی بمثابة یک گروه متحد بود و مستقلاً از منافع گروهی خود دفاع می‌کرد، یا اینکه از دستجات گوناگون که نسبت بهم رقابت ورزیده و منافع وسیعتر گروه‌های نامتجانس بوروکرات مانند کمیساریای اقتصاد، بوروکراسی حزب، ارتش و غیره را تأمین می‌کردند تشکیل یافته بود؟ از شواهد موجود این استنباط را می‌توان کرد که هر دو وجه فوق صحت داشته‌اند بدینسان که روشنفکران فنی گاهی با وجود تمایزات بوروکراتیک و تخصص‌های متعدد حرفه‌ای خود به وحدتی سراسری جهت دفاع از منافع وسیع خود رسیده است و همچنین پاره‌ای از اوقات را در کشمکش‌های بین دستجات مختلف درونی خود روی مسائل مشخص سیاسی و حرفه‌ای سپری نموده است. برای مثال، آنجا که بهبود شرایط کار یا امنیت گروهی‌اش و رهائی از انیت و آزار عمومی و تضمین اختیارات و مسؤلیت‌هایش باضافه ارتقاء وجهه اجتماعی مطرح بوده است به توافق سراسری گروهی می‌رسد. اما از سوی دیگر کشمکش‌های پیاپی بین دستجات بوروکرات و حرفه‌ای قشر فنی جامعه درباره مسائل چون انتخاب نوع معینی از تکنولوژی، نقش سازمان‌های حرفه‌ایش، نقش سیاسی روشنفکران فنی در مقابل دولت و حزب کمونیست، شکل و محتوای تحصیلات عالی حرفه‌ای، سازماندهی تحقیقات، ثبت اختراعات و غیره جایگزین وحدت درونی این گروه می‌شود. به کشمکش‌های بی‌پایان *praktiki* و متخصصین (با مدرک تحصیلی عالی) هم قبلاً بحث کافی پرداختیم.

با ذکر مطالب فوق هنوز بجاست که این گروه ابتدا بصورت یک کل و نه با تفکیک و مورد ارزیابی قراردادن دستجات درونی آن جدا از هم، در نظر گرفته شود. این دید خصوصاً از اینجهت که قدرت حاکمه روشنفکران فنی را بعنوان یک گروه مهم در کلیتش در نظر داشت و در بسیاری موارد سیاست واحدی نسبت به آن اتخاذ می‌کرد و همچنین این امر که اعضای قشر فنی جامعه نیز اغلب بدینگونه به خود می‌نگریستند جایز است. در این سالها واژه *tekhnicheskaia intelligentsia* برای اطلاق باین گروه مهم اجتماعی وارد ادبیات شوروی شد. بر بستر یک نگرش کلّی *macrocosmic* نسبت به این گروه، در بررسی‌های آتی می‌توان با تمرکز عمیقتر به مطالعه هریک از دستجات درونی روشنفکران فنی و روابطشان نسبت به هم بویژه مواقعی که اهداف مغایرشان و درک‌هایشان نسبت به نقش اجتماعی این گروه مورد تلاقی قرار می‌گرفت پرداخت.

این شیوه نگرش کلی سؤال مهم دیگری را در این بررسی برمی‌انگیزد. در قیاس

با سالهای پیش از انقلاب - با مشخصاتی که از ساختار فنی جامعه روسیه در سال - های قبل از انقلاب بدست دادیم - در نسل بعد از ۱۹۱۷ متخصصین فنی به چه منافعی دست یافتند و چه امتیازاتی را از دست دادند؟ نه تنها آنها بتدریج بر طبقه کارگر تفوق یافتند بلکه آنها دیگر با هیچ مخالفتی نسبت به نقش شان که از دیدگاه مذهب راجع به طبیعت سرچشمه می گرفت، مثل مسیحیت ارتدکس روسی و اسلام اکثر ملل آسیائی اتحاد جماهیر شوروی، مواجه نشدند. جنبش حفاظت از منابع طبیعی مهمی هم وجود نداشت که با پروژه های آنها در زمینه علمی بطرز مؤثری مخالفت کند. گرچه جنبش حفظ منابع طبیعی Conservationism پیشینه اش به دوره تزار برمیگشت، اما بعد از سال ۱۹۲۸ به جمعیت کوچکی با اعضای انگشت - شمار که اغلب از زیست شناسان و دانشجویان بودند تبدیل شده بود. این جنبش نه از لحاظ مادی و نه معنوی مورد حمایت قابل توجه دولت نبود. این جمعیت در بیانیه های عمومی خود مطیع صنعتی شدن بود و هدفش تنها در ممانعت از انهدام و قلع و قمع بی حد و حصر منابع طبیعی، مثل جنگلها و حیوانات وحشی خلاصه می شد^{۱۶}. اما در اواخر دوره رهبری استالین و خصوصاً بعد از دهه ۱۹۵۰ تفکر عمده ای برای حفاظت از منابع طبیعی رشد یافت^{۱۷}. تا سال ۱۹۴۱ هیچوقت بطور مشهود، برتری مهندسین در جامعه شوروی، آنطور که پاسترناک در جملاتی نظیر "آیا احداث یک کانال فداکاریهای انسانی را توجیه می کند؟ این مهندس شما بی خداست و او به چه قدرت و منزلتی رسیده است"^{۱۸} می نویسد، زیر سؤال نرفته بود.

با وجود اصطکاک با طبقه کارگر و با قدرت حاکمه، روشنفکران فنی در قیاس با اواخر دوره امپراطوری روسیه، حمایت بسیار بیشتری چه از لحاظ مادی و چه معنوی

۱۶- منابع روسی

۱۷- به مقاله نگارنده تحت عنوان "حفاظت از منابع طبیعی در روسیه و شوروی" در دائرةالمعارف جدید تاریخ روسیه و شوروی آکادمی مطبوعات بین المللی ۱۹۷۷ رجوع کنید.

۱۸- این خطوط در ترجمه روسی نمایشنامه "افاوست" گوته که توسط پاسترناک بعد از جنگ جهانی دوم ترجمه شده و برای اولین بار در ۱۹۵۳ انتشار یافت بچشم می خورد. بنظر میرسد که پاسترناک عمداً این خطوط را بد ترجمه کرده است تا با نظراتش راجع به طبیعت و انسان همخوانی داشته باشد. این سطور در چاپ دوم این کتاب در سال ۱۹۵۵ با اصل آلمانی آن مطابقت بیشتری دارد.

برای پیشبرد پروژه‌های خود کسب کردند. در رابطه با امکاناتی که صرف سرمایه‌گذاری در صنایع و تحصیلات عالی فنی شده بود - گرچه، تحصیلات رسمی از آنچه معلمین و استادان انتظار داشتند حق تقدم کمتری داشت - قشر فنی جامعه استفاده‌های سرشاری برد، هرچند نه بطور متساوی. برای مثال، طرفداران ایجاد مؤسسات صنعتی شیمیایی و تأسیسات برق و صنایع سنگین معتقد بودند توجه کمتری به این بخش‌ها شده است. به هر حال، اختلافات روی تصمیم‌گیری برای محل ایجاد صنایع (مثلاً تأسیسات اورال - ازبکستان) اختلافات بین طرفداران پروژه‌های بزرگ - سازی برای تولید برق و تکنولوژی تولید برق از طریق ماشین بخار، بین حامیان نظریه Douhet و تأکید آن روی ساختن هواپیماهای بمبافکن استراتژیک و هواداران ساخن هواپیماهای جنگنده تاکتیکی، بین طرفداران "تئوری تمرکز" در صنایع معدن و مخالفان آنها و غیره، هریک به نفع این یا آن دسته از قشر فنی جامعه حلوفصل می‌شد.

اینکه تکنولوژی می‌بایست انتخاب شود و چنین شد تعجب‌آور نیست، اما با مقایسه با شیوه‌های عمل رایج در غرب و روسیه قبل از انقلاب، فرجام بازندگان این انتخاب حیرت‌انگیز بود. چه بسا آنان سرنوشت بسیار تلخ‌تری داشتند تا بازندگان این مشاجرات در اواخر امپراطوری روسیه. دستگیری‌ها، حبس‌ها یا اعدام‌های گسترده بازندگان مشاجرات تکنولوژیکی در دوره سلطنت نیکولای دوم قابل تصور نبود. بدترین اتفاقی که ممکن بود برای آنها پیش بیاید، از کف دادن شهرتشان و شاید شغل و سایر حمایت‌های مالی بود. اما در دوره استالین، در سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱ و بعد از ۱۹۳۷، این دیگر غیر قابل تصور نبود که باختن در یک مشاجره فنی به اتهامات خرابکاری و دستگیری، خصوصاً بصورت گسترده آن، بیانجامد. در حالیکه این اتفاقات بیش از آنچه ما در گذشته می‌پنداشتیم رخ می‌داد اما در وقوع و گستردگی آن نباید مبالغه شود. باختن در یک مشاجره تکنولوژیکی الزاماً دست‌گیری و تصفیه را بدنبال خود نمی‌آورد، حتی بعد از ۱۹۲۸. بر مبنای شواهد موجود ما هنوز نمیتوانیم توضیح دهیم که چرا بعضی اوقات این اتفاقات رخ می‌داد و در بعضی مواقع چنین نمی‌شد. بطور مسلم، شناخت ما در این زمینه هنوز پراکنده است. آنچه می‌توان بیان داشت اینست که سرکوبی‌های یادشده تأثیرات بلندمدتی (و ترمزکننده‌ای) در اختراعات و ابتکارات فنی شوروی و همچنین در فضای که در آن مشاجرات و مباحثات تکنولوژیکی انجام می‌گرفت از خود بجای گذاشت. بهمین سبب پاره‌ای از اوقات این مشاجرات شکل هیستریک به خود می‌گرفت. در حالیکه

قشر فنی جامعه پیش از انقلاب، از غفلتی که قدرت حاکمه نسبت به او کرده بود رنج می‌برد، در دوره استالین برخی از اوقات بدخواهی و عناد مفرطی گریبانگیرش می‌شد. بدگمانی به "کارشکنی" و لفاظی‌های سیاسی اغلب جایگزین مباحث فنی جهت انتخاب تکنولوژیها می‌شد. البته این امری بازدارنده در نوآوریهای تکنولوژیکی بود و تنها در خدمت مرزبندی برای مجادلات و رقابتهای دستجات گوناگون درونی تکنولوژیست‌ها برای بدست آوردن امکاناتی که محدود بود قرار می‌گرفت. ریشه بعضی از جدی‌ترین معضلات اقتصادی شوروی، از جمله عقب افتادگی در تولید محصولات کشاورزی، عقب ماندگی در اتوماتیزه کردن پروسه‌های صنعتی و استفاده از کامپیوتر را می‌توان در فضای نامساعدی که توسط مقامات سیاسی در دهه ۱۹۳۰ پدید آمده بود، دید (بعنوان مثال، می‌توان از بی‌اعتبار ساختن مهندسين کشاورزی که مدافع استفاده از مواد شیمیائی در کشاورزی بودند و قطع پروگرام رادار شوروی بواسطه تصفیه‌ها نام برد. رابطه نزدیک بین تکنولوژی رادار و توسعه کامپیوتریزه شدن در غرب را پروفسور چارلز ساسکیند از دانشگاه برکلی بخوبی تشریح کرده است).^{۱۹} حتی اگر انتخابهای دیگر تکنولوژیکی پیش از سال ۱۹۴۱ هم درست بوده باشند، فضای سیاسی و روشی که نسبت به بازندگان مشاجرات تکنولوژیکی اتخاذ شد دارای چنان تأثیرات منفی درازمدتی بوده‌اند که در هرتجزیه و تحلیلی نسبت به اقتضاد جاری در شوروی بسادگی از آن نمی‌توان گذشت. بطور کلی در این سالها تلفیق سیاست‌های خود بسنده و ترس از جاسوسی و خبرچینی، ارتباط با تکنولوژی و علم غرب را به تنشی بیش از آنچه قبل از سال ۱۹۱۷ وجود داشت دچار ساخت و این یک منشاء اعتراض متخصصین، بویژه آن دسته که در بخش تحقیقات و توسعه بودند گردید در عین حال، جدائی بیشتر اواخر دهه ۱۹۳۰ موجب تقویت روحیه ملی - گرایی در روشنفکران فنی و اعتماد به نفس بیشتر متخصصین شوروی نسبت به قابلیت‌های خود شد، بخصوص زمانی که برای اکثریت آنها مقایسه مستقیم با اقتصادهای غربی مشکل بود. اما قوی‌ترین تکانها برای بیشتر آنها به همراه جنگ جهانی دوم و بعد از دوره استالین، هنگامیکه ارتباط با کشورهای پیشرفته صنعتی از سرگرفته

۱۹- به کتاب چارلز ساسکیند Understandnig technology بالتیمور

۱۹۷۳، ص ۴۰-۵۸ رجوع کنید. همچنین به کتاب دیگر او:

The Birth of the Golden Cockerel, A History of the Develpment of Radar.

شد پدیدار گردید^{۲۰}.

از دیاد افراد و گسترش توزیع جغرافیائی روشنفکران فنی بین سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۴۱ احتمالاً یکی از عواملی است که موجب تقلیل همبستگی درونی این گروه اجتماعی در مقایسه با دوره پیش از انقلاب گردید. گرچه هنوز متخصصین فارغ التحصیل اکثراً در مراکز بزرگ شهری و در ادارات مرکزی دولتی در دفا تر نقشه ریزی در تعلیم و تربیت و کمتر در ارتباط مستقیم با تولید بودند - امری که با سابقه پراتیک این گروه مطابقت می کرد - افزایش کثیر اعضای این گروه و پراکندگی نسبی آن، شرایطی را برای قدرت حاکمه مهیا ساخت که بتواند بیش از گذشته تکنولوژیست ها را آنطور که خود می خواهد دستچین کند. از طرف دیگر این امر موجب تماس کمتر این گروه با سیاستمداران و کاهش امنیت شغلی میان تک تک اعضای آن شد. سرنوشت سازمانهای حرفه ای روشنفکران فنی بازگو کننده این روند است. در سال ۱۹۴۱ گرچه هنوز یک اتحادیه سراسری ملی از مهندسین و تکنیسین ها و در کنار آن تعداد زیادی از "اجتماعات فنی - علمی" در رشته های مختلف تکنولوژی وجود داشت معذالک این کانونها برای پیشبردمنافع گروهی روشنفکران فنی بی اثر شده بودند. دیگر ورود به این اتحادیه ها تنها مختص به متخصصین فارغ التحصیل نبود و درهای آن بروی توده ها و از جمله در بسیاری موارد کارگران باز شده بود. اداره این اجتماعات نیز بیش از پیش تحت نظر حزب، دولت و اتحادیه های کاری انجام می گرفت. این کانونها دیگر مراکز تشکیلاتی و گروه های فشار قبل از انقلاب بلشویکی مثل جمعیت فنی روسیه، جمعیت پلیتکنیک، جمعیت تکنولوژی، انجمن سراسری مهندسین روسیه و شاخه های متعدد آن نبودند گرچه، تا حدودی سازمان آیدئولوژیکی مارکسیستی متخصصین VARNITSO این نقش را در مورد برخی از موضوعات بعهده گرفت. خود مختاری حرفه ای چه در مؤسسات تعلیم و تربیتی و چه در اجتماعات حرفه ای بعنوان یکی از مهمترین خواسته های مهندسین و استادان علوم تجربی لیبرال که پیش از دوره شوروی بر قشر فنی جامعه روسیه تسلط داشتند عملاً بین سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۴۱ با شکست مواجه شد. بنا بر این روشنفکران فنی ناگزیر

۲۰ - نتایج زبانبار انزوای علمی از غرب بر علم و تکنولوژی شوروی یکی از موضوعات اصلی آثار ساخاروف و برادران مدودوف را تشکیل می دهد. مثل Sakharov speaks ، نیویورک ۱۹۷۳، و "کشور من جهان"، نیویورک ۱۹۷۵، ر.مدودوف لندن ۱۹۷۱ The Medvedev Papers

شدند راه‌های اعمال نفوذ جدیدی پیدا کنند، برخی از آنها با توسل به مدیران صنعتی و اعضای حزب به این منظور رسیدند. اینکاراستدا در دهه ۱۹۲۰ از طریق گروهی از اعضای حزب که خود تکنولوژیست نبودند و بعد از ۱۹۳۱ و تصفیه‌های سالهای بین ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ توسط خود اعضای آنها که به درجات و مقامات بالای حزب و دولت رسیده بودند صورت گرفت.

اشکال بیان منافع گروهی قشر فنی جامعه عوض شد ولی کوشش آن برای اعمال نفوذ در سیاستهایی که به کارش مربوط می‌شد ادامه یافت. با توجه به شواهد این بررسی، این تصور که گروه‌های مهم قشر فنی جامعه کاملاً در برابر اراده استالین بی‌حرکت و فلج ماندند غیر قابل قبول است. کشمکش و همکاری هردو توصیف‌کننده روابط درونی قشر فنی جامعه و روابط او با قدرت حاکمه استالینی بود. سراسر این دوره با کشاکش بین نیروهای درستیز و مساعی برای ایجاد رشته‌های همکاری بین دستجات درونی ساختار فنی جامعه و بین او و قدرت حاکمه مشخص می‌شود.

اما قشر فنی جامعه نه تنها برجای ماند بلکه تعدادش فزونی یافت و بر مرتبه اجتماعی و امتیازات مادیش افزوده شد. حتی اگر احتمال دهیم که در ارقام رسمی شوروی مبالغه شده است باز می‌بینیم که قشر فنی جامعه دارای سریع‌ترین آهنگ رشد بین تمام گروه‌های روشنفکران در شوروی بوده و رشد او منتج به پدید آمدن تغییرات پیچیده‌ای در ترکیب روشنفکران گردید. با این ترتیب که برتری این گروه بر سایر بخشهای روشنفکران شوروی چه از لحاظ تعداد و چه از نظر نفوذ و قدرت تثبیت شد. تا سال ۱۹۴۱ این گروه از مداومت‌ترین گروه‌های اجتماعی شوروی نسبت به پیشینه قبل از انقلاب خود چه از نظر ترکیب اعضاء و چه بخاطر حفظ سنتهایش و سبک کارش بشمار می‌رفت. هرچند خود مختاری حرفه‌ای این گروه به معنای پیش از انقلاب آن از او سلب شد، تا سال ۱۹۴۱، تعداد بسیار بیشتری از "متخصصین قدیمی" در قیاس با نخبگان سایر گروه‌های اجتماعی قبل از انقلاب، هنوز بر سر کار بودند. قدرت حاکمه تزاری - اشرافیت زمیندار و خانواده سلطنتی - و روحانیون تارومار شده بودند. حتی سرآمدن انقلاب و از جمله اکثر بلشویکهای قدیمی با استثنای گروه کوچکی از نزدیکان و همپیمانان استالین یا مرده بودند و یا در تبعید بسر می‌بردند. گرچه متخصصین فنی قدیمی در میان انبوهی از متخصصین جدید سرخ که تا سال ۱۹۴۱ حداقل نود درصد کل اعضای این گروه را تشکیل می‌دادند محاصره شده بودند یا اینکه بعضی از متخصصین قدیمی در تبعید بوده و یا در اردوگاه‌های کار از بین رفته بودند، معذالک آنها بعنوان یک گروه هنوز مدارج استادی

مؤسسات آموزشی عالی فنی را در تسلط خود داشتند و می‌توانستند از این طریق بر طرز تفکر متخصصین جوان تأثیر زیادی بگذارند. از طرف دیگر آنان بر شبکه مؤسسات تحقیقات صنعتی و آکادمی علوم مسلط بودند و تا سال ۱۹۴۱ بکرات مسوول لیت‌های مدیریت و مشاورت اقتصادی را بعهدہ داشتند. در حالیکه عده زیادی از آنها تا قبل از جنگ جهانی دوم هنوز به حزب وارد نشده بودند اما آنها در درجات و نشانهای ممتاز، مرتبه بالای اجتماعی و احترام مقامات مسوول احاطه شده بودند و این امر تا حدی نظارت و کنترل بر کارهایشان را خنثی می‌کرد.

نظریه نداد و نشان، جای شگفتی نیست که در طی این سالها بسیاری اگر نه تمامی خصائل و رفتارهای ما قبل انقلاب روشنفکران فنی مانند روابط مبتنی بر سلسله مراتب در صنعت و تعلیم و تربیت از نو ظهور کرد. البته در مورد جو سیاسی، هنوز اختلاف اساسی با قبل از انقلاب وجود داشت بدین معنا که اولاً بخاطر ماشین قویتر سرکوب نسبت به دوره آخر امپراطوری و ثانیاً به دلیل کانالیزه شدن مستقیم نیروهای آنان در برنامه‌ریزی‌های مرکزی، قشر فنی جامعه دیگر نمی‌توانست مانند گذشته به دلخواه خود در احزاب اپوزیسیون شرکت فعالی داشته باشد.

بغیر از جو قویتر سرکوب، شاید تفاوت اصلی بین دوران پیش و بعد از انقلاب ایجاد سیستم برنامه‌ریزی مرکزی باشد. تحت این سیستم برنامه‌ریزی، روابط اجتماعی این گروه بنحوی شکل گرفت که پیش از انقلاب سابقه نداشت. در حالیکه سخن‌گویان روشنفکران فنی خود علمدار برنامه‌ریزی جامع اقتصادی بودند و در دهه ۱۹۲۰ در کارگزاری آن نقش عمده‌ای ایفا کردند، در سالهای بعد با پاره‌ای از اهداف مشخص این سیستم اختلاف پیدا کردند بویژه مواقعی که تأکید روی کمیت تولید بود و همچنین کاغذ بازی و حسابرسی زیادی که زائیده این سیستم بود و در عرصه کار اجتماعی این گروه دامنگیر تعلیم و تربیت، تحقیقات و توسعه و خصوصاً تولید شده بود. قشر فنی جامعه بعنوان یک گروه الزاماً خصومتی با برنامه‌ریزی اقتصادی نداشت. آنچه او می‌خواست برنامه‌ریزی‌ای بود که کارشناسی فنی اش بطور بارزی در آن نمایان باشد، اهدافی واقع‌بینانه داشته باشد و مورد پشتیبانی مادی و نیروی انسانی سازمان یافته‌ای جهت تحقق این اهداف قرارگیرد. اشتباهات و سهل‌انگاری‌های مکرر در زمینه‌های فوق تا سال ۱۹۴۱ بعنوان یکی از موارد اصلی شکایات این گروه باقی ماند.

بر مبنای تجاربشان در جنگ جهانی اول و پیش از انقلاب، متخصصین فنی خواستار یک حکومت نیرومند مرکزی برای طرح و اجرای رشد اقتصادی بودند. آنها

بر مبنای شواهد این بررسی در زمینه‌های تحصیلات عالی و کارهای تولیدی نیز می‌توان به نتایج فوق رسید. در کلیه زمینه‌های فوق، روشنفکران فنی بعنوان یک گروه، از نفوذ و قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند گرچه، قدرت و نفوذ این گروه در دوره‌ای که این بررسی آنرا در برمی‌گیرد دستخوش تغییرات بوده است. درسرا - سر دوره صنعتی شدن شوروی آنها بطور قطعی بمثابه شریک کوچکتر باقی ماندند. محاکمات Shakhty و مهندسین صنعتی^{۱۵} بعلاوه سیاستهای دیگری که در این بررسی به آن اشاره شد عموماً هدفی جز زیر دست نگهداشتن روشنفکران فنی نسبت به دستگاه حکومت استالینی نداشت. معذالک می‌توان نتیجه گرفت که این دو گروه لازم و ملزوم یکدیگر بودند. متخصصین مجهز به دانش فنی بودند و حزب کمونیست حلقه ارتباطی بین توده‌ها و جمعیت و پروژه‌های قشر فنی جامعه بود - ارتباطی که اساساً تا قبل از انقلاب وجود نداشت. عبارت دیگر حزب کمونیست ماشیمن سازماندهی این پروژه‌ها را - از طریق ترکیبی از قدرت همراه با انگیزه‌های مادی و معنوی - جهت تحقق سریعتر آنچه برای روشنفکران فنی تا قبل از انقلاب تنها رویایی تصور می‌شد، فراهم می‌کرد. سواى اینکه برای این صنعتی شدن سریع و شیوه‌هایی که برای حصول آن بکار گرفته شد - اغلب شیوه‌هایی بیرحمانه که در عین حال نه مؤثرترین شیوه‌ها بود و نه البته انسانی‌ترین آنها - چه ارزشی می‌توان قائل شد، باید به نهاد همزیستی نسبی‌ای که بین این دو گروه بوجود آمد پی برد زیرا عواقب تاریخی آن مهم و بسیار پیچیده می‌باشد.

پرسش‌های فوق بطور عمده به روابط برونى روشنفکران فنى، و عبارت دیگر

نظر من در آنجاست که متخصصین فنی را از مدیران صنعتی تمیز نمی‌دهد و بحمد کافی رابطه پیچیده بین آنها را تشریح نمی‌کند.

همچنین او نشان نمی‌دهد تا چه حد روشنفکران فنی در فرم‌دادن سیاستهای توسعه شوروی نقش مؤثری داشته اند.

۱۵- در طول این محاکمات چندین نفر از اعضای روشنفکران فنی به جرم خراب کاری و جاسوسی برای ضد انقلاب محاکمه و اعدام شدند. در نتیجه این محاکمات قشر فنی جامعه تا حد زیادی نفوذ خود را تا مدت زمانی چند از دست می‌دهد. آنچه در آلمان بیشتر موجب این امر گردید، تقلیل نیروی طرفداران روشنفکران فنی در حزب (از جمله کسانی مثل بوخارین و اورژنیکیدزه) و قدرت یافتن استالین و یارانش که باین گروه اعتماد نداشتند بود. (م)

الزاما با بخش خصوصی، سیستم بهره کشی یا اقتصاد مصرفی میانه خوبی نداشتند. اما این بمعنای طرفداری آنها از دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم تک‌حزبی بسه شیوه شوروی هم نبود. درحالیکه آنها بین خود در مورد نوع مشخص بخش خصوصی و دولتی، مصرف و سرمایه‌گذاری، نقش کارگران، مصرف‌کنندگان، مدیریت و کارشناسان فنی در طرح و اجرای اهداف این حکومت نیرومند مرکزی اختلاف داشتند، قشر فنی جامعه باید از بورژوازی تمیز داده شود باین دلیل که بورژوازی خواهان مالکیت خصوصی ابزار تولید و در پی بدست آوردن سود و (بازارهای) مصرف است. اما قشر فنی جامعه که عمدتاً بخاطر تفکر و عملکردش از بورژوازی متمایز بود و در برخی موارد با اهداف و ارزشهای بلشویکها همخوانی داشت می‌توانست آسانتر از بورژوازی خود را در چهارچوب سیستم شوروی تطبیق دهد. برای مثال، قشر فنی جامعه با بلشویکها در مورد برنامه‌ریزی اقتصادی و تقدم دادن به تولید و رشد اقتصادی و نه مصرف خصوصی هم‌عقیده بود. بنا براین تعجب‌آور نیست که آنها خود را با سیستم شوروی وفق دادند و اعضای قدیمی شان و حتی رفتارهای اجتماعی شان پابرجا ماندند، اما آنچه شگفت‌آور است این واقعیت است که در آنها، چه در تفکر-شان و چه در کیفیت نمایندگان‌شان تغییر کمتری حاصل شد تا در حزب کمونیست. این حیرت‌انگیز است که چگونه تقریباً تمام بلشویکهای قدیمی از بین می‌روند و بطور اهزاینده‌ای روشنفکران فنی جایگزین آنها می‌شوند. این وقایع ممکن است انسان را به این نتیجه‌گیری برساند که راه - صنعتی کردن - برای همیشه جای هدف - برابری - آنطور که در ابتدای انقلاب بلشویک اعلان شده بود گرفت. البته استالینیستها ادعا می‌کردند که یک چنین استنباطی نادرست است و اهداف نهایی انقلاب همچنان پابرجا هستند. آنها می‌گفتند کسانی که به جای بلشویکهای قدیمی آمده‌اند هم کمونیست‌اند و هم در مسائلی که مربوط به تکنولوژی می‌شود از کمونیستهای قدیمی صلاحیت بیشتری دارند. معذالک، درست از این زمان ببعد است که از یکسو صنعتی شدن در اقتصاد شوروی غالب می‌شود و از سوی دیگر نابرابری در جامعه گسترش می‌یابد. در اینجا باید از تعبیری که شرایط فوق را معلول تکنو-لوژی پیشرفته می‌داند احتراز کرد. یکی از شواهد بارز این بررسی اینست که تکنو-لوژی روابط اجتماعی را از پیش تعیین نکرده بلکه تنها بدیل‌هایی می‌سازد که برای حصول هریک از آنها عوامل متعدد دیگری نیز - از جمله فرهنگی، ساختار اجتماعی، تاریخی - زمینه را برای تحول جامعه به مرحله معین توسعه خود هموار می‌کنند. آینده ممکن است هنوز بدیل‌های دیگری (و نه الزاماً همان ترکیب وعده‌های ایدئو-

لوژیکی، انگیزه‌های مادی، جو سرکوب و روابط مبتنی بر سلسله مراتب که در عهد استالین، در شرایط فقر، ناامنی، رودرروییهای شدید فرهنگی و اجتماعی، سطح پائین کارشناسی فنون جدید و خاطرات جنگ و انقلاب وجود داشت) به ارمغان آورد. در حالیکه بر این عوامل، تنها بمرور می‌توان فائق شد و آنها را عوض کرد. وقتیکه سطوح فرهنگی و فنی تغییر کند و زمانیکه امنیت داخلی و بین‌المللی قویتر برقرار شود، وضعیت جدیدی می‌تواند ظهور کند. هنگامیکه وعده‌های ایدئولوژیکی، روابط مبتنی بر سلسله مراتب و سطح سرکوب و خفقان برای اکثریت جمعیت اثر خود را از دست بدهد، آنگاه روابط کهنه اجتماعی ممکن است یکبار دیگر زیر سؤال برود. جامعه شوروی با سریشم‌های متعددی بهم چسبیده است اما هرگاه یک یا چند تا از آنها چسبندگی خود را از دست بدهد این جامعه می‌تواند یکبار دیگر با همان بحران مشروعیتی مواجه شود که مورد مطالعه ما قرار گرفت. ناراضی‌های و مخالفت‌های سیاسی دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ پرتو ضعیفی از این بحران به‌مراه داشت و این اتفاقی نیست که پاره‌ای از اعضای روشنفکران فنی مثل ساخاروف، که متخصص سلاح‌های هسته‌ای است و ژنرال گریگورنکو، که متخصص علوم کامپیوتر است و دیگری که شهرت کمتری از این دو دارند نقش‌های مهمی در این اعتراضات بعهد گرفته‌اند. ولی در عین حال، توده‌های روشنفکران فنی از خود هیچگونه اعتراض عمومی بروز نداده‌اند. در حال حاضر بهیچوجه روشن نیست که اکثریت آنها در انتقاداتی که از طرف ساخاروف و دیگر مهندسیین و استادان علوم تجربی عنوان شده است با آنها هم‌عقیده باشند. منشاء بعضی از این انتقادات به سالهای اولیه مشمول این بررسی برمی‌گردد. انتقاداتی که معلول یأس و افسردگی روشنفکران فنی از شرایط کار در اقتصاد شوروی و بویژه بخش تحقیقات و توسعه بود که زنده‌ترین و با استعدادتر- بین‌اعضای این گروه اجتماعی را بخود جذب می‌کرد. اما در سالهای بعد، این اعتراضات جنبه‌های اجتماعی نیز بخود می‌گیرد همچنانکه در مورد ساخاروف مشهود است.

ریشه‌های پدیده عجیبی که با آن ما این بررسی را شروع کردیم - یعنی اینکسه اکثریت نخبگان دستگاہ رهبری جامعه شوروی و همچنین بسیاری از مخالفان حکومت سابقه و تجربه در رشته‌های فنی دارند - در توجه و اعراض همزمان روشنفکران فنی نسبت به قدرت حاکمه نهفته است که در نسل اول بعد از انقلاب بلشویکی ظهور می‌کند. معذالک، تا بحال کفه ترازو بسوی مسالمت این گروه با سیستم، فعالیت اغلب تکنولوژیست‌ها در درون آن و نه مخالفت علنی با آن بوده است. سیستم

شوروی امکانات زیادی را در اختیار روشنفکران فنی گذاشته است، حتی در زمانیکه موجب دلسردی و سلب امتیازات عناصر قشر فنی جامعه شده و مانع گرایشات مطلوب آنها گردیده است.

در اینجا درست نیست که به تفصیل به حدس زدن درباره آینده سیستم شوروی بپردازیم، اما تنها یک نکته را می‌توان بیان داشت. تاکنون حرکت اجتماعی روه‌بالا - پیوستن تعداد روزافزونی از جمعیت شوروی به روشنفکران و بویژه روشن-فکران فنی - به این ادعا که از این طریق به یک جامعه بی‌طبقه (کمونیستی) می‌توان رسید، کمی اعتبار بخشیده است. اما هرگاه در آینده این حرکت متوقف گردد و امتیازات مادی، دسترسی به تعلیم و تربیت و قدرت سیاسی بیش از آنچه درحال حاضر هست موروثی شود، آنزمان جامعه شوروی ممکن است با بحران مشروعیت حادی که احتمالاً با برخوردهای شدید علنی طبقاتی توأم خواهد بود روبرو شود. هرچند این یگانه منشاء تغییرهای آینده نیست - شرایط بین‌المللی بین عوامل دیگرهمواره نقشی قطعی داشته است - اما در خور بررسی است. در چنین وضعی هریک ازحالات زیر قابل پیش بینی است: تداوم دراز مدت تضاد بین ایدئولوژی و واقعیت اجتماعی وضعیتی که با وجود کشمکش‌هایی که می‌آفریند در تاریخ بی‌سابقه نبوده است؛ تغییر مآلی ایدئولوژیکی که نابرابریهای دائمی را توجیه کند و استمرار سرکوب؛ یا آزمودن اشکال دموکراتیک‌تر تغییر روابط اجتماعی که به دعوی رسیدن به برابریهای بیشتر مادی و دسترسی دموکراتیک‌تر به قدرت سیاسی از طریق‌الایردن سطوح فرهنگی - فنی تحقق بخشد. اینکه کدام‌یک از اشکال فوق یا بدیل‌های دیگر انتخاب خواهد شد امری است که تنها آینده روشن خواهد کرد. این انتخاب تأثیرات مهمی روی نقش دراز مدت تاریخی روشنفکران فنی شوروی و تجزیه و تحلیل وقایعی که در این بررسی از نظر گذشت خواهد داشت.

ترجمه الف پیروز

اجاره دادن زمین به دهقانان، انتقاد از استالین
و اعاده حیثیت از محکومین سیاسی

ناکامی های سوسیالیسم در شوروی

گورباچف که می خواهد زمین ها را بطور درازمدت به دهقانان اجاره دهد، در واقع به سیاست اشتراکی کردن مزارع، که از ۱۹۲۸ به بعد معمول بوده، پشت کرده است. همزمان با این تصمیم گورباچف، ماهیت سوسیالیستی رژیم در شوروی، از طرف روشنفکران مورد سؤال قرار گرفته است. با وجود این، نمی توان مطمئن بود که علی رغم وجود سیاست "گلاسنوست" (شفافیت، آزادی بیان و انتقاد) بطور رسمی، روشن-فکران بتوانند کلیه نتایج سیاسی این جرأت خود را بدست آورند.

آیا اتحاد شوروی یک کشور سوسیالیستی است؟ اندک زمانی پیش از این، متولیان رژیم حتی طرح این سؤال را کفر تلقی می کردند تا چه رسد به نفی آن. خشن ترین منتقدین مسکو، از ۷۰ سال پیش تا کنون در طرح این سؤال مردد می ماندند. حتی تروتسکی، سرسخت ترین دشمن استالین، پس از گذشت چند سال و پشت سر گذاردن چند مرحله از تاملات تئوریک خود، تازه به "نالایق" بودن رژیم استالین رسید.

اما امروز، این سؤال در مسکو بشکل علنی مطرح است. یکی از مدافعان برجسته سیاست "پروسترایکای" گورباچف یعنی یوری آوانسیف که مدیر انستیتوی تاریخ است، نه تنها این سؤال را طی نامه ای که در پراودا منتشر شده مطرح کرده بلکه به آن پاسخ منفی نیز داده است.

ا و می‌نویسد:

"من جامعه خودمان را سوسیالیستی نمی‌دانم. حتی سوسیالیسم معلول (دفرمه) هم نیست (۰۰۰) بطوریکه از نو باید تئوری نویسن سوسیالیسم را به کمک لنین، اما بدون اکتفا به جستجو در آثار او تدوین کرد."

مقاله آوانسیف موجب شده که هیات تحریریه پراودا به او صریحا جواب بدهد: "آیا آوانسیف خطوط تعیین کننده رژیم ما را فراموش کرده است که عبارتند از سیستم سوسیالیستی مدیریت مبتنی بر مالکیست جمعی ابزار تولید، نبود طبقه استثمارگران و نبود بیکاری؟"

این گشمکش ظاهرا بحثی اسکولاستیک بنظر می‌رسد که فقط می‌تواند مورد توجه برخی از متعصبین یا مورخین قرار گیرد، اما در واقع می‌تواند نتایج سیاسی و عملی غیر قابل چشم‌پوشی برای اتحاد شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق به همراه داشته باشد و حتی فراتر از آنها برای کلیه کسانی که کم‌وبیش سوسیالیسم از نوع شوروی را سرمشق خود قرار داده‌اند.

ویژگی پاسخ پراوداد اینست که همان استدلال‌هایی را مطرح می‌سازد که امروز در پرتو گلاسنوست و پروسترایکا، دیگر پیش‌هیچکس در اتحاد شوروی، بجز محافظه-کاران متحجر، اعتباری ندارند. طرفداران گورباچف هم‌اکنون آنچه را که ناظران نسبتا مخالف از مدت‌ها پیش می‌گفتند، برسمیت می‌شناسند و آن اینکه مالکیست جمعی ابزار تولید موجب رکود اقتصادی گردیده و عدم وجود استثمارگران بِنفع قشر کوچکی از صاحبان امتیاز و احتکارگران تمام شده و نبود بیکاری، افسانه پرخرجی است.

با وجود این، حاملین مشی جدید همگی بین خود متفق‌القول نیستند که آیا عیبی که برملا می‌کنند شامل پایه‌های این نظام که در زمان لنین پیریزی شده و بعد در دوران استالین سیستماتیزه گردیده هم می‌شود یا اینکه مساله صرفا بر سر بر-داشت غلط و اجراء نادرست یک سلسله از اصول بخودی خود صحیح است؟ بنا بر فرض دوم، رژیم استالینی و دستگاه مخوف او همانند "رکود" زمان برژنف، هرچند در عرصه دیگر، چیزی جز بدشکل کردن سوسیالیسم نیست.

تا آنجا که به آوانسیف مربوط می‌شود وی بصراحت می‌گوید:

"این بدشکل کردن‌ها (دفرماسیون‌ها) پایه‌های حیاتی جامعه

شوروی، رژیم سیاسی، روابط تولیدی و مطلقا همه چیز دیگر را دربر-

می‌گیرد".

این نقل قول، سخن ژولیوس‌های (Hay) نویسنده مجار و یکی از چهره‌های شورشی ۱۹۵۶ بوداپست را بخاطر می‌آورد که می‌گوید: "همه کجراهِه بود و سوسیالیسم هیچ". با چنین درکی، خفقان دوران استالین، صرفاً یک پدیده فاجعه‌آمیز معلول گذشته نیست و بنابراین تقبیح جنایات "پدر عزیز خلق‌ها" ناکافی و سطحی بشمار می‌رود. آن مفهوم از سوسیالیسم که طرفداران پروسترایکا در مسکو مطرح می‌کنند، نهایت پراگماتیسم است. امان از ملاحظات تئوریک، استناد به مارکس، تحلیل‌های دانش-مندان یا دگماتیک از مناسبات اجتماعی!

فدور بورلاتسکی، یکی دیگر از طرفداران سرسخت پروسترایکا که سابقاً مشاور خروشچف بوده و حالا مشاور گورباچف است، می‌نویسد:

"انها چیزی را می‌توان سوسیالیسم نامید که برای زحمتکش‌ان، یعنی کارگران، دهقانان و روشنفکران، رفاه و فرهنگ را تامین نماید و هرآن چیزی که چنین دستاوردی را تضمین نماید سوسیالیسم نیست".

این است برنامه‌ای که اقتصاددانان "مدرنیست" شوروی زمانیکه می‌خواهند چفت و بندهای بوروکراتیک و ایدئولوژیک مانع توسعه اقتصادی را بشکنند بکار می‌گیرند. آنها وضع در مجارستان و حتی چین تنگ‌سیاوپنگ را بعنوان مثال ذکر می‌کنند. با وجود این، آنها باندازه مرد شماره یک چین جلو نمی‌روند. او اخیراً به چند تن از میهمانان جهان سومی خود توصیه کرده است که راه سوسیالیسم را درپیش‌نگیرند. زیر سؤال بردن ماهیت سوسیالیسم در شوروی با سؤال دیگری همراه است و آن اینکه آیا سیاست استالینی امری ناگزیر بوده یا نه؟ با وجود این برخی از روشن-فکران شوروی که مشکوک به طرفداری از استالین هم نیستند اظهار می‌دارند که صنعتی کردن و اشتراکی کردن اجباری، که با سرکوب احتمالاً غیر ضروری همراه بود برای آنکه اتحاد شوروی به یک ابرقدرت تبدیل شود و بتواند در برابر ائتلاف "امپریالیست‌ها" و آلمان نازی قد برافرازد غیرقابل اجتناب بوده است. آنها که جرات بیشتری دارند الزامی بودن استالینیسم را منکر می‌شوند. همین آوانسیف می‌نویسد:

"خط مشی ضد انقلابی استالین و دستگاه مهیب او بلحاظ تاریخی ضرورت نداشت و در نتیجه نمی‌تواند قابل توجیه باشد".

میخائیل گورباچف، هرچه هم که در نطق رسمی خود بمناسبت هفتادمین سال

انقلاب اکتبر گفته باشد، بنظر نمی‌رسد که از این دسته از روشنفکران فاصله فکری چندانی داشته باشد بخصوص وقتی که از سیاستی دفاع می‌کند که با نظرات بوخا- رین در اواخر سال‌های ۱۹۲۰ نزدیک است. اما نظر پراودا چنین نیست زیرا ارگان حزب کمونیست اتحاد شوروی طی پاسخ به یوری آوانسیف تاکید می‌کند که

"اگر بخواهیم دوشادوش تاریخ و حقیقت گام برداریم به این سوال که آیا حزب راه دیگری می‌توانست برگزیند تنها یک جواب خواهیم داشت: خیر".

در اینجا نیز، کشمکش فقط جنبه تئوریک ندارد. طرفداران گورباچف با پذیرش این نکته که غیر از سیاست استالین سیاست دیگری هم وجود داشته، بوخارین را در درجه اول بعنوان یک مرجع تاریخی برای سیاست اقتصادی خود معرفی می‌کنند. بوخارین که در اصل عضو اپوزیسیون چپ بود و بشدت از نپ (سیاست جدید اقتصادی لنین) انتقاد می‌کرد در اواخر سال‌های ۲۰ از ادامه "نپ" یعنی تشویق یک بخش خصوصی کوچک بویژه در تجارت، دفاع نمود و با تصفیه کولاک‌ها (دهقانان "مرفه") و اشتراکی کردن دفعی و خشونت‌آمیز زمین‌ها مخالفت نمود. او در ۱۹۳۸ بدستور استالین اعدام شد.

اعاده حیثیت از او توسط گورباچف، اهمیتی بیش از اعاده حیثیت از یک شخص دارد. این اقدام برای مرد شماره ۱ شوروی برقراری نوعی پیوند با تاریخ حزب و تثبیت سیاست جدید خود در چنان مشروعیت حزبی است که با آنچه از ۶۰ سال پیش تاکنون متداول بوده متمایز است. تصمیم او دایره بر اجاره دادن زمین به دهقانان در این میراث ریشه دارد. این اقدامی است سمبولیک که طی امروز و فردا مغازه‌ها را که هنوز بشدت فقیرند پر نخواهد کرد و بمعنی گسست از سیاستی که تاکنون جاری بوده تلقی نمی‌شود مگر آنکه در بخش صنایع نیز ادامه یابد. وگرنه این اقدام نیز مانند دیگر هوس‌های رفرم از مرحله حرف فراتر نخواهد رفت. واقعا چگونه می‌توان بدون ابزار شخم، بدون بذر، بدون کود، کشاورزی "خصوصی" را توسعه داد، حالا بازار و شبکه بازرگانی پیشکش!

فعلا روشنفکران طرفدار گورباچف با برسمیت شناختن وجود دو سیاست رقیب یکدیگر در حزب، در یکپارچگی آن شکاف ایجاد می‌کنند. اگر اتخاذ سیاست دیگری در ۱۹۲۸ امکانپذیر بوده، حزب و رهبری آن به چه حقی ادعا کرده‌اند که حقیقت تنها در انحصار آنهاست و با چه توجیهی از تقابل دو یا چند خط مشی سرپا می‌زدند؟ سرانجام این منطق به مجاز بودن تعدد آراء در درون حزب، به چند گانگی روابط

بین احزاب برادر و به چشم‌پوشی از هژمونی‌ای منجر می‌شود که از چارچوب حق هر یک از این کشورها در اتخاذ راهی ویژه بسوی سوسیالیسم بسیار فراتر می‌رود. همان حقی که خروشچف در ۱۹۵۵ هنگام اولین آشتی با تیتو، و گورباچف در اوایل سال جاری در بلگراد رسماً برسمیت شناخته‌اند.

اگر اتحاد شوروی دیگر بعنوان سوسیالیست تعریف نمی‌شود؛ اگر رژیم آن، دیگر معیاری نیست که براساس آن، سوسیالیستی بودن یا نبودن جامعه‌ای دیگر با آن سنجیده شود، آنوقت کشورهای اروپای شرقی حق و آزادی کامل خواهند داشت که جامعه خود را براساس ایدئال‌ها و نیازهای مردم خویش بنا کنند. "دکترین برژنف" دائر بر حاکمیت محدود کشورهای برادر، دیگر پایه‌ای ندارد جز اراده ابر قدرت شوروی بعنوان یک دولت مسلط. دیگر پیوندهای ایدئولوژیک وجود ندارد، هرچه هست روابط عبودیت است.

مساله هنوز تا این حد نرسیده اما در کنار سوسیالیسم مبتنی بر خودگردانی در یوگسلاوی، سوسیالیسم مبتنی بر بازار در مجارستان، سوسیالیسم نمایشی چائوشکو، سوسیالیسم کلیسائی در لهستان، اتحاد شوروی در جستجوی آن شکلی از جامعه است که با "سوسیالیسم سربازخانه‌ای" یا "سوسیالیسم دولتی" که از ۱۹۱۷ به بعد با آن آشناست تفاوت داشته باشد. "گلاسنوست"، نیروهای روشنفکر از مرکز-گریزی را آزاد کرده است که بلحاظ تئوریک، هسته اصلی تلاشی اردوگاه سوسیالیسم از درون را با خود دارند.

آن احتیاط و ملاحظه‌کاری که سیاستمداران در مقایسه با احساسات شتابزده و عکس‌العملی مورخین یا اقتصاد دانان از خود نشان می‌دهند از همینجا ناشی می‌گردد. رهبران بخوبی نسبت به خطرات زیر سؤال بردن اصول آگاهند. اصولی که مسلماً کسی آنها را باور ندارد ولی شرط یک همبستگی حداقل در هرم احزاب برادر، حفظ این اصول است. گلاسنوست تخم لقی را در دهان‌ها شکسته که اگر تاریخ انترناسیونال کمونیستی نیز مورد توجه قرار گیرد، دامن احزاب کمونیست غربی رانیز خواهد گرفت. هیچکس نمی‌تواند بگوید که این تجدید نظرهای تفرقه‌افکنانه کجا توقف خواهند کرد و به کجا خواهند انجامید. همچنین هیچکس جوابی به این نکته ندارد که آیا کسانی که این جنبش را بوجود آورده یا با آن سازگاری کرده‌اند، در نتیجه ترس از عواقب بالقوه آن، درصد آرام کردنش برخواهند آمد؟

فلسطين : سرفصل نامی تاریخی و اسناد

زمینه نامی عینی و ذهنی انتقاصه

تراب حق شناس

آنچه پس از ملاحظات زیر می‌خوانید طرحی است بسیار فشرده در دو بخش، از گذشته و از حال قضیه فلسطین. می‌گوئیم "قضیه" (Cause) چرا که برخلاف تصویری که مطبوعات غربی دامن زده‌اند، این نه یک "مساله" (problème) یا "مشکل عارضی" در حد اختلاف مرزی بین دو یا چند کشور یا دعوائی که پیش آمده و باید بنحوی حل یا طی زمان فراموش شود، بلکه امری است جوهری، یعنی پای یک ملت و حق او در رفع ستم از خویش و در بازگشت به میهن و حق او در تعیین سرنوشت خویش، در میان است و اینک آن ملاحظات:

۱

جنبش مقاومت فلسطین جنبشی است علیه اشغال و غصب اراضی کشاورزی و تصرف خانه‌ها و اخراج مردم بومی و جایگزین کردن عده‌ای دیگر بناحق بجای آنها، جنبشی است علیه آوارگی و بدون هویت زیستن و... در چنین جنبشی کلیه اقشار و طبقات مختلف این ملت در یکطرف قرار می‌گیرند و اشغال و سیاست‌های آن در طرف دیگر. بهمین دلیل است که جوانب شناخته شده مبارزه طبقاتی تحت الشعاع مبارزه ملی قرار می‌گیرد. این جنبش ملی دمکراتیک و به سامان رسیدن آن، شرط مقدم نضج مبارزه طبقاتی است. بنابراین بیرون کردن اشغالگر، خود مرحله‌ای و وجهی از مبارزه طبقاتی درون این ملت است.

۲

باید یک ملت آواره، بدون وطن، بی‌تکیه‌گاه و معلق در فضا، ریشه‌کن شده از جایگاه طبقاتی و تولید اجتماعی، دائما مورد تعقیب، در معرض حملات نظامی و سیاسی و اجتماعی و تحت انواع فشارهای روحی و جسمی را شناخت و مورد مطالعه قرار داد تا فهمید که برای چنین ملتی نمی‌توان بسادگی، راه حلی براساس "پرولتا-ریا و بورژوازی" تجویز کرد، بلکه باید مساله آواره را حل کرد. بگذریم که در هیچ-جا نسخه آماده‌ای وجود نداشته و ندارد و در همه جا باید "برخورد مشخص به شرایط مشخص" کرد و متاسفانه چنین برخوردی از طرف بسیاری از نیروهای چپ ایران نسبت به جنبش فلسطین صورت نگرفته است (چنانکه در مورد ایران هم چنین سنتی نداریم).

مبارزه حق طلبانه فلسطینی‌ها که در شرایط سیاسی بسیار پیچیده و آکنده از تضادها و دخالت‌های محلی و بین‌المللی صورت گرفته و از تبدیل شدن سرنوشت فلسطینی‌ها بگونه سرنوشت سرخ‌پوستان آمریکا جلوگیری کرده، مدیون مبارزات مستمر و برخورد دلیرانه و همه جانبه آنان است. اگر چرچیل همزمان با شروع آوارگی فلسطینی‌ها و تشکیل دولت اسرائیل می‌گفت "۲۰ سال، اینها را در چادرها نگه دارید وطن از یادشان خواهد رفت" امروز می‌بینیم که نه تنها وطن فراموش نشده و آنها در جوامع عربی حل نگشته‌اند و خواست‌ها و آگاهی ملی‌شان تعمیق گشته، بلکه با گذشت ۴۰ سال و بیشتر، فرزندان آن آوارگان با اشتیاقی حیرت‌انگیزتر به عملیات انتحاری می‌روند توگویی به مسابقات المپیک رهسپارند. صرف نظر از هر سخنی که در مورد این عملیات انتحاری گفته شود، خود این پدیده قابل تحلیل است، تحلیلی که نشان دهد جوانانی بسیار سالم و شاد که مثل همه جوان‌ها آرزوهای طبیعی خود را دارند و زیبایی‌های زندگی را دوست دارند چرا دسته‌دسته از لابلای شبکه موانع الکترونیکی "مرز"های اسرائیل از جنوب لبنان و ... می‌گذرند و جان خود را فدا می‌کنند. گفتنی است که اکثریت آنان - طبق شناختی که ما داریم - به هیچ بهشتی جز آزادی وطن باور ندارند. تحلیل روانی و اجتماعی این پدیده شگرف و قابل تامل بعنوان یکی از نمونه‌های نیاز و اشتیاق به میهن، کلید حل مشکل را که چیزی جز بازگشت به وطن و سرزمین از دست رفته نیست تا حدی بدست می‌دهد.

۴

مبارزه این ملت، مبارزه ایست ملی، دهقانی، بورژوا - دمکراتیک. ما از این مبارزه علیه اشغالگران و همدستان آنان، حمایت کرده و می‌کنیم، اما این حمایت بمعنی تایید مطلق از هر سیاستی که نیروهای سیاسی فلسطینی اتخاذ می‌کنند و یا هر گرایشی که در درون این ملت وجود دارد نیست. آنها را مسلماً می‌توان مورد انتقاد قرار داد و این حق و وظیفه ماست. اما این انتقاد هرگز به حد زیرپا - گذاردن و نادیده گرفتن تصمیماتی که این ملت بطور دمکراتیک اتخاذ نمی‌کند نمی‌رسد و گرنه این چه نوع حق تعیین سرنوشتی است که آنها دارا هستند ولی نمی‌توانند مثلاً رهبری خودشان را خودشان انتخاب کنند و باید بیایند از ما بپرسند؟! در - حالیکه اکثریت مردم فلسطین در داخل و در خارج، ساف را تنها نماینده مشروع خود می‌دانند و رهبری خود را که طی سالیان دراز و درافت و خیزهای فراوان آزموده - اند، مورد اعتماد خود در این مرحله قرار می‌دهند دیده می‌شود که فلان سازمان ایرانی

(که حداقل اطلاعات لازم در این مورد را کسب نکرده است) اعلامیه می‌دهد و ضمن یک مشت حرفهای تکراری پرطمطراق ولی پوک، برای جنبش پرتوان و مردمی فلسطین نسخه می‌نویسد که این برود، آن بیاید! آیا سربوها راه رفتن، چشم را بستن و دهان را گشودن بس نیست؟ از طرف دیگر، کسانی هم هستند که خود را خیللی دمکرات می‌دانند ولی حق تعیین سرنوشت را برای ملت‌ها قبول ندارند. ما نمی‌دانیم چگونه می‌توان در درون جامعه خود دمکرات بود ولی نوبت به دیگران که می‌رسد یکی از ابتدائی‌ترین اصول دمکراسی را که حق تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خویش است، از آنان دریغ ورزید.

۵

درست است که در مرحله کنونی مبارزه فلسطینی‌ها ملی است و با شرکت همه طبقات و اقشار ضد اشغال، جریان دارد اما این بدان معنی نیست که مثلاً راست و چپ در بین آنها وجود ندارد. مسلماً فلان زمیندار یا سرمایه‌دار که انگیزه اصلیش برای مبارزه، غصب اموال و امتیازاتش از طرف دشمن است و بهمین لحاظ ودرهمین حدود به ضدیت با اشغالگران برخاسته با فلان کارگر یا زحمتکشی که دیگر چیزی برای از دست‌دادن ندارد و جان خود را با قلوب سنگ درکف دست گرفته، "آرش" وار قلمرو شخصیت و حیثیت انسانی‌اش را هرچه گسترده‌تر ترسیم می‌کند، هردو به یک افق و به یک نوع "فلسطین فردا" و به یک نوع دولت و حکومت فکر نمی‌کنند. لذا در این میان، ما اگر سیاست سالمتر و دمکراتیک‌تری را تشخیص دادیم از آن حمایت خواهیم کرد، سیاستی که آگاهانه مورد حمایت خود توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده فلسطینی است.

۶

اینکه در آینده محتمل، در آن سرزمین، چگونه حکومتی برقرار می‌شود برای ما در این مرحله تعیین کننده نیست. ما هیچ توهمی نداریم که مثلاً "حکومت انقلابی پرولتری" در آنجا برقرار خواهد شد و یا در آن دمکراسی و آزادی آنطور که مجلس ملی فلسطین در بیانیه استقلال گفته است تضمین خواهد بود. خیر، بهتر است خیالپردازی نکنیم و با حرکت از واقعیات عینی، وظیفه خود را که حمایت از مبارزات توده‌ها در راه آزادیشان است انجام دهیم. چرا که آینده جامعه فلسطین را مبارزه طبقاتی و تناسب قوای اجتماعی و فرهنگی و... رقم خواهد زد. ما از حقوق کارگران و زحمتکشانش در درجه اول دفاع می‌کنیم اما این دفاع از کانال مبارزه ملی و دمکراتیکشان می‌گذرد. غفلت احزاب کمونیستی عرب در چهل - پنجاه سال پیش‌از

اهمیت مساله ملی، آنها را بشدت از همگامی با جنبش عینی توده‌های عرب منزوی ساخت. آنها در آزمون بدون توجه به حق ملت فلسطین که زیر پالگدمال می‌شد، در برابر برسمیت شناختن اسرائیل توسط اتحاد شوروی (۱۹۴۸) و بلوک شرق سکوت کردند و ضرورت مبارزه کارگران فلسطینی عرب و یهودی را علیه سرمایه داران در اسرا - نیل - طبق یک فرمول کلی - مطرح کردند. غافل از آنکه صهیونیسم بین المللی، حتی کارگر یهودی اروپائی و آمریکائی را در تعارض با کارگر عرب به فلسطین کشانده و کاری کرده که منافع کارگر و کشاورز یهودی در غصب اراضی فلسطینی‌ها باشد. تجربه ۴۰ سال گذشته نشان داده که کارگر صهیونیست و کارگر عرب نتوانسته‌اند همسراه با هم علیه یک سرمایه دار مبارزه کنند.

۷

وقتی می‌شنویم که در سرزمین‌های اشغالی ۲۰ سال است که مقاومت در کلیه وجوه، چه سیاسی و نظامی و چه اقتصادی و فرهنگی، ادامه دارد، یا انتفاضه ۱۴ ماه است که با شور هرچه بیشتر ادامه دارد. یا از سال ۱۹۶۷ تا کنون اسرائیل بیش از ۲۰ هزار خانه را برای مجازات سکنه آن و ارباب مردم با بمب ویران کرده، یا تعداد زندانیان سیاسی در زندان‌های اسرائیل بطور مستمر چندین هزار بوده است، یا کلرها (استعمارگران صهیونیست) کینه‌توزانه حتی درختان زیتون را که منبع درآمد و غذای سنتی فلسطینی‌هاست از ریشه برمی‌کنند، یا وقتی گلدامایر (نخست- وزیر اسبق اسرائیل) این موضع، نژادپرستانه را می‌گیرد که "من هرروز صبح که از خواب برمی‌خیزم و می‌شنوم که یک کودک فلسطینی بدنیا آمده احساس ترس و تنفر می‌کنم" و یا بعدها مورد از اعمال فشار بر مردم، آیا می‌توان به سازماندهی این مقاومت توده و کمک به مردم برای باقی ماندن در سرزمین‌های اشغالی و مانعت از خالی کردن زمین از سکنه، فکر نکرد؟ آیا ایستادگی در موضع خود (یا صمود بتعبیر فلسطینی‌ها) می‌توانسته بدون سازماندهی و بدون امکانات مالی و سیاسی و دیپلماتیک امکانپذیر باشد؟ خبر خراب شدن یک خانه در یک جمله شنیده می‌شود اما مشکل بعدی که بعهده جنبش و درراس آن ساف می‌باشد تامین امکانات برای خانواده‌ای است که خانه‌اش ویران شده، آنهم نه یک مورد بلکه هزاران مورد.

خانواده زندانیان و شهدا را چه کسی جز ساف باید تامین کند؟ به کارگران و کشاورزان بیکار شده چگونه باید کمک کرد؟ وقتی کارخانه یا مزرعه در رقابت با محصولات اسرائیلی شکست خورده و یا در نتیجه مالیات‌های گزاف و فشارهای دیگر تعطیل شده و کارگران بیکار شده‌اند، ساف باید چکار کند که توده در مناطق اشغا-

لی بماند و با مهاجرت خود یکی از خواست‌های صهیونیست‌ها را که رها کردن زمین‌هاست برآورده نسازد؟ یکی از راه‌هایی که ساف عملی کرده جمع‌آوری کمک‌مالی (منجمله از شیوخ خلیج) و ارسال آن به داخل جهت کمک به موسسات تولیدی و رشکسته و جبران خسارت‌های آنهاست تا بتوانند به کار خود ادامه دهند (یعنی به استثمار کارگران) و کارگران بیکار نمانند. بسیاری از اینگونه مشکلات را ساف چاره جویی می‌کند، چاره‌چوئی‌هایی که گاه معنی حمایت از سرمایه‌دار می‌دهد ولی با حرکت از منافع کارگران این تناقض را چگونه باید حل کرد؟

فقط با بی‌اطلاعی و جمود فکری می‌توان تلاش ساف برای گشودن این کلاف درهم-پیچیده را ندید و دستاوردهای این‌ملت برهبری ساف را در یک خبر شنید و گذشت و رستاخیز ملتی را که ۴۰ سال پیش همه قدرت‌های جهانی و ملل متحد "مجلسس‌ترحیمش" را برپا کردند و وطنش را از روی نقشه جهان حذف کردند، امری ساده تلقی کرد، رستاخیزی که هنوز تا پیروزی و تحقق آرمان خود سال‌ها مبارزه بی‌امان لازم دارد.

۸

برخی از دوستداران جنبش انقلابی فلسطین، درعین حمایت از مبارزه توده‌ای موجود، جوانب منفی و انتقادی ساف را مورد سوال قرار می‌دهند. در جواب بایید گفت: جوانب منفی و انتقادی وجود دارد و فراوان هم وجود دارد مگر ساف یا کلا این جنبش از جامعه خود که جامعه‌ای است طبقاتی، و از جهات مختلف عقب‌مانده است جدا می‌باشد؟ ممکن است در این جنبش مردمی و سازمان آن ساف، انواع نگرش‌های ارتجاعی، بورژوازی و خرده‌بورژوازی مشاهده نمود. در شیوه‌های کار با نمونه‌های فرصت‌طلبی و سازشکاری مواجه شد اما سه نکته را نباید فراموش کرد: اولاً این یک ملت است با همه محتوای گسترده و پراکنده‌اش و گرایش‌های متنوع درون آن. بنابراین آنرا با یک سازمان معین و غالباً کوچک و غیر توده‌ای از آن نوع که ما در ایران سراغ داریم مقایسه نباید کرد. بگذریم که حتی در مورد اینگونه سازمان‌ها نیز تصور یکپارچگی، کاملاً غیر واقعی و مکانیکی است. ثانیاً قضاوت از دور همواره همه عناصر لازم برای یک داوری صحیح را در اختیار ندارد و چه بسا امری را سازشکارانه ارزیابی کند ولی در واقع امر چنین نباشد. ثالثاً رهبری فلسطین بر اساس ماهیت خود، یک رهبری منتخب ملی است که در این مرحله جنبش ملی این سرزمین را نمایندگی می‌کند. مهمترین مزیتی که این سازمان از آن برخوردار است توده‌ای بودن آنست. بارها مشاهده شده که توده‌ها مانع انحراف شخصیت‌ها

یا جریان‌اتی از رهبری شده‌اند و یا با ابتکارات خود رهبری را از بن‌سست نجات داده‌اند نمونه "انتفاضه" تاثیر متقابلو دیالکتیکی بین رهبری و توده‌ها را بخوبی نشان می‌دهد.

۹

اقدامات اخیر فلسطینی‌ها و ادامه قیام آنان، در پرتو شرایط کنونی بین‌المللی احتمال دارد که به ایجاد کشوری فلسطینی بربخش کوچکی از فلسطین (ساحل غربی و غزه) بیانجامد. آثار فوق‌العاده مهم این مساله را چنین می‌توان پیش بینی کرد:

- با حل مساله ملی، برای خود فلسطینی‌ها مساله مبارزه اجتماعی عمده می‌شود. اگر نسل جدیدی از رهبران که در کوره انتفاضه آبدیده شده‌اند و توانسته‌اند با ایجاد شوراهای خلقی و سازماندهی حیرت‌انگیز این قیام توده‌ای قدرت دوگانه‌ای را در درون مناطق اشغالی ایجاد کنند، در آینده بتوانند در رهبری قرار گیرند، با احتمال زیاد جامعه انقلابی و آزاد شده فلسطین نقش پیشروانه‌ای را در منطقه نیز بازی کند، امری که برای تحقق آن، مقدمات و شروط زیادی لازم است و موانع بسیاری را هنوز در پیش رو دارد.

- مبارزه طبقاتی در کشورهای عرب که تاکنون غالباً زیر سرپوش جنگ علییه اسرائیل و ادعای مبارزه برای آزادی فلسطین سرکوب شده، از این پس بی‌شش از پیش بروز خواهد کرد و رژیم‌های سرکوبگر عرب مثل سوریه را بشدت زیر ضربه خواهد گرفت.

- در اسرائیل هم که تاکنون با پافشاری رژیم حاکم روی تهدید اعراب و ضرورت بسیج دائم و ایجاد وحشت در بین مردم از ریخته شدن به دریا توسط اعراب، مبارزه طبقاتی تحت الشعاع مسائل جنگی و امنیتی قرار می‌گرفته، با احتمال زیاد وجه دیگری پیدا خواهد کرد و تشدید خواهد شد. علاوه بر این، تشدید اختلافات داخلی بین خود اسرائیلی‌ها (که یکطرف آن دست راستی‌های مذهبی هستند) نیز بسیار محتمل است. حل نسبی قضیه فلسطین، اگر تحقق یابد، بهترین زمینه را برای نیروهای آگاه و انقلابی چپ در کشورهای عرب فراهم خواهد ساخت تا روند دمکراتیزه کردن را در جوامع خفقانزده عربی تسریع نمایند و راه را برای مبارزه‌ای طبقاتی در کلیه وجوه آن بگشایند.

فلسطین : سرفصل های تاریخی و اسناد

اشاره ای به جغرافیای فلسطین

فلسطین در غرب قاره آسیا، در گذرگاه بین آسیا و آفریقا و اروپا واقع شده ؛ از غرب به دریای مدیترانه، از شرق به سوریه و اردن، از شمال به لبنان و سوریه و از جنوب به شبه جزیره سینا (مصر) و خلیج عقبه محدود می شود. مساحت آن ۲۷۱۳۰ کیلومتر مربع است و بلحاظ طبیعی به سه قسمت تقسیم می شود:

- ۱- منطقه ساحلی: مهمترین بنا در عبارتند از غزه، یافا، عکا.
- ۲- منطقه کوهستانی که مثل ستون فقرات از وسط کشور می گذرد و کوه های جلیل نابلس و قدس را در بر می گیرد. در این مناطق اکثر اماکن مقدس نزد مسیحیان، مسلمانان و یهودیان مانند شهرهای قدس (اورشلیم)، بیت لحم، ناصره، نابلس و صفد قرار دارند.
- ۳- منطقه غور که در شرق فلسطین است و رود اردن و دریاچه های آن در آنجا واقع است.

۴- منطقه بئر السبع (بئر شوا) و صحرای فلسطین که نصف مساحت فلسطین را در بر می گیرد و کل بخش جنوبی فلسطین را شامل می شود. بئر السبع تنها شهر ایمن منطقه است که بیشتر چادرنشینان عرب در آن زندگی می کنند. اسرائیل از آن برای آزمایش سلاحهای جنگی (بویژه بعنوان مرکز اتمی) استفاده می کند.

- ۲۵۰۰ قبل از میلاد. کنعانیان و فنیقیان که از یک قوم و تمدن بودند در اواسط هزاره سوم قبل از میلاد از سواحل غربی خلیج فارس، بترتیب به فلسطین و شام مهاجرت کردند و دولت‌های خود را تاسیس نمودند. فلسطین را "سرزمین کنعان" نیز گفته‌اند. یهودیان که به فرماندهی موسی از مصر رانده شده‌اند سال‌ها در کلد و بین‌النهرین آواره می‌شوند و سرانجام کنعان (فلسطین) را تصرف می‌کنند و در آنجا پادشاهی یهود را در ۱۰۲۰ ق. م. تاسیس می‌کنند (پادشاهی شائول، داود و سلیمان).

- ۹۲۳ ق. م. تجزیه این پادشاهی: اسرائیل در شمال و یهودا در جنوب. بخت‌النصر پادشاه کلد این دو پادشاهی یهود را برانداخت (۵۸۶ ق. م). کورش پادشاه ایران، بابل (عراق) را فتح کرد و یهودیان آواره را به فلسطین بازگرداند (۵۳۸ ق. م). با حمله اسکندر مقدونی سلطه ایرانیان بر فلسطین بسرآمد (۳۳۲ ق. م). در ۶۴ ق. م رومیان به فلسطین حمله کردند و در ۷۰ میلادی اورشلیم (بیت المقدس) بدست آنان منهدم شد و یهودیان به سراسر امپراطوری روم مهاجرت کردند. وجود پادشاهی یهود بمدت چند قرن در فلسطین یکی از دستاویزهای جنبش صهیونیستی برای اثبات حق تاریخی یهود (اسرائیل) در فلسطین (ازمدیترانه تا فرات) است. این "استدلال" را ماکسیم رودنسون محقق و نویسنده فرانسوی (که خود یهود است) بکلی مردود می‌شمارد (مصاحبه با کانال ۳ تلویزیون فرانسه، برنامه تاریخ یکروز- ۱۹۸۵). این ادعا شبیه ادعای مالکیت اسپانیا توسط اعراب یا مالکیت بغداد توسط ایران است.

- ۶۳۶ ق. م. مسلمانان به فلسطین حمله می‌کنند.

- ۱۰۹۹ ق. م. صلیبیان اورشلیم را اشغال می‌کنند. بعدها صلیبیان توسط صلاح-

الدین ایوبی از فلسطین اخراج می‌شوند.

- از ۱۵۱۷ تا ۱۹۱۷ فلسطین تحت تسلط امپراطوری عثمانی است.

- ۱۸۷۸. استعمار یهودی در فلسطین آغاز می‌شود. قدرت‌های استعماری

یهودیان را که از فشارهای راسیستی در کشورهای اروپائی رنج می‌برند بسوی فلسطین می‌رانند.

- ۱۸۹۶. تئودور هرتزل کتاب اساسی صهیونیسم را تحت عنوان "دولت

یهود" در ۱۸۹۶ در لندن منتشر می‌کند. او در صفحه ۲۹ این کتاب می‌نویسد:
"ما در آنجا (فلسطین) باید بخشی از برج و بارو و استحکامات
اروپا علیه آسیارا تشکیل بدهیم. یک برج دیدبانی تمدن علیه وحشی-
گری بسازیم". (بنقل از ماکسیم روندسون: عرب و اسرائیل، ترجمه
رضا براهنی، تهران، خوارزمی - ۱۳۵۶)

۱۸۹۷. اولین کنگره صهیونیستی در شهر بال (سوئیس) تشکیل می‌شود. این-
جنبش که نام خود را از صهیون (کوهی نزدیک اورشلیم) گرفته و توسط هرتمسل
تاسیس شده هدف خود را چنین تعیین می‌کند:
"در فلسطین، یک وطن برای ملت یهود ایجاد شود که توسط
حقوق عمومی تضمین شده باشد".

او برای تحقق این هدف، راه‌های زیر را پیشنهاد می‌کند:
۱- اقدام به استعمار (کولونیا لیزاسیون) فلسطین توسط کارگران کشاورزی
و صنعتی یهود. بطوریکه حفظ چنین رژیمی منطبق با منافع این کارگران نیز تلقی
شود.

۲- سازماندهی کلیه یهودیان سراسر جهان در سازمان‌های خاص محلی و بین-
المللی بر اساس قوانین جاری در هر کشور.
۳- تعمیق و تقویت آگاهی ملی یهودی.
۴- تلاش برای کسب موافقت ضروری کشورهای ذینفع برای تحقق اهداف صهیو-

نیسم .

صهیونیستها به قدرت‌های امپریالیستی نزدیک می‌شوند تا موافقت آنها را جهت
مستعمره کردن فلسطین جلب نمایند. از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۴ آژانس بین‌المللی
یهود، مهاجرت یهودیان به فلسطین را سازماندهی می‌کند. از پاشاهای ترک و فئو-
دال‌های فلسطینی و لبنانی زمین خریداری می‌کند. ابتدا بشیوه کلاسیک استعماری
از نیروی کار محلی دهقانان استفاده می‌نماید ولی بزودی شعار "کار یهودی" را تر-
جیح داده شرایط را برای استعمار وطن‌گزین (colonisation de peuplement)
و یا به عربی استیطانی) فراهم می‌کند.

انتخاب فلسطین بعنوان مقرّ چنین دولتی با استدلال سیاسی - مذهبی زیر

توجیه می‌شود:

- ۱- ملت یهود، ملت برگزیده خدا است.
- ۲- فلسطین سرزمینی است که خداوند آن را به یهود وعده داده است.

۳- فلسطین سرزمینی است بدون ملت و باید آن را به ملتی بدون سرزمین داد.

- ۱۹۱۶ . با شکست امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول ، برخی متصرفات آن بین فرانسه و انگلیس قسمت می‌شود (قرارداد سایکس - پیکو) و بدین ترتیب سرنوشت مناطق عراق و اردن و فلسطین به انگلیس و سرنوشت مناطق سوریه و لبنان به فرانسه سپرده می‌شود.

- ۱۹۱۷ . آرتور بالفور وزیر خارجه انگلیس بیانیه مشهور خود را که بتأیید دولت آن کشور نیز رسیده در دوم نوامبر منتشر می‌کند و به یهودیان وعده می‌دهد که درراه ایجاد وطنی برای یهودیان در فلسطین نهایت کوشش را معمول دارد:

"دولت انگلستان نسبت به طرح ایجاد یک سرزمین ملی (وطن) برای ملت یهود نظر موافق دارد و تمام تلاش خود را جهت تسهیل و تحقق این هدف بکار خواهد برد و مسلم است که هیچ زبانی نه به حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهود فلسطین و نه به حقوق و - مو- قعیت سیاسی ای که یهودیان در برخی از کشورهای دیگر از آن بر- خوردارند نباید وارد شود".

تا سال ۱۹۴۷ از طرف صهیونیست‌ها سیل مهاجرت و همدستی با امپریالیست‌ها برای استقرار دولت یهودی در فلسطین و تشکیل گروه‌های تروریستی و مسلح هاگانا، ایرگون و اشترن، و از طرف اعراب، مقاومت و تظاهرات و اعتصابات که برجسته - ترین آنها اعتصاب ۶ ماهه در فلسطین است و همچنین عملیات مسلحانه پراکنده یی- سا زمان یافته علیه تاسیسات صهیونیستی ادامه دارد. انگلیسی‌ها که با حمایت و یا سکوت رضایت‌آمیز خود در قبال مهاجرت یهودیان خشم اعراب را برانگیخته‌اند می‌ترسند که منافعشان را در کشورهای عرب که عموماً زیر نفوذ خودشان است از دست بدهند و در نتیجه می‌کوشند مهاجرت یهودیان را محدود سازند ولی با مخالفت گروه‌های مسلح صهیونیستی روبرو می‌شوند. درگیری یهودیان با نیر وهای انگلیسی ، در افکار عمومی غرب جنبش صهیونیستی را بعنوان جنبش ضد امپریالیستی معرفی می‌کند. جنبشی که برای نجات یهودیان از آوارگی تاریخی و رهائی از آنتی سمیتیزم در همه جا و بویژه نازیسم می‌کوشد. بلوک شوروی و احزاب وابسته به آن جنبش صهیونیستی را در موارد متعدد، آشکارا مورد حمایت قرار می‌دهند (مثلاً حزب کمو- نیست فرانسه در او مانیته مورخه ۱۵ مه ۱۹۴۸) و تاسیس دولت یهود در فلسطین و برقراری کیبوتص‌ها (مزارع اشتراکی اسرائیلی) را اقدامی مترقیانه در قلب منطقه

ای که ارتجاع فئودالی عرب و امپریالیسم انگلیس بر آن مسلط است تلقی می‌کنند. اعراب خواستار ایجاد یک دولت مستقل عرب در فلسطین هستند و با تقسیم فلسطین بین اعراب و یهودیان مخالفند.

- ۱۴ مه تا ۸ ژوئیه ۱۹۴۷. در سازمان ملل متحد مساله فلسطین مطرح است. آندره گرومیکو نماینده وقت دولت شوروی نطقی ایراد می‌کند و پیشنهاد می‌کند که یا یک دولت مستقل عربی - یهودی ایجاد شود یا فلسطین بین دو دولت عربی و یهودی تقسیم گردد که دومی در ۲۹ نوامبر بتصویب می‌رسد (قطعنامه ۱۸۱).
عین قطعنامه ۱۸۱ چنین است:

" مجمع عمومی به بریتانیا بعنوان نیروئی که قیمومت فلسطین را بعهده دارد و نیز به دیگر دول عضو سازمان ملل متحد، توصیه می‌کند که مواد مر- بوط به آینده حکومت فلسطین از طرح تقسیم همراه با اتحاد اقتصادی را که در زیر شرح داده شده بپذیرند و به اجراء در آورند (...):
۱- قیمومت بر فلسطین هرچه زودتر و در هر حال، حداکثر تا اول اوت ۱۹۴۸ پایان یابد.

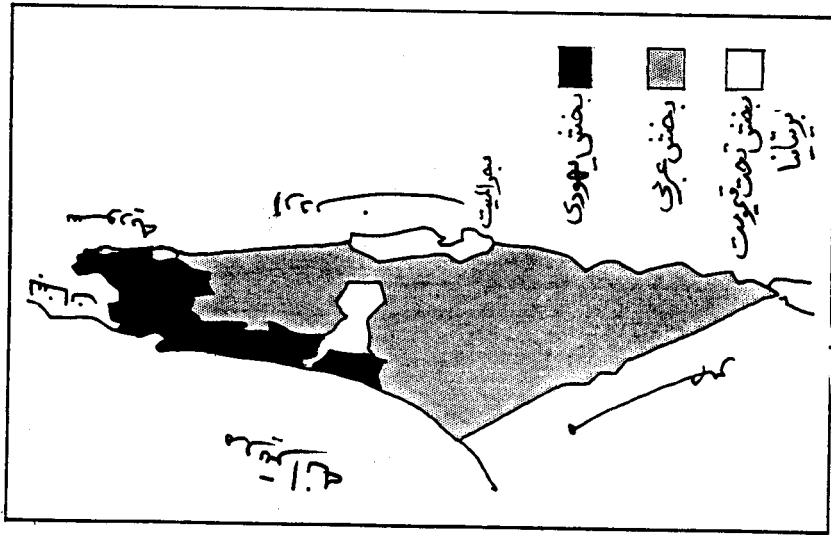
۲- نیروهای مسلح وابسته به مقامات قیمومت تدریجا فلسطین را تخلیه خواهند کرد. این تخلیه باید هرچه زودتر و در هر حال، حداکثر تا اول اوت ۱۹۴۸ صورت گیرد.

نیروئی که قیمومت را بعهده دارد همه توانائی خود را بکار خواهد برد تا هرچه زودتر و در هر حال، حداکثر تا اول فوریه ۱۹۴۸ منطقه‌ای را که در قلمرو دولت یهودی واقع است و شامل یک بندر و یک منطقه نزدیک به آن در داخل کشور می‌شود جهت تامین تسهیلات لازمه برای استقبال از یک موج مهم مهاجرت، تخلیه نماید.

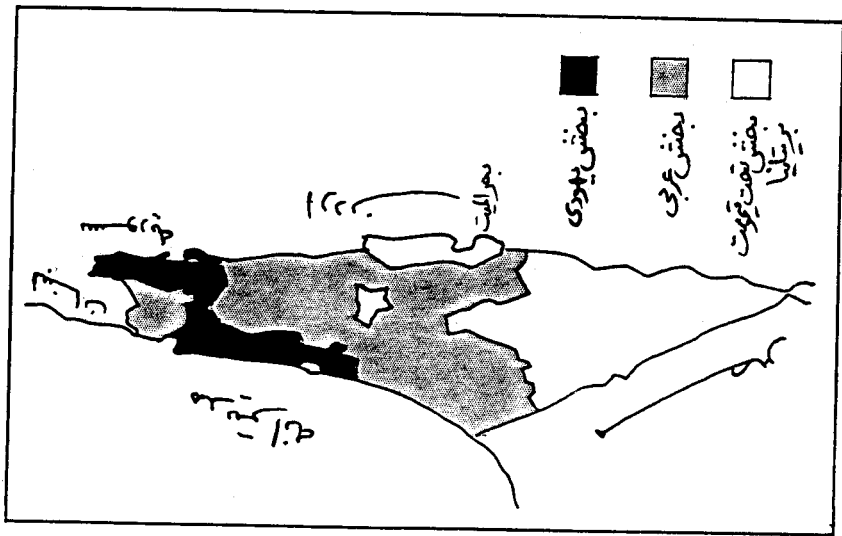
۳- دولت‌های (دو دولت - م) مستقل عربی و یهودی و همچنین وضع بین‌المللی خاصی که برای اورشلیم پیش بینی شده (...). دومه پس از آنکه تخلیه نیروهای مسلح وابسته به مقامات قیمومت به انجام رسید، در هر حال و حداکثر تا اول اکتبر ۱۹۴۸، موجودیت خود را آغاز خواهند کرد.

مرزهای دولت عربی و دولت یهودی و شهر اورشلیم مرزهای خواهند بود که در بخش دوم و سوم مشروح در زیر مشخص شده‌اند.

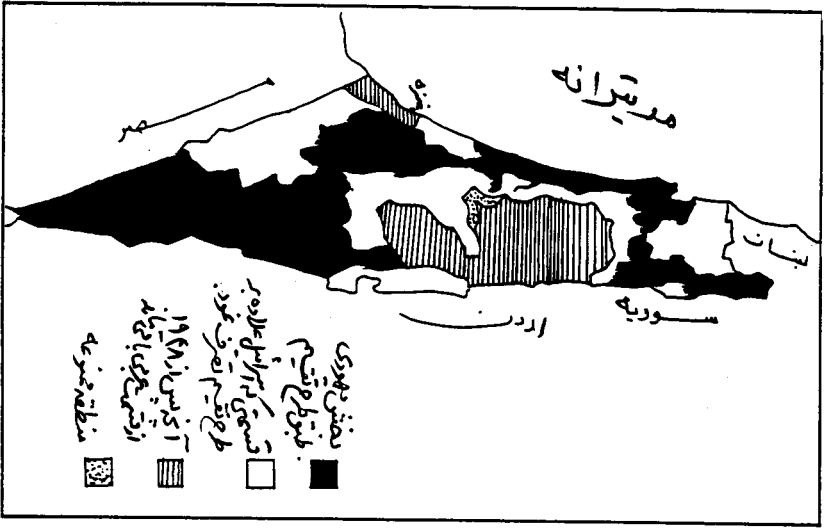
۴- فاصله زمانی بین پذیرش قطعنامه مجمع عمومی درباره فلسطین و



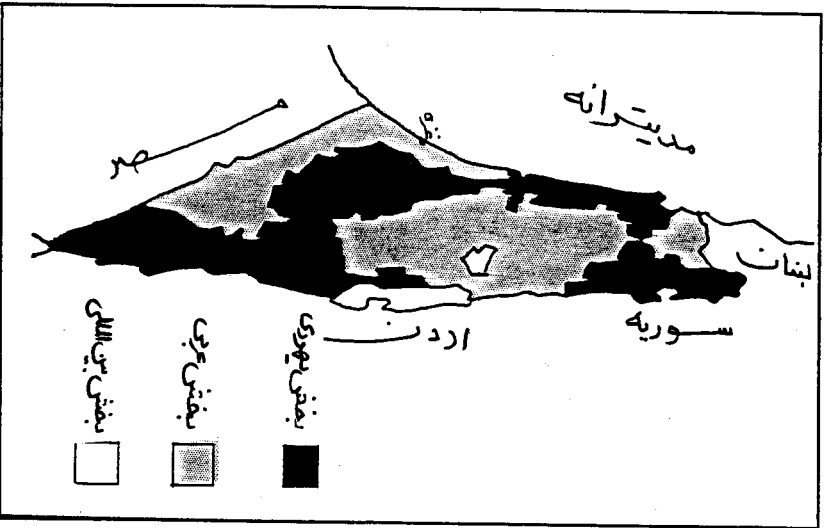
طرح تقسیم تهیه شده توسط کمیته انگلیسی "بیل" ۱۹۳۹



طرح تقسیم تهیه شده توسط کمیته انگلیسی - امریکایی ۱۹۴۷



فلسطین پس از شکست ۱۹۴۸



تحقق استقلال دولت یهودی و دولت عربی، یک دوره انتقالی خواهد بود.

(ترجمه از لوموند ۱۶ نوامبر ۱۹۸۸)

در همین تابستان ۱۹۴۷ و در حالی که آلمان توسط نیروهای متفقین اشغال شده است، تبعید یهودیان همچنان ادامه می‌یابد. سازمان جاسوسی یهود (موساد) و گروه هاگانا از این موقعیت بهره برداری کرده عملیات گسترده‌ای را جهت جلب نظر افکار عمومی جهانی (بویژه غرب) نسبت به یهودیان سازمان می‌دهند تا جهانیان را قانع کنند که برای این جمعیت (یهودیان) باید کشوری تشکیل داد و این کشور (وطن) جایی جز فلسطین نیست. یک کشتی حامل ۴۵۰۰ نفر که عده‌ای از دست نازی‌ها جان بدر برده‌اند و بسیاری هم از یهودیان آمریکائی هستند به سمت فلسطین حرکت می‌کنند (در ماه ژوئیه) و کشتی را EXODUS 47 می‌نامند. در آب‌های مدیترانه نزدیک فلسطین ناوهای انگلیسی مانع ورود این کشتی به بندر حیفا (فلسطین) می‌شوند و دستور می‌دهند که به هامبورگ (منطقه تحت تصرف انگلیس) برگردد. اما اعتراض این جمعیت همراه با تبلیغات گسترده‌ای که در سطح اروپا و آمریکا به راه می‌افتد انگلیس را وامیدارد که به این کشتی نیز اجازه رفتن به فلسطین را بدهد. (فیلم اکسدوس از روی همین واقعه و در تبلیغ نظر صهیونیست‌ها جهت ضرورت مهاجرت یهودیان به فلسطین ساخته شده است).

[در سال جاری (۱۹۸۸) سازمان آزادیبخش فلسطین همین تاکتیک را با اجاره کردن یک کشتی بنام "کشتی بازگشت" (سفینه‌العوده) می‌خواست به مرحله اجراء بگذارد که اسرائیل و همدستان او با تمام قوا از انجام آن جلوگیری کردند. سه فلسطینی که این کشتی را بنام خود اجاره کرده بودند در قبرس ترور شدند].

اعراب بشدت خشمگین هستند. در فلسطین و در دیگر کشورهای عربی نیروهای نظامی برای مقابله با تشکیل دولت یهود، سازماندهی می‌شود. گروه‌های مسلح صهیونیستی نیز به اقدامات خود جهت اخراج و تبعید فلسطینی‌ها از وطنشان شدت می‌بخشند. در ۹ آوریل ۴۸ گروه ایرگون (برهبری مناخیم بیگین که بعداً نخست وزیر اسرائیل شد) ۲۵۰ نفر از مرد و زن و کودک را در دهکده دیرپاسین نزدیک اورشلیم قتل عام می‌کند. رئیس هیات نمایندگی صلیب سرخ در آن زمان (ژاک رنیه) چنین گزارش داده بود:

"تقریباً ۴۰۰ نفر در این دهکده بسر می‌برده‌اند که ۵۰ نفرشان توانسته بودند فرار کنند و بقیه را طبق نقشه و با خونسردی کشتار

کرده‌اند. من اینرا از این جهت می‌نویسم که خود آنرا به چشم دیده‌ام و میدانم که این گروه (ابیرگون) بشدت منضبط است و جز بر اساس دستوری که دریافت کرده عمل نمی‌کند. اعراب که بشدت ترسیده‌اند از خانه‌ها فرار می‌کنند و نزد خویشاوندان خود مأمنی می‌جویند. به این ترتیب است که سرانجام ۷۵۰ هزار نفر از اعراب آواره شدند. آنها شتابزده هرچه داشتند رها کردند و تنها آرزوی‌شان این بود که به سرنوشت اهالی دیریا سین گرفتار نیایند". (پایان گزارش)

"اسرائیلی‌ها از این صحنه‌های کشتار عکس‌های مفصل گرفته و آنها را در همه جای فلسطین پخش کردند تا هرچه بیشتر اعراب را بترسانند. زیر عکس‌ها نوشته شده است: "اگر فرار نکنید برسر شما نیز همین خواهد آمد." مناخیم بیگین که این حمله را رهبری کرده معتقد است که "نه فقط کشتار دیریا سین موجه بود بلکه دولت اسرا-ئیل بدون پیروزی (!) دیریا سین، نمی‌توانست برپا بماند". (نقل از Presse française et l'ONU 1947-1948, Paris 1988)

۱۴ مه ۱۹۴۸ کمیسر عالی انگلیس و شورای یهود، پایان قیومت بریتانیا و تأسیس دولت اسرائیل را اعلام می‌نمایند که ابتدا آمریکا و سپس شوروی آنرا برسمیت می‌شناسند. فردای آنروز ارتش مشترکی از طرف جامعه دول عربی برای براندازی اسرا-ئیل وارد فلسطین می‌شود. این اولین جنگ اعراب و اسرائیل است. ارتجاعی بودن دولت‌های عربی که تحت نفوذ مطلق انگلیس هم هستند، عدم آمادگی عینی و ذهنی اعراب برای مقابله با طرحی بین‌المللی که منجر به تأسیس دولت اسرائیل شده بود و برتری تکنیکی، نظامی و سازماندهی اسرائیلی‌ها کار را با شکست اعراب پایان داد. صهیونیست‌ها نه فقط مناطقی که طبق قطعنامه تقسیم فلسطین به آنها تعلق گرفته بود، بلکه مناطق دیگری را نیز اشغال می‌کنند. تلاش ملل متحد برای بساز-گرداندن آوارگان و وادار کردن اسرائیل به قبول این مساله بجائی نمی‌رسد و سرانجام میانجی ملل متحد فولک برنادوت (سوئدی) و همراه او سرهنگ آندره پییر (فرانسوی) در تاریخ ۱۷ سپتامبر همان سال بدست گروه اشترن که با تقسیم فلسطین مخالف است، ترور می‌شوند. مسؤول این عملیات، کسی جز اسحاق شامیر نخست وزیر فعلی اسرائیل نبوده است. حکومت اسرائیل از قاتلان حمایت می‌کند و دستور می‌دهد که کمیسیون تحقیق، پرونده را مختومه اعلام کند. رالف بونچ نماینده دبیر کل ملل متحد

در فلسطین تصدیق می‌نماید که "مسؤولیت این اقدام بعهده حکومت اسرائیل است".
(برای اطلاع بیشتر به مقاله ژان گراس در لوموند ۱۸ و ۱۹ سپتامبر ۸۸ رجوع شود).

- ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۸ . اتحادیه عرب (جامعه دول عربی که در ۱۹۴۵ تاسیس شد) یک حکومت عربی در فلسطین (غزه) بریاست احمد حلمی پاشا برپا می‌دارد که توسط کلیه کشورهای عرب با استثنای اردن برسمیت شناخته می‌شود. (وجود یک کشور و حکومت فلسطینی با منافع پادشاهی اردن همخوانی نداشت چرا که قرار بود ساحل غربی بعدها به اردن ضمیمه شود. این امر در سال ۱۹۵۰ صورت گرفت. این بخش از فلسطین در سال ۱۹۶۷ چنانکه خواهیم دید به اشغال اسرائیل درآمد. همین بخش است که صحنه قیام اخیر فلسطینی‌ها بوده و ملک حسین در سال ۱۹۸۸ بناچار از آن صرف‌نظر کرد).

تا سال ۱۹۵۶ که جنگ دوم اعراب و اسرائیل رخ می‌دهد، کشتار فلسطینی‌ها، آواره کردن آنان به کشورهای همجوار و جلب هرچه بیشتر مهاجران یهودی از سراسر دنیا ادامه دارد. از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۸ حدود نیم میلیون (۴۸۲۸۵۷) نفر مهاجر به فلسطین وارد شد که دائما افزایش یافت و مثلا این تعداد تا سال ۱۹۷۵ به ۱٫۵ میلیون (۱۵۴۹۸۴۷) رسید. از سوی دیگر مبارزه فلسطینی‌ها و مقاومتشان و تلاش برای حفظ هویت و حقوق ملی‌شان ادامه داشته است. تشکلهای مختلف صنفی و سیاسی و نظامی همراه با تلاش برای جلب حمایت کشورهای عربی جهت مقابله با اسرائیل بوجود می‌آید. عملیات نظامی فردی و گروهی و تظاهرات و اعتصابات توده - آبی و تماس‌های دیپلماتیک ادامه می‌یابد؛ چنانکه سرکوب‌ها و قتل‌عام‌های مستمر (از نوع کشتار ۴۸ نفر در دهکده کفر قاسم و ۶۰ نفر در شهر خان یونس - غزه) نیز فلسطینی‌ها را از ادامه راهشان باز نمی‌دارد. در این رابطه، هم باید علل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شکست اعراب در این نبرد نابرابر را بررسی کرد و هم علل عینی و ذهنی ادامه این مبارزه بین مرگ و زندگی.

- ۱۹۵۶ . باملی شدن کانال سوئز توسط ناصر در مصر، نیروهای مشت‌ساز فرانسه و انگلیسی همزمان با اسرائیل به مصر حمله می‌کنند و غزه و سپس صحرای سینا به اشغال اسرائیل درمی‌آید. پس از عقب‌نشینی اسرائیل (مارس ۱۹۵۷)، غزه که تا آنزمان مقر حکومت احمد حلمی و مجلس شورای ملی فلسطین بود تحت نظارت مصر قرار می‌گیرد. در سال ۵۸ مجلس موسسان که در غزه تشکیل شده بود بنام ملت فلسطین به جمهوری متحد عرب که از مصر و سوریه بوجود آمده بود می‌پیوندد. در

اواخر سال ۵۶ یا سرعرفات و عده‌ای دیگر جنبشی را در غزه بنیان گذارند که در آغاز سال ۵۹ بعنوان جنبش ملی آزادیبخش فلسطین (فتح) در کویت اعلام موجودیت کرد.

اهداف نخستین این جنبش عبارت بود از:

- ۱- آزادی کامل فلسطین و نابودی موجودیت صهیونیستی (= دولت اسرائیل - م) بلحاظ اقتصادی سیاسی، نظامی و فرهنگی.
- ۲- ایجاد دولتی دمکراتیک و فلسطینی و دارای حق حاکمیت بر سراسر خاک فلسطین.
- ۳- ساختن جامعه‌ای پیشرو که در آن حقوق بشر و آزادی‌های عمومی برای کلیه شهروندان تضمین شده باشد.
- ۴- مشارکت فعال در تحقق اهداف ملت عرب جهت آزادی کشورها و ایجاد جامعه عربی پیشرو و واحد.
- ۵- کمک به خلق‌های تحت ستم در مبارزه‌شان برای آزادی میهن خود و حق تعیین سرنوشت جهت نیل به صلح جهانی بر اساس عدالت.
- ۶- انقلاب توده‌ای مسلحانه بمثابه تنها راه قطعی برای آزادی فلسطین.
- ۷- اتکاء به ملت عرب فلسطین بعنوان پیشاهنگ و تائید کننده اصلی نیرو، و اتکاء به ملت عرب بعنوان شریک در نبرد و در سرنوشت.
- ۸- مبارزه مسلحانه استراتژی است، نه تاکتیک و این مبارزه تا نابودی موجودیت صهیونیستی (= دولت اسرائیل - م) و آزادی فلسطین متوقف نخواهد شد.
- ۹- تلاش برای نشان دادن شخصیت فلسطینی با محتوای مبارزاتی و انقلابی آن در عرصه بین‌المللی.
- ۱۰- مقاومت در برابر کلیه راه‌های سیاسی که بعنوان آلترناتیو نابود کردن موجودیت صهیونیستی مطرح می‌شود و نیز مقاومت در برابر کلیه طرح‌هایی که هدف از آنها نابودی قضیه فلسطین یا بین‌المللی کردن (= سپردن تعیین سرنوشت آن به سازمان ملل - م) و یا قیومت نسبت به خلق آن باشد. قیومت از طرف هر کس که باشد مردود است.
- ۱۱- ایجاد رابطه با کشورهای عرب بمنظور استفاده و پیشبرد جوانب مثبت در موضعگیری این کشورها، بشرطی که این امر به امنیت مبارزه

مسلحانه و پیشرفت آن لطمه‌ای وارد نسازد.

۱۲- تحقق همبستگی واقعی بین ملت عرب و ملت فلسطین و شرکت توده‌های عرب در نبرد از طریق جبهه واحد عربی.

۱۳- ایجاد روابط هرچه نیرومندتر با نیروهای طرفدار آزادی درجهان.

۱۴- تلاش برای قانع کردن کشورهای مورد نظر جهت متوقف کردن مهاجرت یهودیان به فلسطین.

۱۵- جنبش الفتح در امور داخلی کشورهای عربی دخالت نمی‌کند و به هیچ کسی هم اجازه نمی‌دهد که در امور آن دخالت کند یا در راه مبارزه خلق فلسطین جهت آزادی میهن خود مانع ایجاد نماید. (از یک نشریه داخلی الفتح - بنقل از کتاب تطور القضية الفلسطينية (تحولات مساله فلسطین)-۱۹۶۸، از انتشارات ساف - ص ۱۰۰)

- ۱۹۶۴ . کنفرانس سران عرب در قاهره، تصمیم به ایجاد یک سازمان فلسطینی را مناسب تشخیص می‌دهد. و سرانجام با تصویب اولین جلسه مجلس شورای ملی فلسطین پس از ۱۹۴۸ که در اواخر ماه مه تشکیل شده سازمان آزادی - بخش فلسطین (ساف) براساس منشور ملی فلسطین بوجود می‌آید و احمد شقیری در رأس آن قرار می‌گیرد. این سازمان بشدت تحت تاثیر سیاست‌های مصر قرار دارد.

- ۱۹۶۵ . اول ژانویه، اولین عملیات نظامی العاصفه (طوفان) که جناح نظامی الفتح است علیه تاسیسات اسرائیلی که بمنظور منحرف کردن آب‌های رود اردن برپا شده انجام می‌شود. مقاومت فلسطین بصورت سازمان یافته برای اولین بار وارد صحنه می‌شود.

درماه آوریل اولین کنگره کارگران فلسطینی در غزه تشکیل می‌شود. (اتحادیه - های دیگر عبارتند از: اتحادیه دانشجویان(۱۹۵۹)، اتحادیه زنان(۱۹۶۵)، اتحا - دیه نویسندگان(۱۹۶۶)، اتحادیه حقوقدانان(۱۹۷۱) و...).

- ۱۹۶۷ . از ۵ تا ۱۰ ژوئن، با حمله اسرائیل به مصر جنگ ۶ روزه آغاز و به سوریه و اردن کشیده می‌شود.

اسرائیل بخش قدیمی اورشلیم، ساحل غربی، غزه (یعنی بقیه فلسطین) همچنین سینا و ارتفاعات جولان را اشغال می‌کند. در ۳۰ ژوئن، کنگره استثنائی الفتح تصمیم می‌گیرد که مقاومت را در درون سرزمین‌های اشغالی سازمان دهد. شکست ژوئن

و بی‌آبرو شدن رژیم‌های عربی و فوران احساسات انتقام‌جویانه توده‌ها در سراسر کشورهای عربی، زمینه بسیار مساعدی را برای گسترش فعالیت مبارزاتی علیه اسرائیل در مرزها و نیز در درون کشورهای عربی فراهم می‌آورد. در ماه ژوئیه بیگال آلون (یکی از وزرای اسرائیل) طرحی ارائه می‌دهد که براساس آن، یک سوم ساحل غربی ضمیمه اسرائیل شود و حدود ۳۰ کلنی (مجمع مهاجرنشینان یهود) تاسیس گردد. در ۲۷ نوامبر شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه ۲۴۲ را تصویب می‌کند که در آن عقب‌نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی، برسمیت شناختن و امنیت قلمرو برای هریک از دول منطقه پیش‌بینی می‌شود و از فلسطینی‌ها تنها بعنوان "آوارگانی" که باید برای آنها یک "راه حل عادلانه" جستجو کرد نام برده می‌شود. متن قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت مورخه ۲۷/۱۱/۱۹۴۷:

شورای امنیت، با ابراز نگرانی مستمر خود نسبت به وضع خطرناک خاورمیانه تصرف سرزمین‌هایی توسط جنگ را غیر قابل قبول می‌داند و نیاز به فعالیت جهت نیل به صلحی عادلانه و دائمی را که در آن کلیه دولت‌های منطقه بتوانند در امنیت بسر برند مورد تاکید قرار می‌دهد. همچنین تاکید می‌کند که کلیه دولت‌های عضو، با قبول منشور ملل متحد و با توجه به به ماده ۲۵ آن به اجرای موارد زیر متعهدند:

اولاً: تحقق این منشور، برقراری صلحی عادلانه و دائمی در خاورمیانه که متضمن اجرای دو اصل زیر باشد را ایجاب می‌کند:

الف: عقب‌نشینی نیروهای مسلح اسرائیلی از سرزمین‌هایی که در کشمکش اخیر اشغال شده (در متن فرانسه: "از آن سرزمین‌هایی...")، ب: پایان دادن به کلیه مخاصمات و حالات جنگی و احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی هریک از دول منطقه و برسمیت شناختن آن، همچنین احترام به استقلال سیاسی این دول و حق آنها در هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در چارچوب مرزهای امن و برسمیت شناخته شده و بدور از هرگونه تهدید و اقدامات خشونت‌آمیز.

ثانیا: لزوم موارد زیر مورد تاکید قرار می‌گیرد:

الف: آزادی کشتیرانی در آبراه‌های بین‌المللی در منطقه.

ب: تحقق فیصله عادلانه مساله آوارگان.

ج: تضمین آزادی قلمرو و استقلال سیاسی هر دولت در منطقه از

طریق یک سلسله اقدامات، منجمله ایجاد مناطق بی طرف.
ثالثاً: از دبیر کل خواسته می شود که نماینده ویژه ای به خاورمیانه
بفرستد تا با دولت های ذینفع تماس گرفته و تا نیل به یک توافق آنرا
ادامه دهد و برای تحقق یک فیصله مسالمت آمیز و منطبق با احکام و
پرنسیپ های این قطعنامه، مساعدت نماید.

ملاحظات دربارہ قطعنامه ۲۴۲:

- ۱- قطعنامه به خطر اشاره می کند ولی وجود این خطر را که اشغال مناطقی
توسط اسرائیل است، مورد تاکید قرار نمی دهد.
- ۲- قطعنامه راه حل مشکلات منطقه را مسالمت آمیز می داند و راه جنگ را جایز
نمی داند.
- ۳- قطعنامه به نیروهای اسرائیلی و سرزمین هایی که باید از آنها عقب نشینی
شود صریحاً اشاره می کند ولی نه همه سرزمین هایی که در سال ۱۹۶۷ اشغال شده است.
- ۴- در مورد تحقق یک راه حل عادلانه برای آوارگان عبارت کاملاً مبهمی بکار
رفته است. همه می دانستند که اسرائیل قطعنامه ۱۹۴ مربوط به سال ۱۹۴۸ دائر به
بازگشت آوارگان به وطنشان و پرداخت غرامت به آنها را نخواهد پذیرفت، از طرف
دیگر حقوقی را، که ملل متحد در سطح جهانی برای ملت ها قائل است، در این
قطعنامه زیر پا گذارده و قضیه فلسطین را صرفاً مساله آوارگان تلقی می کند.
- ۵- با پایان جنگ و وجود مرزهای امن برای اسرائیل، فقط از دولت های عربی
خواسته می شود که اسرائیل را بطور قانونی برسمیت بشناسند یعنی:
الف: اعراب نباید هیچگونه اقدام نظامی علیه اسرائیل داشته باشند.
ب: دولت های عربی نباید به فدائیان اجازه دهند که از خاک آنها علیه
اسرائیل عملیاتی صورت گیرد.

۶- مصر حق ندارد، از کشتیرانی اسرائیل در کانال سوئز ممانعت نماید.
مبنای موجودیت اسرائیل قطعنامه ۱۸۱ سال ۱۹۴۷ است که به تقسیم فلسطین
حکم می دهد و ۵۴ درصد از سرزمین فلسطین را به اسرائیل می دهد. اما اسرائیل به
این حد اکتفا نکرد و در سال ۱۹۴۹ که بین اسرائیل و کشورهای عرب قرار داد متارکه
جنگ امضاء شد، باز اسرائیل این خطوط متارکه جنگ را زیر پا گذارد (با علم به
اینکه خط متارکه، مرز محسوب نمی شود). در فاصله سال ۴۹ تا ۱۹۶۷ اسرائیل
سرزمین های دیگری را، بخصوص از مناطق بی طرف، تصرف کرد و بعبارت دیگر ۲۲ -

درصد از اراضی فلسطین را به چنگ آورد و آنرا به آنچه طبق قطعنامه تقسیم به او داده شده بود اضافه نمود. بدین ترتیب قطعنامه ۲۴۲ پارا از آنچه در قطعنامه تقسیم آمده بود فراتر گذارده و برای اسرائیل "مرزهای" سال ۶۷ را معتبر می‌شنا- سد. قطعنامه ۲۴۲ تلاش دیگری است برای تکه پاره کردن آنچه که از فلسطین باقی مانده بود و دادن آن به اسرائیل. با این حساب بیش از ۷۰ درصد از سرزمین فلسطین به اسرائیل واگذار شده است. (برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب "تطورالقضیه الفلستینیه"، ص ۹۴)

نکته دیگری در مورد این قطعنامه گفتنی است:

اگر بیانیه بلغور (۱۹۱۷) نابودی فلسطین از روی نقشه جغرافیا را هدف قرار داده بود قطعنامه ۲۴۲ (۲۲ نوامبر ۱۹۶۷) نابودی ملت فلسطین را نشانه رفته است. واشنگتن، مسکو و پاریس از این قطعنامه پشتیبانی کردند. این قطعنامه که از کشورهای عرب می‌خواهد اسرائیل را برسمیت بشناسند و فلسطینی‌ها را در حد پنا- هنده می‌شناسد در واقع بر نفی موجودیت ملت فلسطین صحه می‌گذارد.

در دسامبر ۱۹۶۷ جبهه خلق برای آزادی فلسطین از درون "جنبش ناسیو- نالیست‌های عرب" و تحولات سیاسی و ایدئولوژیک آن بوجود آمد. چرخ حبشش در رهبری این جبهه است. در همین ماه احمد شقیری از رهبری ساف کنارگذاشته می‌شود و یحیی حموده جای او را می‌گیرد.

- ۱۹۶۸ . در ماه ژانویه هفت سازمان چریکی تصمیم به ایجاد یک فرماندهی مشترک تحت فرماندهی الفتح می‌گیرند.

در ماه مارس کمیته اجرائی ساف تصمیم می‌گیرد که سازمان‌های مقاومت مسلحانه به مجلس شورای ملی فلسطین نماینده بفرستند. این سازمان‌ها در نتیجه نبرد کرامه (در مرز اردن) و درگیری با نیروهای اسرائیلی حیثیت چشمگیری کسب می‌کنند. در این نبرد اسرائیل ۱۵ هزار نفر از نیروهای خود را برای سرکوب جنبش تازه پای مسلحانه به داخل خاک اردن فرستاد و فلسطینی‌ها با مقاومت پیروزمندانه خود تلفات زیادی به آنها وارد کرده آنان را وادار به عقب نشینی می‌کنند (۲۱ مارس). این یک نقطه عطف در تاریخ جنبش فلسطین محسوب می‌شود.

در همین سال جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین (برهبری نایف حواتمه) در نتیجه انشعاب از جبهه خلق برای آزادی فلسطین بوجود می‌آید.

- ۱۹۶۹ . اول ژانویه، بیانیه ۷ ماده‌ای الفتح مبانی اصلی دولت فلسطینیسی

مستقل و دمکراتیک را اعلام می‌دارد.

از اول تا چهارم فوریه مجلس ملی در پنجمین دوره خود، یاسر عرفات (رهبر الفتح) را به ریاست کمیته اجرائی ساف انتخاب می‌کند. در ماه‌های اکتبر - نوامبر درگیری‌هایی سخت بین سازمان‌های فدائی فلسطینی و ارتش لبنان درمی‌گیرد و سرانجام با نظارت سران کشورهای عربی توافق بی‌سند دو طرف در قاهره صورت می‌گیرد و حضور فدائیان در لبنان براساس توافق قاهره تنظیم می‌گردد. براساس این توافق، فلسطینی‌ها خود نیروی امنیتی خویش را دارا می‌باشند و حق دارند با سلاح در برابر دشمن (اسرائیل) از خود دفاع کنند. اردوگاه‌ها از کنترل مقامات لبنانی خارج می‌شود همراه با امتیازات دیگری بنفع فلسطینی‌ها که به ارتش و نیروهای دست راستی لبنان تحمیل می‌گردد (این توافق در سال ۸۶ به طور یکجانبه از طرف پارلمان لبنان لغو گردید).

در ۱۰ دسامبر، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، برای اولین بار وجود یک "ملت فلسطینی" را برسمیت می‌شناسد.

- ۱۹۷۰. از ۴ ژوئن هفتمین جلسه مجلس ملی فلسطین با حضور کلیه سازمان‌های فلسطینی با استثنای جبهه خلق برای آزادی فلسطین، تشکیل می‌شود. مجلس مخالفت خود با قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت و نیز مخالفت خود با استقرار دولت فلسطین تنها در ساحل غربی را خاطر نشان می‌سازد. هدف عبارتست از برقراری یک "فلسطین لائیک و دمکراتیک" در کل فلسطین.

آمریکا طرح راجرز را برای حل و فصل مساله خاورمیانه پیشنهاد می‌کند که اساس آن قطعنامه ۲۴۲ است و مورد موافقت مصر، اردن و اسرائیل قرار می‌گیرد. در ماه ژوئن ارتش اردن با فلسطینی‌ها درگیر می‌شود. در ماه سپتامبر یک رشته هواپیما ربائی توسط جبهه خلق برای آزادی فلسطین انجام می‌گیرد.*

* عملیات هواپیما ربائی ابتدا توسط این جبهه و با شعار "دشمن را در هر جاکه باشد تعقیب کنیم" صورت می‌گرفت. اینگونه عملیات در سطح جهانی جنجال زیادی می‌آفرید و وجود مشکلی بنام مشکل فلسطینی‌ها را به هر خانه و محفل اروپا و آمریکا (که پشتیبان اسرائیل بودند) می‌برد. هدف عمده از اینگونه عملیات، همین بود. در مواردی نیز هدف آزاد کردن زندانیان فلسطینی در اسرائیل بود. عملیات هواپیما ربائی گاه آثار منفی زیادی از خود بجا می‌گذاشت و بهمین دلیل جبهه مزبور از خود انتقاد کرد و این نوع فعالیت را از سال ۷۳ به بعد کنار گذارد. اشکال مهم

در ماه سپتامبر مهاجم همه جانبه ارتش اردن به فدائیان و کشتار ۲۵ هزار فلسطینی صورت گرفت که به سپتامبر سیاه معروف شد (بعدها یک گروه هم بهمین نام بطور مخفیانه توسط الفتح بوجود آمد که دست به یک سلسله "عملیات ویژه" زد منجمله ترور نخست‌وزیر اردن (وصفی التل) بعنوان عامل کشتار سپتامبر و نیز بودن یک هواپیما به تل‌آویو جهت آزادی زندانیان). سرانجام با نظارت کنفرانسی از سران عرب در قاهره آتش‌بس بین ملک حسین و عرفات امضا شد. در ماه اکتبر رهبران فلسطینی تصمیم می‌گیرند که ستاد عملیاتی خود را به لبنان منتقل کنند.

در سال‌های بعد سازمان‌های فلسطینی بتدریج قوام بیشتری می‌یابند، مؤسسات جدیدی مثل کنگره ملی (۱۹۷۲) تشکیل می‌شود و در برابر طرح‌هایی که آمریکا و اردن و... پیشنهاد می‌کنند و مورد قبولشان نیست ایستادگی می‌کنند. عملیات نظامی گسترده از مرز لبنان با اسرائیل ادامه می‌یابد و فلسطینی‌ها علی‌رغم حملات هوایی اسرائیل و یا ترور بسیاری از رهبران و مسؤولین مانند غسان کنفانی (لبنان)، محمود همشوری (پاریس)، وائل زعیتیر (رم) و... از اعتبار بیشتری در سطح بین‌المللی برخوردار می‌شوند.

- ۱۹۷۳ . در ماه آوریل جاسوسان اسرائیلی چندتن از رهبران ساف را در بیروت ترور می‌کنند. در ششم ماه اکتبر جنگ چهارم اعراب و اسرائیل آغاز می‌شود. در این جنگ ارتش‌های عربی اولین پیروزی نسبی خود را بر اسرائیل تحقق

— این عملیات این است که اقدامی است دقیقاً جدا از توده و غیر قابل توجیه در مورد افراد بیگناه که جانشان مورد تهدید قرار می‌گیرد. همچنین ناشی از عجز از بسیج و سازماندهی توده‌ای است و عرض اندامی است لحظه‌ای و فریبنده. جنبش فلسطین در سال‌های اول دهه ۷۰ که پس از خروج از اردن بشدت تحت فشار بود با یا بدون نام به اینگونه عملیات دست زد.

یک نوع عملیات دیگر نیز در خارج از فلسطین چه در کشورهای عربی و چه در اروپا و آمریکا جریان داشته که توسط گروه‌های مختلف فلسطینی انجام می‌شده است و آن را "عملیات ویژه" می‌نامند و هدف از آن یالطمه زدن به اقتصاد و امنیت اسرائیل بوده یا خودکجنگی بوده است بین سرویس‌های مخفی اسرائیلی و فلسطینی. شخصیت‌های متعددی از دو طرف در سراسر دنیا ترور شدند. در ادامه این درگیری‌های متقابل، اسرائیل برخی از هواپیماهای غیر نظامی را هدف قرار داد و فلسطینی‌ها منجمله ورزشکاران اسرائیلی را در المپیک مونیخ کشتند. این جنگ در سال‌های اخیر بشدت تخفیف یافته است.

می‌بخشند. مقاومت فلسطین در جنگ شرکت می‌کند. ۲۱ اکتبر اعراب صدور تفت‌رابه آمریکا و غرب که پشتیبانان اسرائیل اند تحریم می‌کنند در ۲۲ اکتبر قطعنامه‌های ۳۳۸ و ۳۳۹ ملل متحد یک آتش بس در مرزهای مصر و اسرائیل و اسرائیل و سوریه برقرار می‌کند. قطعنامه ۳۳۸ را در زیر می‌آوریم:

شورای امنیت،

- ۱- از کلیه طرف‌های درگیر می‌خواهد که آتش بس را برقرار کنند و بلافاصله و حداکثر تا ۱۲ ساعت پس از تصویب این قطعنامه و در هر موضعی که الان هستند به هرگونه فعالیت نظامی پایان دهند.
 - ۲- از کلیه طرف‌های ذینفع می‌خواهد که پس از آتش بس تمام مفاد قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت (۱۹۶۷) را به مرحله اجراء بگذارند.
 - ۳- مصمم است که فوراً و همزمان با آتش بس، مذاکرات بین طرف‌های ذینفع بقصد برقراری صلحی عادلانه و بادوام در خاورمیانه آغاز شود. (ترجمه از لوموند ۱۶ نوامبر ۱۹۸۸)
- ۲۷ نوامبر ۷۳، کنفرانس عرب در الجزایر ساف را بعنوان تنها نماینده فلسطین برسمیت شناخت.
- ۱۹۷۴ - سال موفقیت‌های دیپلماتیک ساف است:
- در ماه فوریه کنفرانس اسلامی در لاهور، ۳۷ کشور اسلامی مجدداً تاکید می‌کنند که ساف تنها نماینده ملت فلسطین است و در ۸ مه اتحاد شوروی ساف را بعنوان تنها نماینده ملت فلسطین برسمیت می‌شناسد.
- ۱۸ ژوئن، اردن ساف را بعنوان نماینده فلسطینی‌های مقیم در خارج اردن به رسمیت می‌شناسد (یعنی حدود ۶۰ درصد از فلسطینی‌ها که در داخل اردن و ساحل غربی بسر می‌برند نماینده شان ساف نیست بلکه اردن است. ملک حسین می‌کوشد از طرف اینان در یک کنفرانس صلح صحبت کند.
- ۱۵ اکتبر، سازمان ملل از ساف دعوت می‌کند که بعنوان نماینده ملت فلسطین در بحث پیرامون مساله فلسطین شرکت جوید (قطعنامه ۳۲۱۰).
- یونسکو تصویب می‌کند که ساف در جلسات یونسکو یک ناظر داشته باشد.
- ۱۳ نوامبر، یاسر عرفات در ملل متحد سخنرانی می‌کند.
- ۲۲ نوامبر، سازمان ملل متحد حق خلق فلسطین برای استقلال و تعیین سرنوشت خویش را خاطر نشان می‌سازد و ساف را بعنوان ناظر در جلسات خود می‌پذیرد (قطعنامه‌های ۳۲۳۶ و ۳۲۳۷).

درهفمین سال (دوم ژوئن) دوره دوازدهم مجلس ملی فلسطین تشکیل شده پیشنهاد
جبهه دمکراتیک فلسطین را مبنی بر ایجاد یک دولت فلسطینی در "هرقسمت از خاک
میهن که آزاد شده باشد" مورد تصویب قرار می‌دهد.

مجلس ابراز تمایل می‌کند که اگر قضیه فلسطین بعنوان یک قضیه ملی و نه
"مساله آوارگان" برسمیت شناخته شود در کنفرانس ژنو شرکت جوید.

- ۱۹۷۵ . جنگ داخلی در لبنان و ادامه حملات اسرائیل.

۱۳ آوریل، درگیری مسلحانه بین فالانژیست‌های لبنان از یک طرف و فلسطینی-
ها و نیروهای چپ لبنان از طرف دیگر. این سرآغاز جنگ داخلی است که ۱۴ سال
است ادامه دارد.

۷ نوامبر، آمریکا "حقوق مشروع فلسطینی‌ها" را خاطر نشان می‌سازد و دره انوا-
میر مجمع عمومی ملل متحد قطعنامه‌ای را تصویب و صهیونیسم را بعنوان نوعی نژاد-
پرستی محکوم می‌نماید و در ۵ دسامبر، ملل متحد عملیات اشغالگرانه اسرائیل را
محکوم می‌کند و از دولت‌های عضو می‌خواهد "تا زمانی‌که اسرائیل حقوق ملی غیرقابل
انکار خلق فلسطین" را نپذیرفته، از کمک بدان خودداری کنند.

- ۱۹۷۶ . ۳۰ مارس، مردم فلسطین علیه غصب زمین‌ها توسط صهیونیست‌ها
دست به تظاهرات می‌زنند که منجر به سرکوب شدید و کشته شدن تعدادی از مردم
می‌گردد. این روز را "روز زمین" نامیده‌اند و از آن پس، هر سال در این‌روز تظاهرات
صورت می‌گیرد.

۸ آوریل، سوریه برای سرکوب فلسطینی‌ها و نیروهای چپ لبنان، در این کشور
دخالت نظامی می‌کند و به نجات فالانژیست‌ها که بشدت تحت فشار قرار داشتند
می‌شتابد.

۱۲ آوریل، در ساحل غربی، انتخابات شهرداری‌ها برگزار می‌گردد. ساف از برخی
از کاندیداهای نزدیک به خود حمایت می‌کند و آنها پیروزی چشمگیری بدست می-
آورند (در آن زمان برخی از جناح‌های چپ فلسطینی این اقدام ساف را راسترویی
ارزیابی می‌کردند).

۱۳ اوت، نیروهای فالانژیست، با کمک سوریه اردوگاه تل‌الزعترا واقع در حومه
بیروت را پس از ۵۷ روز محاصره تصرف می‌کنند. بیش از ۲ هزار فلسطینی کشته
می‌شوند و چندین هزار نفر مجدداً آواره می‌گردند. سوریه، علی‌رغم حضور خود در
لبنان و سرکوب‌های مستمر، نتوانسته ساف را تحت قیمومت خود درآورد.

۶- سپتامبر، اتحادیه عرب، ساف را بعنوان عضو خود با حقوق کامل برسمیت می‌شناسد.

۱۷ نوامبر، فاروق قدومی رئیس بخش سیاسی ساف اعلام می‌کند که این سازمان آماده است بمحض خروج اسرائیل از ساحل غربی و غزه مسؤولیت‌های حکومتی خود را بعهدہ بگیرد (امری که در سال ۱۹۸۸ موضوع روز شد و برسر زبان‌ها افتاد).

۱۹۷۷ . سیزدهمین دوره مجلس ملی فلسطین (مارس) و مذاکرات بین ساف و حزب کمونیست اسرائیل در پراگ (درماه مه) . ۲۹ ژوئن جامعه اقتصادی اروپا " ضرورت وجود یک وطن برای ملت فلسطین" را برسمیت می‌شناسد. در نوامبر سادات از اورشلیم دیدن می‌کند و اسرائیل را برسمیت می‌شناسد.

درماه دسامبر نمایندگان ساف و سوریه و لیبی و الجزایر و یمن جنوبی "جبهه پایداری" علیه خیانت سادات را تشکیل می‌دهند ولی هیچ نتیجه موثری از آن حاصل نمی‌شود.

۱۹۷۸ . ۱۴ مارس، با تهاجم اسرائیل به لبنان، ۳۵۰۰۰ سرباز اسرائیلی با نیروهای ساف و متحدان لبنانی آن درگیر می‌شوند که ۸ روز ادامه می‌یابد. ۱۷ سپتامبر، قرارداد کمپ دیوید توسط آمریکا، مصر و اسرائیل امضا می‌شود و ساف با آن مخالفت می‌کند.

نوامبر، کنفرانس سران عرب در بغداد تشکیل می‌شود، قرارداد کمپ دیویدوسیا-ست سادات محکوم می‌گردد. مصر از اتحادیه عرب اخراج می‌شود. ۲۹ نوامبر، سازمان ملل متحد این روز را "روز بین المللی همبستگی با خلسق فلسطین" اعلام می‌نماید (درچنین روزی در سال ۱۹۴۷ ملل متحد قطعنامه تقسیم فلسطین را تصویب کرده بود).

۱۹۸۰ . در ماه مه، عملیات نظامی فدائیان در اسرائیل، ادامه عملیات سرکوب از طرف اسرائیل و تبعید یکی از شهرداران انتخابی و کنگره چهارم الفتح. درماه ژوئن، سوء قصد به شهرداران منتخب مردم و بردن لایحه‌ای از طرف دولت بگین به مجلس اسرائیل دائر بر الحاق بخش غربی شهر اورشلیم و "وحدت اورشلیم بعنوان پایتخت ابدی اسرائیل".

۱۹۸۱ . ژوئیه، تشدید بمباران‌های اسرائیل در جنوب لبنان و بعد برقراری یک آتش‌بس بین فلسطینی‌ها و اسرائیل و تظاهرات در سرزمین‌های اشغالی. ۱۴ دسامبر، الحاق ارتفاعات جولان بتصویب مجلس اسرائیل می‌رسد. اهالی

جولان حاضر نمی‌شوند که شناسنامه اسرائیلی را بپذیرند و دست به مبارزه می‌زنند. ۱۹۸۲ . ۶ ژانویه، طرح اسرائیل دایر بر اسکان دادن صهیونیست‌ها در منطقه جولان انتشار می‌یابد.

مارس، اسرائیلی‌ها برای تحکیم کنترل خود بر ساحل غربی و غزه شه‌رداران منتخب مردم را از کاربرکنار می‌کنند که تظاهرات سراسری کم سابقه‌ای را باعث می‌شود و اسرائیل با خشونت شدید، اعتراضات را سرکوب می‌کند؛ بطوریکه در ۱۱ تا ۲۹ آوریل ۱۴ فلسطینی کشته و ۲۷۳ نفر با گلوله زخمی می‌شوند.

پنجمین جنگ اعراب و اسرائیل:

ژوئن، پس از یک سلسله حملات هوایی علیه اردوگاه‌های فلسطینی در لبنان که منجر به قتل عده کثیری شد، نیروهای اسرائیلی، به بهانه ترور سفیر ایرن‌ژیسم در لندن، به خاک لبنان تجاوز کردند تا نیروی نظامی فلسطینی‌ها را بکلی از بین ببرند. آنها با حمایت کامل آمریکا به سمت بیروت پیشروی کرده و آنرا محاصره نمودند.

علی‌رغم آنکه قدرت آتش مهاجمین از برتری چشمگیری برخوردار بود، نیروهای فلسطینی مقاومت کردند و اسرائیل را بیش از هر زمان دیگر، در جنگ نگه داشتند. مباران‌های مکرر و بی‌هدف شهرها و دهات و اردوگاه‌ها توسط نیروهای صهیونیستی و استفاده سیستماتیک از بمب‌های خوشه‌ای، بمب‌های فسفوری و آتش‌زا " چهره انسانی و متمدن" دولتی را که تبلیغات صهیونیستی می‌کوشد برای آن اعتباری فراهم کند، در افکار عمومی جهانی خدشه دار ساخت.

بیش از ده هزار غیر نظامی فلسطینی و لبنانی کشته شدند و هزاران نفر دیگر در نتیجه مباران‌های اسرائیل زخمی‌گردیدند. صدها هزار نفر بی‌خانمان شدند و بسیاری اسرائیل موفق نشد ساف را که با پشتوانه توده‌ای بیش از هر زمان دیگر دوباره سر-بلند می‌کرد نابود سازد.

فلسطینی‌ها همراه با لبنانی‌ها در برابر ماشین جنگی نیرومند اسرائیل مقاومت کردند.

کشتار عام در صبرا و شاتیل:

۱۶ سپتامبر، همدست با نیروهای اشغالگر اسرائیلی، شبه نظامیان دست -

راستی لبنانی وارد اردوگاه صبرا و شاتیلا - واقع در غرب بیروت - شده و بیش از هزار نفر از مردو زن و کودک را قتل عام کردند. این شبه نظامیان، اغلب، توسط اسرائیلی‌ها آموزش دیده، مسلح شده، تامین مالی شده و فرمان دریافت‌کرده بودند. نوامبر، د. له‌وی، معاون نخست وزیر اسرائیل طرحی را برای گسترش مهاجر-نشین‌های یهود در داخل سرزمین‌های اشغالی اعلام کرد.

- ۱۹۸۳ . ژانویه، اعتصاب غذای زندانیان فلسطینی در جنین و نحا در اعتراض به اعمال شکنجه و شرایط زندگی در زندان. اسرائیلی‌ها سرکوب سیستماتیک را در سرزمین‌های اشغالی اعمال می‌کنند و اریل شارون خواستار توسل مجدد به اعمال قهر می‌شود. فوریه، شانزدهمین مجلس ملی فلسطین در الجزایر برگزار می‌شود. ۱۷ مه، امضای توافق بین اسرائیل و لبنان.

۲۵ مه، شورش تعدادی از افسران فلسطینی علیه رهبری منتخب ساف. دفاتر الفتح در خاک سوریه در اختیار شورشیان قرار می‌گیرد.

۱۲۹ اوت تا ۷ سپتامبر، کنفرانس بین‌المللی ملل متحد درباره مساله فلسطین در ژنو تشکیل شد. یاسر عرفات در آن شرکت کرد. قطعنامه ۱۸۱ ملل متحد را یادآوری کرد که ایجاد دو دولت (یهودی و عرب) را در فلسطین پیش‌بینی کرده بود. ۲۴ نوامبر، زندانیان اردوگاه انصار (که پس از حمله اسرائیل به لبنان دستگیر شده بودند) در مبادله با زندانیان اسرائیلی که ساف در طرابلس (لبنان) داشت آزاد شدند. تعداد زندانیان آزاد شده انصار بیش از ۴۰۰ نفر بود.

۲۵ دسامبر، پس از درگیری‌های سخت بین ارتش سوریه و شورشیان فلسطینی از یک طرف و نیروهای الفتح (مهمترین بخش ساف) از طرف دیگر، سازمان ملل خروج یاسر عرفات و یارانانش را از طرابلس (لبنان) سازماندهی کرد.

۱۹۸۴ . ۷ ژانویه، مجلس اسرائیل متنی را بتصویب رساند که برطبق آن، قوانین اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی باید اجراء گردد.

۵ مارس، قرارداد بین اسرائیل و لبنان که در ۱۷ مه ۱۹۸۳ امضا شده بود توسط شورای وزیران لبنان لغو گردید.

۲۳ مه، دستگیری ۲۵ نفر عضو یک شبه تروریستی یهودی در آخر ماه آوریل اعلام شد. آنها متهم بودند که ۱۴۹ عملیات تروریستی را علیه اعراب مناطق اشغالی انجام داده‌اند (منجمله سوء قصد علیه کریم خلف و بسام شکهه (شهرداران منتخب) در ژوئن ۱۹۸۰، تیراندازی به مدرسه اسلامی در شهر هبرون (خلیل) در ژوئیه ۱۹۸۳ و

بمب‌گذاری در ۶ اتوبوس متعلق به اعراب در ۲۷ آوریل (۸۴). اسحاق شامیر این اقدامات را "انحراف" نامید (مصاحبه با تلویزیون فرانسه، کانال ۱، ۱۲ ژوئن). باید خاطر نشان کرد که در همان فاصله زمانی، اجساد متعددی از مردم دهات در مناطق اشغالی یافت شده که قتل آنها جهت اعراب اهالی عرب صورت گرفته است.

۳۱ مه، توشیح یک لایحه قانونی (فرمان نظامی شماره ۱۱۰۸) که به دادگاه - های نظامی اجازه می‌دهد کسی را که بسوی اسرائیلی‌ها سنگ پرتاب کند، به ۱۰ سال زندان محکوم نمایند.

از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ سال‌های ویژه‌ای است. ساف پس از خروج اجباری رهبری از لبنان که آخرین سنگرش در یکی از کشورهای هم‌مرز با فلسطین بود، مجروح و ضعیف و بشدت آسیب دیده، به گوشه‌ای دور دست از جهان عرب یعنی تونس رانده می‌شود و قریب ۵۰ هزار تن از نیروهای نظامی (چه کلاسیک و چه چریکی) را به برخی از کشورهای عربی که حاضر به پذیرش آنها بودند می‌فرستد. سوریه با تمام توان خود می‌کوشد ساف را به انقیاد خود درآورد و از وجود برگ برنده فلسطین و لبنان در دست خود، بیشترین امتیاز را در مذاکرات آتی حول خاورمیانه از آن خود سازد. اما ساف (و بویژه مهمترین نیروی آن، الفتح) زیر بار نمی‌رود. رژیم سوریه عرفات را از دمشق اخراج می‌کند و از طریق جنبش شیعیان امل در لبنان، پایگاه‌های ساف و توده‌های فلسطینی طرفدار آن در اردوگاه‌های پناهندگان را زیر ضربه می‌گیرد. اردوگاه - ها بیش از یکسال در محاصره امل قرار می‌گیرند. هزاران نفر کشته و مجروح و هزار - ران تن دیگر مجدداً آواره می‌شوند ولی ساف تسلیم نمی‌شود. سوریه انشعاب در الفتح را هرچه بیشتر دامن می‌زند. گروه‌هایی که با رهبری ساف مخالفت‌هایی داشتند را تقویت می‌نماید اما آلترناتیوی برای ساف بوجود نمی‌آید. ساف در نتیجه ضرباتی که او را از پای درنیاورده‌اند مقاومت می‌شود و با کمک مبارزه توده‌های فلسطینی در لبنان و تلاش برای اعاده وحدت ساف، جنبش فلسطین جان تازه می‌گیرد. محدودیت امکان مبارزه با اسرائیل از طریق خارج، رهبری را به فعالیت هرچه بیشتر در داخل سمت می‌دهد و حرکت از داخل بعنوان نقطه اتکای واقعی جنبش، آنجا که ساف و توده‌هایش روی پای خود ایستاده‌اند، بیش از پیش در دستور قرار می‌گیرد. نقد و بررسی برخوردهای پیشین با توده‌ها، با رژیم‌های عرب و با مردم سرزمین‌های اشغالی منجر به سیاستی می‌شود که بیش از پیش از کشورهای عربی مستقل بوده و به مبارزه خود فلسطینی‌ها در داخل متکی باشد.

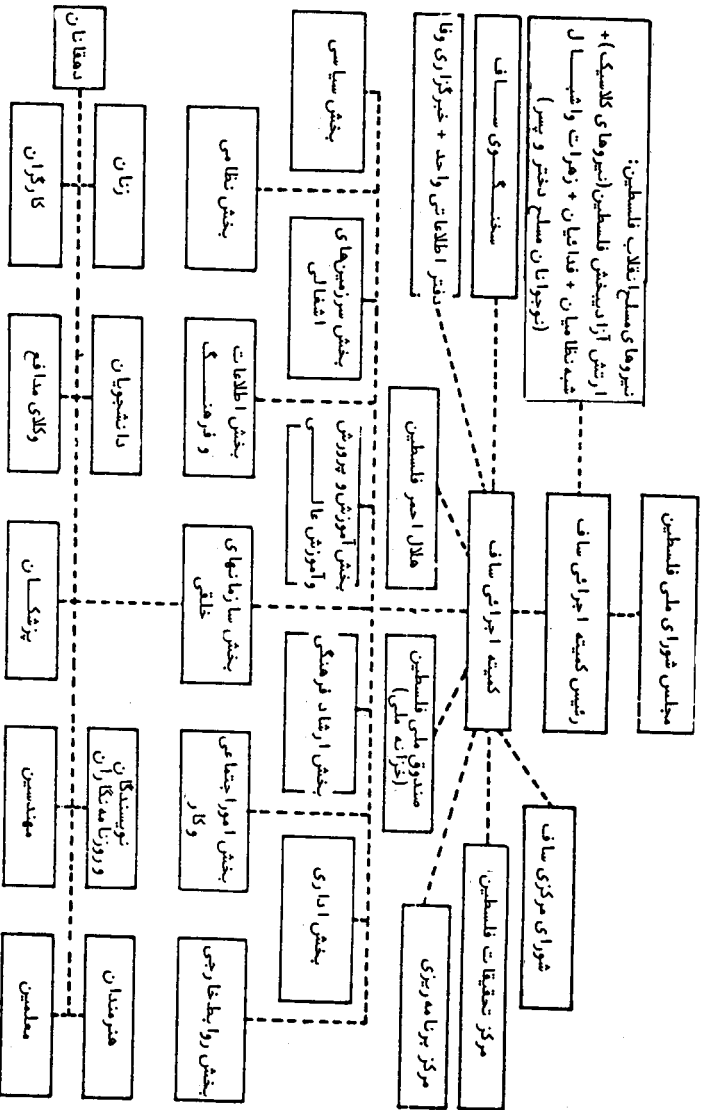
رهبری برای خروج از انزوا و جبران خسارت‌ها و محدودیت‌هایی که براوتحمیل شده، مثل همیشه می‌کوشد هیچ سرنخنی را رها نکند مثلاً عرفات با ملک حسین قرار- دادی امضا می‌کند که مشترکا هیاتی تشکیل دهند تا در مذاکرات احتمالی آتسی درباره فلسطین، ملک حسین از سوی فلسطینی‌ها صحبت کند. این امر مورد اعتراض چند سازمان فلسطینی و حتی در درون الفتح قرار می‌گیرد، این قرارداد بدلیل عدم توا- فق‌هایی که بین طرفین موجود بود و حل نشد، یکجانبه از طرف اردن ملغی می‌گردد. عرفات توانسته بود بقیمت توافق مزبور با اردن - که البته تاوان گزافی بود و نما- یندگی مستقل فلسطینی‌ها را زیر سوال می‌برد - در اردن رسمیت یابد. رهبری می- خواست بهرنحوه که شده با فلسطینی‌های مقیم اردن که ۶۰% جمعیت اردن را تشکیل می‌دهند و در نتیجه با مردم سرزمین‌های اشغالی از طریق مرز طولانی اردن با این مناطق، تماس نزدیک داشته باشد.

همزمان با حرکت‌های مختلفی که گاه مثبت و قابل دفاع و گاه منفی و قابل- انتقاد ارزیابی می‌شوند، شرایط عینی و ذهنی در داخل، زمینه را برای انتفاضه (قیام توده‌ای) مهیا می‌کند. هیچ حرکتی مخالف دشمن در کلیه عرصه‌ها نادیده‌گرفته نمی‌شود. نگارنده در اواسط سال ۸۷ (چند ماه به آغاز قیام مانده) با یکی از مباحث- رزین فلسطینی داخل سرزمین‌های اشغالی دیدار داشت. تاکید او روی به پیش- بردن سیاست عدم خشونت و مبارزه منفی و عدم خرید کالاهای اسرائیلی و دفاع او از سیاست گاندی این برداشت را درمن بوجود آورد که با یک انقلابی روبرو نیستیم. من در آنزمان به اهمیت این سیاست که در کادر استراتژی قیام بعدا اهمیت خودرا نشان داد واقف نبودم. آثار اینگونه فعالیت‌ها بعدها اثر خود را نشان داد. لو- موند در ۲۹ دسامبر ۸۸ نوشته است:

" دولت اسرائیل نرخ برابری "شکل" (واحد پول در اسرائیل) را ۵% تنزل داد. این اقدام دولت منجمله بخاطر هزینه‌ای است که قیام مردم سرزمین‌های اشغالی به دوش اسرائیل گذارده است. درسال ۱۹۸۸، قیام موجب تقلیل نرخ رشد بمیزان ۲% بوده که ناشی ازروز- کار از کف رفته، پائین آمدن درآمد حاصل از توریسم به کمترین حد خود (حدود ۲۰%) و پائین رفتن فروش فرآورده‌های اسرائیلی در سر- زمین‌های اشغالی می‌باشد. به این ترتیب قیام مسوول درجه اول کند- شدن نرخ رشد از ۴۶% درسال گذشته به ۱% درسال جاری است."

* * * *

شبکه سسات



برخی اطلاعات دیگر:

- * - سازمان‌های سیاسی - نظامی شرکت کننده در ساف عبارتند از:
 - جنبش آزادیبخش ملی فلسطین (فتح)، برهبری یا سرعرفات (وی از سال ۱۹۶۹ تا کنون رئیس کمیته اجرائی ساف هم هست).
 - جبهه خلق برای آزادی فلسطین، برهبری جرج حبش.
 - جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین، برهبری نایف حواتمه.
 - جبهه آزادیبخش فلسطین، برهبری طلعت یعقوب و ابوالعباس.
 - حزب کمونیست فلسطین، برهبری سلیمان نجاب (سازمانی است صرفاً سیاسی از کمونیست‌های سنتی فلسطین که از دوسال گذشته در کمیته اجرائی هم نماینده دارند).
- * - کمیته اجرائی ساف (که بمثابة هیات دولت می‌باشد) از نمایندگان ایمن سازمان‌ها و نیز چند تن دیگر از شخصیت‌های مستقل (مثلا محمود درویش - شاعر - و یا شیخ عبدالحمید سايح - روحانی تشکیل می‌شود).
- * - سازمان‌های خارج از ساف که در حال حاضر فقط از طرف سوریه و گاه لیبی و ایران حمایت می‌شوند:
 - انشعابيون الفتح، برهبری سرهنگ ابوموسی. آنها خود را "رهبری موقت الفتح" می‌خوانند.
 - گروه الفتح-شورای انقلابی، برهبری ابونضال.
 - الصاعقه که سازمانی است ساخته دست رژیم سوریه و جزئی از ارتش آن کشور متشکل از برخی از فلسطینی‌ها.
- جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی کل، برهبری احمد جبریل.
- * - جبهه امتناع فلسطین، در ژوئن ۱۹۷۴ از ائتلافی بین چند سازمان فلسطینی علیه بیانیه ۱۰ ماده‌ای مجلس ملی دوره ۱۲ بوجود آمد. این ائتلاف که پس از چند سال منحل شد متشکل بود از: جبهه خلق برای آزادی فلسطین، جبهه آزادیبخش عرب (که ساخته و مورد حمایت عراق بود)، جبهه مبارزه توده‌ای و جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی کل که بعدها از این ائتلاف جدا شد.
- * - جبهه نجات فلسطین: ائتلاف دیگری از سازمان‌های اپوزیسیون ساف بود که جبهه خلق برای آزادی فلسطین در راس آن قرار داشت و پس از خروج فلسطینی-

ها از لبنان در سال ۱۹۸۲، در دمشق بوجود آمد. در سال ۱۹۸۷ جبهه خلق با ورود مجدد به مجلس ملی فلسطین عملاً از این ائتلاف کناره گرفت، اما دیگر مخالفان ساف هنوز از چنین ائتلافی صحبت می‌کنند.

زمینه‌های عینی و ذهنی انتفاضه*

برگزیده از مجله الحریه، وابسته به جبهه دمکراتیک
برای آزادی فلسطین، مورخه ۴ دسامبر ۱۹۸۸

نهم دسامبر جاری، قیام با شکوه فلسطین وارد دومین سال از عمر طولانی مبارزات خود می‌شود و بدین ترتیب سال نخستین را که سرشار از فداکاری‌های بزرگ بوده و بمثابه زلزله‌ای ربع پایانی قرن بیستم را با حوادث خود تکان داده است پشت سر می‌گذارد، حوادثی که در تحولات سیاسی مهم فلسطینی و عربی و بین‌المللی دارای تأثیرات چشمگیر بوده است. این سال بحق، نقطه عطفی سرنوشت‌ساز و تاریخی در مسیر جنبش ملی فلسطین بوده و تجسم آنرا در ائتلاف گسترده ملی که عبارتست از سازمان آزادی بخش فلسطین، تنها نماینده مشروع این ملت می‌توان مشاهده کرد. حوادث و تحولات امسال برتارک ۵۰ سال جنگ استقلال‌طلبانه ملی که همچنان خلق فلسطین درگیر آن است، می‌درخشد. امسال درخت استقلال بالید و گردن افراخت و در ژرفای خاک وطن ریشه دوانید. امسال پیروزی عدالت بر شمشیر بازم مورد تأکید قرار گرفت و چشم‌انداز کیفی نوینی گشوده شد تا راه را برای تحقق اهداف ملی خلق فلسطین و پیش از همه نفی اشغال و برپایی دولت ملی مستقل فلسطین همسوار سازد.

* - واژه انتفاضه intifada پس از قیام مردم فلسطین وارد زبان‌های دیگر شده و بمعنی قیام است.

بخش اول: عوالم عینی و ذهنی متقاض

همانطور که انقلاب معاصر و ملی فلسطین زاده بیداری ملی توده های خلق فلسطین و آغاز رستاخیز و برآمد آگاهی توده ها به ضرورت احیاء شخصیت ملی، مستقل و متمایز خلق فلسطین بود قیام شکوهمند کنونی نیز بعنوان ادامه طبیعی آن بمثابه اوج خودآگاهی ملی و تجسم زنده و ملموس آن شخصیت ملی و مستقل و متمایز محسوب می شود. بدین ترتیب قیام فرزند راستین مبارزه ملی و سازمان یافتگی فلسطینی چه در داخل و چه در خارج است که از نیمه سالهای ۱۹۶۰ آغاز شد و خود عالیتزین شکل مبارزه توده ای و سیاسی و مسلحانه و سند وفاداری به خون هزاران شهید و شکنجه های هزاران زندانی است. قیام ثمره تلاش تشکیلاتی پیگیر و مداوم سالهای گذشته در ایجاد ارگانهای مبارزاتی چه در داخل سرزمینهای اشغالی و چه در مناطقی است که مردم ما در آنجا آواره و پراکنده گشته اند.

قیام با نیرو و اوجگیری و شمولیت و اشکال پیشرفته و بدیع سازماندهی خود چیزی جز ادامه پیکار در عالیتزین و گسترده ترین سطوح آن نیست. قیام در بسترس تکامل تاریخی مبارزه ملی فلسطین نضج و تکامل یافت و نتیجه یک سلسله از قیام - های پیاپی بود که خود برای خلق و نیروهای ملی، دمکراتیک و انقلابی بمثابه - تمرینی عام تلقی می شوند. تصادف اتومبیل و شهادت چهارتن از کارگران در هشتم ماه دسامبر ۱۹۸۷ (درغزه) حکم چاشنی یک انفجار قطعی را داشت. این حادثه، آتش فشانی را که در کوه و دشت میهن اشغالی زیر خاکستر مانده بود منفجر کرد و مرحله ای نوین و کیفی از مبارزه ملی فلسطین را پدید آورد و نشان داد که بحران انقلابی و ملی به مرحله نضج خود رسیده است. قیام پاسخی بود به نضج علل و مقدمات عینی و ذهنی این بحران.

۱- عوامل عربی

طی بیست و یکسال که از اشغال مناطق ساحل غربی وغزه می‌گذرد، اسرائیل سلطه استعماری خاصی را که بیش از هر نوع استعمار دیگر، منافع طبقات مختلف مردم را لگد مال می‌کند و هویت و آرمان‌های ملی را نابود می‌سازد در این مناطق به مرحله اجرا گذارده است. اشغالگران سیاستی را پیاده کرده‌اند که در جوهر خود چیزی جز سیاست انضمام و الحاق مناطق اشغالی در کلیه عرصه‌های جغرافیایی، اقتصادی، امنیتی، سیاسی و فرهنگی نیست. سیاستی که خواستار تبعیت دائمی مناطق اشغالی و جلوگیری مطلق از امکان تحقق استقلال ملی است. این اشغال استعماری، ویژگی خود را از ماهیت جنبش صهیونیستی کسب می‌کند که جنبشی است توسعه طلبانه، نژاد پرستانه که خواستار نابودی کامل موجودیت ملی و هویت مستقل ملت فلسطین است. این سیاست استعماری خاص، در عمل خود را بصورت ادغام اقتصاد ملی فلسطین و وابسته کردن کامل آن به گردونه اقتصاد اسرائیل نشان داده است تا سرانجام زیر بنای سنتی اقتصاد ملی فلسطین نابود گردد. اسرائیل می‌کوشد عوامل و نیروهای تولیدی محلی را نابود کند که این خود بمعنی نابودی منافع بورژوازی ملی محلی نیز هست. این نوع استعمار خاص که متکی بر اسکان مهاجران جدید بجای سکنه بومی است، به تکیه‌گاه‌های اقتصادی یا اقشار کمپرادور - آنطور که در نمونه‌های کلاسیک استعمار معمول است - نیاز ندارد. باین ترتیب است که اسرائیل مناطق اشغالی را به بازار وسیع تولیدات خود تبدیل کرده بطوری که این مناطق تبدیل به دومین بازار فرآورده‌های اسرائیلی پس از ایالات متحده شده‌اند. مناطق اشغالی یعنی ساحل غربی و غزه، سالانه معادل ۸۰۰ میلیون دلار یعنی ۹۴ درصد از مجموع واردات خود را از اسرائیل وارد می‌کنند. علاوه بر این اسرائیل دائما تلاش می‌کند که مؤسسات اقتصادی عربی (مانند شرکت برق قدس) را به تصرف خود درآورد و با تحمیل انواع مالیات ها - مالیات بر درآمد، مالیات اضافی و ده‌ها نوع مالیات دیگر - که نه فقط مانع رشد مؤسسات و طرح‌های اقتصادی ملی است بلکه با ایجاد محدودیت‌ها و ناتوان کردن آنان از رقابت در برابر تولیدات پیشرفته اسرائیلی، آنها را به ورشکستگی و نابودی می‌کشاند. سیاست ادغام اقتصادی همچنین به بخش کشاورزی و به منافع هزاران تن از دهقانان و خرده مالکان زیان‌های سنگینی وارد آورده است (۵۰ درصد از اراضی کشاورزی در ساحل غربی وغزه تاکنون مصادره شده است). علاوه بر اینها سیاست اسکان دادن

مهاجران یهودی جدید تشدید شده (تاکنون ۱۶۰ دهکده غیر از اسکان در شهر قدس) غصب زمین‌ها به بهانه‌های پوچ (اراضی خالصه، اراضی وقف چه اسلامی و چه مسیحی، اراضی متعلق به مالکان غایب و غصب اراضی بدلائل امنیتی...) ادامه دارد. این سیاست ادغام اقتصادی، بحران‌های اقتصادی شدیدی را در مناطق اشغالی باعث شده که بصورت بالا رفتن نرخ تورم (۲۴۰ تا ۳۰۰ درصد) بالا رفتن قیمت مواد ضروری و مصرفی (۱۷۰ تا ۲۰۰ درصد) و افزایش بیکاری (۱۲ درصد) خود را نشان می‌دهد.

سیاست ادغام اقتصادی و سیاست‌ها و اقدامات مترتب بر آن و در نتیجه ویرانی اقتصاد ملی و استثمار شدید امکانات مناطق اشغالی، چه بازار و چه نیروی کار، منبع مهمی برای صدور نیروی کار ارزان محسوب می‌شود. ۱۸۰ هزار کارگزار این مناطق در کارگاه‌ها و کارخانه‌های اسرائیلی مشغول کارند و در معرض بدترین انواع استثمار (ساعات کار ۱۲ تا ۱۶ ساعته) قرار دارند و دستمزدشان ۳۵ تا ۴۰ درصد دستمزد کارگر اسرائیلی است. سالانه معادل ۲۵ میلیون دلار بابت مالیات و کسور دیگر از همین دستمزد کارگران بر می‌دارند و تازه از ابتدائی‌ترین حقوقی که کارگر اسرائیلی از آنها برخوردار است، اینها محرومند. این سیاست اقتصادی به منافع کلیه طبقات و اقشار و گروه‌های اجتماعی (کارگران، دهقانان، بورژوازی ملی، خرده بورژوازی) زیان‌های سنگین وارد کرده و ملت را با تمام طبقات ملی‌اش واداشته که منفعت ملی و حیاتی خود را در مبارزه با این سیاست و اقدامات ناشسی از آن مشاهده کند. سیاست استعماری ویژه‌ای که اشغالگران اسرائیلی اعمال می‌کنند با توجه به ماهیت صهیونیستی خود، جنبه دیگری نیز دارد که عبارتست از محو کردن آثار و پایه‌های هویت و شخصیت ملی و مستقل خلق فلسطین. اسرائیلی‌ها در این کار، تنها ضامن تاویخی بقای خود را جستجو می‌کنند و طرح وطن‌گزین و توسعه-طلبانه خود را که (بنا بعقیده سردمداران اشغال) جز بر ویرانه موجودیت ملی مستقل فلسطینی‌ها نمی‌تواند به اجرا درآید تنها در چنین زمینه‌ای قابل تحقق می‌بینند. بدین ترتیب است که اشغالگران طی ۲۱ سال گذشته مدام کوشیده‌اند فرهنگ ملی فلسطینی را نابود کنند، میراث و سنت‌ها را خوار و مقدسات را مورد بی‌حرمتی قرار دهند، اصول تعلیم و تربیت را تغییر دهند و با تزویر و تحریف در تاریخ و جغرافیا گمان کنند که در جهت نابود کردن هویت ملی مستقل خلق فلسطین قدم برداشته‌اند. در طول سال‌های گذشته، مقامات اشغالگر کلیه عهدنامه‌ها و قراردادها - های بین المللی مربوط به حفظ حقوق مدنی شهروندان در اراضی تحت اشغال رازیر

پا گذارده و مردم فلسطین را از حق تشکل جهت دفاع از مصالح ملی خود محروم کرده و انواع حملات و سرکوب‌های وحشیانه و ارباب و مجازات‌های دستجمعی را اعمال نموده‌اند مثل زندانی کردن هزاران نفر از مبارزین و میهن پرستان و تبعید ده‌ها تن از رهبران سندیکائی و عناصر شناخته شده ملی (۲۰۰۰ نفر طی ۲۱ سال از وطن خود اخراج شده‌اند) و منفجر کردن خانه‌ها (۲۰ هزار خانه) و اعمال منع عبور و مرور و محاصره کامل شهرها و روستاها و اردوگاه‌های آوارگان به مدت‌های طولانی. از بهار سال ۱۹۸۰ مقامات اشغالگر، سیاست "مشت آهنین" را پیشه کردند که راه را برای اعمال کلیه شیوه‌های سرکوب‌گری باز کرد: تحمیل اقامت اجباری، دست‌گیری‌های بی‌دلیل، انفصال از خدمت و طرد از خاک میهن. همچنین مجازات‌های دستجمعی وحشیانه و بازگشت مجدد به قوانین حکومت نظامی مربوط به دوره قیمومت بریتانیا در سال ۱۹۴۵.

این وضعیت عینی موجود که خود نتیجه اشغال بوده و همه نشانه‌ها و مشخصات و سیاست‌ها و اقدامات مربوطه را با خود به‌مراه دارد موجب ایجاد و رشد آن‌ها - ملی‌گردید که پایه مادی درگیری و رشد تضادهای عینی بین اشغال و سیاست‌های آن از یک طرف و منافع مبرم ملی و طبقاتی طبقات و گروهبندی‌ها و اقشار ملت - فلسطین از طرف دیگر را تشکیل می‌دهد. پایه مادی و عینی شروع قیام و فراگیری و اوجگیری و ظهور آثار کیفی نوین آن عبارتست از اینکه ملت با اکثریت تقریباً مطلقش به حد نهائی از تضاد آشتی‌ناپذیر خود با موجودیت اشغال رسیده و در نتیجه قیام بر ضرورت و حتمی بودن طرد و از بین بردن اشغال هرچه بیشتر پافشاری می‌کند. اینها نشان می‌دهد که قیام حاصل آن تضادهای عینی است و نه عکس العمل عوامل خارجی تعرضی و تصادفی.

در راستای سخن از عوامل عینی‌ای که تضادهای آشتی‌ناپذیر بین مردم مناطق اشغالی از یکسو و وجود اشغال را از سوی دیگر به مرحله نضج خود رسانید باید به عوامل عینی خارج از میهن اشاره کرد که در آماده شدن شرایط عینی و ذهنی در داخل سهیم بود و قیام را توانمند و فراگیر و پیگیر ساخت. اساس این مسأله این است که داخل و خارج متعلق به مردمی از یک جامعه واحدند خواه در وطن باشند، خواه در مناطقی که مردم ما به آنجاها پناهنده و پراکنده شده‌اند و هر دو دیگری را تکمیل می‌کنند. انقلاب فلسطین که در سازمان آزادیبخش فلسطین تبلور می‌یابد برای اولین بار پس از ۱۹۴۸ توانست شخصیت ملی و متمایز خلق فلسطین را احیاء نموده موجودیت ملی مستقل و واحد آنرا بنحوی بارز آشکار سازد. ساف چارچوبی است که کلیه

طبقات ملی خلق فلسطین با تمام گروه‌بندی‌های درونی آن چه در وطن و چه در تبعید را در مبارزه علیه اشغالگری اسرائیل و علیه کلیه اشکال قیمومت و تبعیت و در راه کسب استقلال و تحقق اهداف ملی مشروع خلق فلسطین و حق او در بازگشت و تعیین سرنوشت و برپائی دولت ملی و مستقلش وحدت می‌بخشد. ساف توانسته است بعنوان تنها نماینده مشروع خلق فلسطین از سوی تمامی اعراب برسمیت شناخته شود و بمثابه چارچوبی برای مادیت بخشیدن به موجودیت این ملت و زبان گویای او در تعیین سرنوشتش پذیرفته شود. دولت‌ها و ملت‌های هرچه بیشتری وحدت و شخصیت مستقل و حق تعیین سرنوشت او را به رسمیت شناخته‌اند. دستاورد-های دیگر عبارتند از تکامل مبارزه مسلحانه در داخل سرزمین‌های اشغالی و خارج از آن، پایداری انقلاب و ساف در طولانی‌ترین جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۸۲، هنگام تهاجم به لبنان و مقاومت اردوگاه‌های آوارگان در بیروت و جنوب لبنان در برابر توطئه محاصره و نابودی و کوچ اجباری و محروم نمودن از حقوق ملی و مدنی و بالاخره پایان دادن به موجودیت ملی و مسلحانه خلق فلسطین در لبنان.

این عوامل عینی بر روی حرکت و به پختگی رسیدن موقعیت انقلابی در داخل تأثیر مستقیم داشتند و خود از انگیزه‌های اساسی قیام‌های پیاپی در فلسطین بوده‌اند. در آستانه قیام کنونی، در آوریل ۱۹۸۷ مجلس ملی فلسطین دوره وحدتبخش خود در الجزایر را آغاز کرد و به مرحله دردناک تفرقه در صفوف سازمان‌های فلسطینی پایان داد. برنامه سیاسی و تشکیلاتی جدید به تصویب رسید و به نوبه خود بین سازمان‌ها و ساف وحدت پدید آورد، و ارگان رهبری واحدی را که ادامه طبیعی وحدت ساف در خارج بود در داخل موجب گشت و مانع تفرقه جنبش در داخل گردید. علاوه بر اینها پایداری اردوگاه‌های لبنان و حفظ موجودیت فلسطینی‌ها در بین کشور و همچنین موفقیت‌های سیاسی و دیپلماتیک ساف و پشتیبانی کشورهای مختلف منجمله بلوک شوروی و نیز احزاب و جنبش‌های ملی در سراسر جهان، اینها همگی حیثیت و اعتبار سیاسی و ملی را به ساف بازگرداند و قضیه فلسطین را در آستانه رستاخیز جدیدی قرار داد.

کنفرانس سران عرب در عمان (در تاریخ نوامبر ۱۹۸۷) کوشید نقش ساف را محدود کند و مصوبات آن نسبت به آنچه در کنفرانس‌های قبلی سران عرب بتصویب رسیده بود عقب‌گردی بشمار می‌آمد. کنفرانس عمان مسأله فلسطین را برای اولین بار موضوع درجه دوم پس از جنگ ایران و عراق تلقی کرد. پس از این کنفرانس، جرج شولتز به منطقه خاورمیانه سفر کرد و کوشید راه حل‌های آمریکائی نظیر کمپ‌دیوید

و آلترناتیو کردن اردن در برابر ساف را بقبولاند. مجموعه عوامل عینی که به مهمترین آنها اشاره شد بحران انقلابی را دامن زد و رشد داد. تضادهای عینی با پدیده اشغال را به حدی آشتی‌ناپذیر رساند و شعله قیام را برافروخت تا از حقوق ملی خلق فلسطین و کسب استقلال و درهم کوبیدن اشغال و برپایی دولت ملی مستقل فلسطین در برابر اشغال دفاع کند.

۲- عوامل زهنی

قبل از پرداختن به نقش عوامل ذهنی، باید به تحولات کیفی‌ای که تحت تأثیر عینی اشغال و اقدامات آن در زمینه اقتصادی در شکل‌بندی طبقاتی و اجتماعی جامعه پدید آمده باختصار اشاره کرد. و تأثیر این تحولات را بر توازن قوای طبقاتی در جامعه فلسطین در داخل و همچنین تأثیر آن بر تحولات سیاسی - ایدئولوژیک این طبقات و نقش و جایگاه و کارآئی این نیروها و طبقات و تبلور سازمانی و سیاسی آنها در پروسه انقلاب بررسی کرد. چرا که نمی‌توان گفت فعالیت انقلابی در سرزمین‌های اشغالی توسط یک حزب واحد یا فلان طبقه اجتماعی رهبری می‌شود و لسی می‌توان گفت در چارچوب این ائتلاف ملی که مجموعه عوامل (شرایط) ذهنی را بوجود می‌آورد کیفیت ایفای نقش و جایگاه هریک از گرایش‌ها با یکدیگر فرق می‌کنند: مثلاً درک این یکی از تحولات مبارزه جاری از دیگری روشنتر است و پایگاه و نفوذ اجتماعی او تا این میزان گسترش‌دارد همچنانکه می‌توان گفت نقش این طبقه در کادر ائتلاف وسیعی که جهت مقابله با اشغال پدید آمده برجستگی و پیشرو بودن را نشان می‌دهد.

محتوای اصلی سیاست اقتصادی‌ای که مقامات اشغالگر پیاده کرده‌اند برپایه تخریب زیربنای اقتصاد ملی فلسطینی و ادغام اقتصاد این مناطق در اقتصاد اسرا - عیل قرار گرفته تا اشغالگر بتواند اقتصاد مناطق اشغالی را قهراً به اقتصاد خود وابسته نماید تا بتواند راه را بر هر چشم‌اندازی از تکامل مستقل اقتصاد فلسطین بربندد و در نتیجه هرگونه تحول اساسی در جامعه فلسطین در ساحل غربی و غزه را مانع شود. بدین ترتیب است که هرگونه استثمار و غارت و بهره‌کشی مضاعف از بازار و از نیروی کار فلسطینی در این مناطق را همراه با سیاست وطن‌گزینی (اسکان‌هما - جران یهودی) و غصب اراضی به اجرا گذارده است. این سیاست تغییرات و تحولات

تی کیفی را بطور وسیع در شکل بندی اجتماعی مردم ساحل غربی و غزه موجب گشته و بطور عینی تناسب نیروها بین طبقات درون این جامعه را دگرگون کرده است. ماهیت اشغال و وطن‌گزین، مقامات اشغالگر را از یک پایگاه جدی بین اهالی بی‌نیاز می‌سازد و همین امر آنها را تقریباً با کلیه طبقات و اقشار اجتماعی در تضاد و رودررو قرار داده است. اتخاذ این سیاست استعماری و وطن‌گزین قبل از هرچیز آنها را در روی طبقه سرمایه‌داران بزرگ و تجار و زمینداران و خانواده‌های فئودال قرار داده است چرا که این طبقه قدرت و نفوذ خود را که مدیون نقش اقتصادی و مالکیت ابزار تولید و زمین‌های وسیع‌اش بود از دست داده است. همین امر این طبقه را با موضع‌گیری ملی عمومی که ضدیت با اشغال است همسو قرار می‌دهد. البته دسته کوچکی از این‌ها کوشیده است با توطئه‌گری ضمنی با مقامات اشغالگر یا کارچاق‌کنی برای ارتجاع اردن، نقش و نفوذ رو بزوال و سرکردگی سنتی خود را حفظ کند و بهمین سبب در انزوای بیشتر افتاده و نفوذش را هرچه بیشتر از دست داده است. (مثل موضع‌گیری بنفع "خودگردانی"، یا بنفع ایجاد یک پادشاهی متحد اردن و فلسطین زیر سلطه ملک حسین یا دعوت به تعقل و دست برداشتن از مبارزه). این انزوا هم‌اکنون بحدی است که این دسته از مالکان و سرمایه‌داران می‌ترسند موضع خود را علناً برزبان آرند و حتی مجبورند از ساف تائید به عمل آورند. از طرف دیگر سیاست‌های اقتصادی مقامات اشغالگر موجب شده که بورژوازی ملی دچار بحران هرچه شدیدتری گردد و نقش اقتصادیش راه افول گیرد. علت این امر جنگ بی‌رحمانه‌ای است که سیاست اشغال علیه پیشه‌ها و صنایع ملی اعمال می‌کند و محدودیت‌هایی که برای حرکت سرمایه ملی بوجود می‌آورد. تولید ملی هم توانایی رقابت ندارد. علاوه بر اینها بالا رفتن نرخ تورم و بازتاب بحران‌های اقتصادی جامعه اسرائیلی در جامعه فلسطینی را هم باید در نظر گرفت.

عواقب ویرانگر^۹ سیاست ادغام اقتصادی و نابود کردن ترکیب سنتی اقتصاد ملی منجر به فقر روزافزون اقشار وسیعی از خرده‌بورژوازی در شهروروستا شده و لایه‌های گسترده‌ای از این طبقه را به فروش نیروی کار کشانده است.

این تحولات کیفی که بطور عینی در ترکیب طبقاتی جامعه فلسطینی صورت گرفته حجم عددی طبقه کارگر و نسبت آن به کل جمعیت را بشدت افزایش داده است. در سال ۱۹۶۸ کارگران فقط ۳۵ درصد کل فعالین اقتصادی را تشکیل می‌دادند در حالیکه هم‌اکنون (۱۹۸۸) بدون احتساب کارگران اهل قدس، نسبت فوق به ۶۵ درصد می‌رسد. بعبارت دیگر حجم طبقه کارگر در ساحل غربی و غزه و قدس شرقی

۱۸۰ هزار کارگر است که برحسب آخرین آمارها ۵۷ درصد از اینان نزد کارفرماهای اسرائیلی کار می‌کنند (یعنی حدود ۱۰۵ هزار نفر که در دفاتر رسمی کاریابی ثبت نام کرده‌اند) و بقیه این ترتیب توزیع می‌شوند: ۴۰ درصد در بخش ساختمانی، ۱۷ درصد در بخش‌های کشاورزی، ۱۰ درصد در بخش‌های خدماتی و توریستی و ۶ درصد در صنایع. آمار و ارقام نشان می‌دهند که بارزترین تحولات اجتماعی در مناطق اشغالی عبارت بوده از افزایش سریع تعداد کارگران و نتایج ضمنی آن مثل تمرکز کارگران، ثابت ماندن در یکجا، مهارت و سطح آموزش (در نتیجه پیوستن صدها تن از فارغ‌التحصیلان و دانشجویان به ارتش ذخیره طبقه کارگر). ویژگی‌ها و مزیت‌هایی که برشمرده شد و شرایط سخت محیط کار و استثمار طبقاتی و ملی پایه عینی این ارتقاء سریع در سطح سازماندهی طبقه کارگر را فراهم آورده است: هم‌اکنون ۱۶۰ سندیکا وجود دارند که ۴۰ درصد از کل کارگران را در بدنه خود سازماندهی می‌نمایند. همین امر به طبقه کارگر در مناطق اشغالی این صلاحیت را بخشیده است که با احراز شرایط عینی لازم در پیشاپیش جنبش ملی و توده‌ای سرزمین‌های اشغالی قرار گیرد. این تحولات اقتصادی و سیاست‌های مبتنی بر آن در زمینه کشاورزی موجب فقر روزافزون دهقانان و خرده بورژوازی روستا گردیده و بخش مهمی از آنانرا به فروش نیروی کار گشانده است. این تحولات تاثیر مستقیمی بروضع زنان و کشاندن آنها به پروسه فعالیت اقتصادی و بازار کار داشته است. بدین ترتیب است که اشغال نفیض انقلابی خود را خود بوجود می‌آورد. این تحولات عمیق که در جامعه فلسطینی هم‌اکنون جاری است منجر به حرکت وسیع ملی و قیام‌های توده‌ای شده است و ملت را با کلیه طبقات و گروه‌بندی‌ها و اقشار اجتماعی‌اش در تضاد آشتی‌ناپذیر باسیاست‌های اشغال و موجودیت آن قرار داده است. همین تحولات است که به نقش و نفوذ و وزن طبقه کارگر نوپای فلسطین تحول و تکامل بخشیده، چه در کیفیت و ویژگی‌های درونی آن، و چه در تکامل آگاهی طبقاتی و ملی و نفوذ گسترده این طبقه در محافل و دستگاه رهبری جنبش توده‌ای. این واقعیت پایه مادی و عینی را برای افزایش نفوذ گرایش‌های دمکراتیک انقلابی و ملی‌پیگیر در رهبری جنبش ملی و توده‌ای بوجود می‌آورد. آشتی‌ناپذیر بودن تضاد و آگاهی و سازماندهی، شرط‌های درونی‌ای هستند که عوامل ذهنی و قدرت آنها در طرح برنامه‌های واقع‌گرایانه و ملموس را تکامل می‌بخشند. این برنامه‌ها به منافع مستقیم طبقات و گروه‌بندی‌ها و اقشار اجتماعی پاسخ داده آن را با مصالح عالی‌ه ملت که در نابودی اشغال و کسب استقلال ملی تجسم می‌یابد پیوند می‌دهند.

تحت تاثیر عوامل ذهنی، جنبش توده‌ای تکامل یافت و مستحکم گشت و گرایش روزافزونی به کار جمعی سازمان یافته پدید آمد. بسیاری از دستاوردهای مبارزاتی و اجتماعی تحقق یافت و علی‌رغم سرکوب و ترور وحشیانه، جنبش توده‌ای توانست گرایش هرچه بیشتر به کار سازمان یافته را بعنوان آلترناتیو کار خودبخودی و خیزش‌های موسمی وارد جنبش ملی وتوده‌ای کند. تجسم این امر در سازمان یافتن بیش از ۴۰ درصد از بدنه طبقه کارگر در سندیکاها و جنبش مبارزاتی سندیکائی است و نیز در کیفیت نقش و وزن و تاثیرگروه‌بندی‌ها و اتحادیه‌های کارگری. نقش پیشروانه جنبش زنان و مشارکت زن در امر مبارزه و صلاحیت روزافزون او جهت فعال- لیت سازمان یافته در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های زنان (در حال حاضر بیش از ۳۵ هزار زن در اتحادیه‌های زنان عضویت دارند) و نیز نقش اتحادیه‌های دانشجویی در اینجا بارز است. علاوه بر اینها اتحادیه‌های جوانان هستند که در صفوف خود هزاران جوان و ده‌ها جمعیت و موسسه و کلوپ را سازماندهی می‌کنند. در صفوف جنبش سازمان یافته توده‌ای اتحادیه‌های معلمین، دهقانان، بهیاران و پرستاران، اتحادیه‌های فعالیت‌های فرهنگی، دفاع از آزادی‌ها، وطن‌وزندانیان و همچنین ده‌ها موسسه و جمعیت و اتحادیه‌های حرفه‌ای وجود دارند.

این است تلاش سازمان‌گرا نه و خلاقیتی که کلیه نیروهای جنبش ملی در آن سهیمند. این تلاش تشکیلاتی توانسته است آگاهی را بجای فعالیت خودبخودی و فعالیت دستجمعی و سازمان یافته را بجای فعالیت فردی و خیزش موسمی، تشبیت و تبلیغ کند و شرایط ذهنی‌ای را که ثمره این تلاش مستمر جهت ایجاد ابزارهای مبارزاتی سازمانی و توده‌ای دمکراتیک و ملی در طول سال‌های گذشته است بیاورند. یکی از بارزترین نشانه‌های این تلاش پیگیر و سازمان‌گرا نه (که شرایط ذهنی- ای را فراهم کرده که در یک ارتباط دیالکتیکی با شرایط عینی باشد) عبارتست از ایجاد پایه مادی برای نفوذ روزافزونی که نیروهای دمکراتیک و انقلابی از آن برخوردار دارند. امری که دستیابی به یک ارگان رهبری انقلابی و استوار را برای قیام امکان پذیر ساخته است.

چنین بود وضع جنبش ملی در آستانه قیام. این وضعیت نشان می‌دهد که قیام جز نتیجه آشتی‌ناپذیری و انفجار تضادهای عینی بین طبقات مختلف ملی از یکسو و سیاست‌های اشغال و موجودیت آن از سوی دیگر چیزی نبود. قیام ثمره تلاش سازمان‌گرا نه جنبش ملی و توده‌ای است که توانسته شرایط ذهنی (آگاهی و سازماندهی -

هی) و نیز ارگان‌های تشکیلاتی و توده‌ای مبارز را که در رابطه تنگاتنگ با شرایط عینی هستند ایجاد کند. یک سال تمام که از عمر قیام می‌گذرد این ویژگی‌ها را به وضوح نشان می‌دهد (فعالیت سازمان‌یافته و یکپارچه کلیه ملت، همه گیر بودن، تکامل و به سطح بالاتری ارتقاء یافتن، پیوستگی و استمرار، آمادگی‌های مبارزاتی کارگری، کاردانی استوار و آزموده در امر رهبری...). این امر بر کلیه ادعاهائی که می‌گویند شیدند ویژگی‌های کیفی قیام را انکار کنند و آنرا مرحله کیفی جدیدی از مراحل تکامل مبارزه ملی فلسطین ندانند خط بطلان می‌کشد. مقوله‌هائی نظیر خودبخودی بودن قیام نقش بر آب شد و سخنانی از اینگونه که قیام "نشانه‌ای از یاس" است و یا "هیچ چشم‌انداز سیاسی ندارد" در برخورد به صخره قیام درهم شکست. تجربه یک ساله قیام ثابت کرده که این یک جنگ استقلال طلبانه ملی است و با همین کارآیی و گشاده دستی تا تحقق هدف‌هایش یعنی نابودی اشغال و برپائی دولت ملی مستقل ادامه خواهد یافت.

بخش دوم: ویژگی‌های عمده انتفاضه

اگر قیام که هم اکنون یکسال از عمر آن می‌گذرد، عالی‌ترین شکل از مبارزه ملی و توده‌ای و سیاسی و مسلحانه جنبش ملی خلق فلسطین طی بیش از ۲۰ سال از عمر این انقلاب است باید توجه داشت که این خود ادامه طبیعی سلسله قیام‌های پیوسته‌ای است که خلق فلسطین طی سال‌های اشغال در مناطق اشغال شده بدان دست زده است. این قیام اوج قیام‌های پیشین است که بمثابة تمرینی برای خلق و نیروهای ملی و حرکت توده‌ای آن محسوب می‌شود. از پائیز سال ۱۹۷۴ و به دنبال پیروزی‌های چشمگیر ساف در کنفرانس سران عرب در رباط (مغرب) و در ملل متحد و تشدید تضادهای عینی بین منافع ملی طبقات و گروه‌بندی‌ها و اقشار اجتماعی ملت فلسطین از یک طرف و اشغال و سیاست‌های آن از سوی دیگر، قیام سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ پدید آمد.

برخی از عوامل عینی و ذهنی چه در داخل و چه در خارج موجب شد که آن قیام - ها ادامه نیابد ولی ارزش تاریخی آن تمرین‌ها در قدرت‌یست که جنبش ملی و توده‌ای جهت درسگیری برای این قیام و استفاده از اشکالاتی که در آن دوره پدید آمد دارد. مهم - ترین مشخصات قیام در دوره قبل این بود که قیام بطور کلی در حرکت اعتراضی توده‌ها و تا حد زیادی خودبخودی علیه اشغالگران خلاصه می‌شد. علاوه بر این پایگاه اجتماعی قیام در آن دوره محدود بود و به توده‌های دانشجو و بخش وسیعی از خرده بورژوازی شهر و عناصر موثری از بورژوازی ملی متوسط اکتفا می‌کرد همچنین ارگان مبارزاتی استواری که توانائی رهبری حرکت‌های آگاهانه و سازمان یافته توده‌ای را داشته باشد و بتواند پایگاه توده‌ای خود را گسترش دهد و اعتراض علیه اقدامات اشغالگران را به مقابله حساب شده با آن اقدامات ارتقاء دهد وجود نداشت. نیرو - های ملی و جنبش توده‌ای و بویژه گرایش انقلابی دمکراتیک و ملی توانستند آن درس‌ها را استخراج نمایند و بر اهمیت بسیج کلیه نیروها و امکانات کل ملت باطبقات

و اقشار مختلفش جهت اقدام به یک فعالیت دستجمعی و سازمان یافته از طریق نهادها و اتحادیه‌ها و سازمان‌های توده‌ای ملی و دمکراتیک پافشاری کردند، امری که در عرصه فعالیت سندیکائی، زنان، دانشجویی، سازمان‌های صنفی و ملی انجام شد. در مارس سال ۱۹۷۸ قیام وارد دومین مرحله خود شد درحالیکه بسیاری از آثار خودبخودی بودن سابق را با خود نداشت. مصالح عالی ملی و دفاع از آنها با مبارزات اقتصادی یا برای خواست‌های معین درهم آمیخت. پایگاه اجتماعی این مبارزات، خصوصا در رابطه با طبقه کارگر تازه نفس و توده‌های روستاها و اردوگاه‌ها گسترش یافت. قیام با گرایش روزافزون به کار سازمان یافته از طریق پیوستن بخش‌های گسترده‌ای از مردم به اتحادیه‌ها و موسسات توده‌ای مشخص گردید. چنانکه نقش و نفوذ گرایش انقلابی دمکراتیک و نشر گسترده فکر آن افزایش یافت. این امور باعث گردید که قیام در اواخر ۷۹ و ۸۰ آماده ورود به مراحل نوین خود در اشکال پیشرفته‌تر و عالی‌تر گردد تا سال ۱۹۸۷ که سال بپاخاستن ملی فلسطین است. در این سال تضاد عینی بین طرح اسرائیل - اردن جهت نابودی قضیه فلسطین از یک - طرف و طرح ملی و آلتوناتیو فلسطینی از طرف دیگر تشدید شد. دشمن عملیات سر-کوب و طرد و پیگرد میهن پرستان و رهبران جنبش توده‌ای را هرچه بیشتر اعمال نمود. در همین سال سازمان آزادیبخش فلسطین در دوره وحدت بخش مجلس ملی منعقد در الجزایر در آوریل ۱۹۸۷، وحدت خود را بازیافت، توافق شوم عممان [منعقد بین ملک حسین و عرفات که تشکیل یک هیات اردنی - فلسطینی برای شرکت در یک کنفرانس بین المللی را پیش بینی می‌کرد] لغو شد، اردوگاه‌های بیروت دربرابر محاصره و جنگ نابود سازی و تاراندن فلسطینی‌ها [که از سوی نیروهای امل و پشتیبانی سوریه انجام می‌شد] و عوامل دیگر مقاومت نمودند.

سال ۱۹۸۷ حقیقتا سال برپاخیزی ملی و توده‌ای خستگی‌ناپذیر است (اعتصابات عمومی تقریبا دائم یعنی ۱۴۵۴ تحرک توده‌ای تا دسامبر ۱۹۸۷).

قیام‌های خستگی‌ناپذیر و پیاپی در مراحل پیشین، شالوده مبارزاتی و انباشت انقلابی و تمرین عمومی قیام شکوهمند کنونی است که در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۸۷ اشعه برکشید. بدین ترتیب این قیام اوج بپاخاستن خستگی‌ناپذیر خلق فلسطین و تجسم جنگ میهن پرستانه اوست، جنگ استقلال ملی که قریب‌ربع قرن است ادامه دارد. این قیام عصاره تجارب متراکم شده جنبش ملی و توده‌ای در مناطق اشغالی است. قیام فشرده دستاورهای جنبش ملی و توده‌ای است چه در استواری و تکامل و گسترش پایگاه اجتماعیش و چه در اشکال و شیوه‌های پیکارجویانه و تشکیلاتیش

مجموعه دستاوردهای فوق ویژگی‌های زیر را در قیام کنونی نشان می‌دهد:

الف: نقش پیشروانه طبقه کارگر

برای اولین بار، طبقه کارگر فلسطین بعنوان یک طبقه واحد و سازمان‌یافته وارد جنبش ملی می‌شود و نقش پیشروانه خود را در چارچوب جنبش ملی و توسعه‌ای سازمان‌یافته ایفا می‌نماید. این نقش محصول طبیعی حجم و کمیت طبقه کارگر است زیرا تعداد آن معادل دوسوم کل نیروی فعال جامعه است. این امر وزنه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ویژه‌ای به این طبقه بخشیده، علاوه بر این، طبقه کارگر از خصوصیات درونی‌ای نیز برخوردار است (وحدت، ثبات، تجربه، پیگیری بودن، تمرکز و تجربه غنی در فعالیت سازمان‌یافته در چارچوب تجمعات سندیکائی و جنبش کارگری) و این‌ها به او صلابت، آگاهی و فعالیت سازمان‌یافته می‌بخشد.

اما شرایط سخت کار و استثمار طبقاتی و ملی که طبقه کارگر فلسطین در کارخانه‌ها و کارگاه‌های اسرائیلی با آن روبروست (۱۰۵ هزار کارگر یا استثنای ۳۰ هزار نفر که از طریق بازار سیاه کار در اسرائیل به کار گرفته می‌شوند) خصوصیت دشمنی آشکار با اشغال و سیاست‌ها و موجودیت او را، در این طبقه بوجود می‌آورد. به اینها تجربه طولانی و مشارکت فعال این طبقه در حرکت‌ها و مبارزات توده‌ای طی سال‌های گذشته و مقابله با فرامین حکومت نظامی و سرانجام خنثی کردن بسیاری از آنها را باید اضافه کرد. در این قیام، طبقه کارگر اعتصابات عمومی را رهبری می‌کند و خود به اجرا می‌گذارد (تحریم کردن کار در مستعمرات اسرائیلی برای همیشه و بمسئور اجرا گذاردن اعتصاب برحسب برنامه‌ای که رهبری واحد ملی تعیین می‌کند). بنا بر منابع اسرائیلی زیان‌های ناشی از اعتصابات عمومی تا ژوئیه ۸۸ به نیم میلیارد دلار بالغ می‌شود. علاوه بر این بسیاری از شرکت‌های ساختمانی اسرائیلی ورشکست شده‌اند و زیان‌های وارد بر این بخش به حدود ۶۰ میلیون دلار تخمین زده می‌شود چرا که تعداد کارگران فلسطینی ۴۲ درصد کل کارگران این بخش را تشکیل می‌دهند. در زمینه کشاورزی در اسرائیل (۲۵ هزار فلسطینی در این بخش کار می‌کنند) منابع اسرائیلی می‌گویند که ۳۰ درصد از محصولات کشاورزی امسال قابل صادر کردن به خارج نیست. همچنین به بخش خدمات و توریسم که ۲۴ هزار کارگر فلسطینی در آن مشغول کارند، طی دو ماه اول پس از شروع قیام، مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار زیان وارد آمده، علاوه بر اینها زیان‌های هنگفتی نیز به بخش صنایع - که در آن ۲۵ هزار کارگر فلسطینی کار می‌کنند - وارد آمده، اریل شارون (وزیر سابق دفاع) به این زیان‌ها معترف است و

پیشنهاد کرده صندوق‌های معینی برای کمک‌های فوری و جبران زیانها و نیز کمک به پروژه‌های فراوانی که دچار زیان شده‌اند تشکیل شود و مالیات آنها نیز تخفیف داده شود... طبقه کارگر همچنین نقش بارزی در تشویق مصرف محصولات ملی و تحریم کالاها و فرآورده‌های اسرائیلی داشته است علاوه بر آن نقش پیشقدم و پیشتاز طبقه کارگر در تشکیل کمیته‌های خلقی و ملی و بخصوص تشکیل گروه‌های ضربت و گروه‌های نگهبانی را باید ذکر کرد و بالاخره ده‌ها شهید از کادرهای رهبری وزندانی‌ها و تبعیدشدگان بسیار از میان فعالین این طبقه.

وجود طبقه کارگر در بطن درگیری‌های روزمره و نقش پیشاهنگ او در تشکیلات قیام و علاوه بر آن، نقش رهبری او در عرصه جنبش توده‌ای، به قیام بعد کیفی نوینی می‌بخشد و ارگان مبارزاتی مقاومتی را همراه با ادامه کاری و اوجگیری، تا نیل به هدف، برای قیام فراهم می‌آورد.

ب: شمولیت

یکی از خصوصیات بارز قیام اینست که ملت، کل ملت، اکثریت قاطعش را در یک ارتش منظم درمقابل با اشغال و حدت بخشید. در این چارچوب و برای اولین بار قیام‌های فلسطینی چنین پایگاه اجتماعی وسیعی را کسب می‌کنند که شامل کلیه طبقات و گروه‌بندی‌ها و اقشار اجتماعی ملی می‌گردد. از این قاعده کسی مستثنی نیست مگر افرادی معدود که در خارج از مناطق اشغالی (در اسرائیل) در انزوای کشنده خود بسر می‌برند. برای اولین بار است که مشارکت فعال روستاهای فلسطینی را - آنها چنین انبوه - می‌توان مشاهده کرد چراکه مشارکت کلیه دهکده‌ها، شهرک‌ها و آبادی‌های دوردست و کم جمعیت نیز گسترده و فعال بوده است. پیوستن روستاها به این توان و این تاثیر در چارچوب کمیته‌های ضربتی و گروه‌های نگهبانی و نیز در درگیری‌های قهرمانانه روزمره در دهکده‌ها و شهرک‌ها بحدی است که برخی از روستاها خود را آزاد شده می‌دانند. روستا نقشی موثر و حیاتی در تحریم کالاها اسرائیلی و بازگشت به مصرف فرآورده‌های کشاورزی ملی و بروز همبستگی روستاها با اردوگاه‌های آوارگان و شهرها داشته است. در اینجا می‌توان از نقش بازگنان و پیوستن فعال و موثرشان به فعالیت‌های قیام سخن گفت و نقش پیشقدمانه آنها را در امتناع از پرداخت مالیات و تحریم کالاها اسرائیلی و تعهد کامل آنان در اجرای دستور - رات فرماندهی واحد ملی در مورد اعتصابات عمومی و بستن و بازکردن مغازه‌ها و مشارکت آنان در حمایت از اردوگاه‌ها و دهکده‌ها و شهرها و کمک به پایبندی

مردم برشمرد. همچنین می‌توان از نقش بخش‌ها و گره‌بندی‌های اجتماعی دیگر که بسیار فعالانه و بنحوی موثر در قیام سازمان یافته شرکت دارند، مانند نقش پیشروانه زنان فلسطین یاد کرد و شاهد آن، خون‌ده‌ها زن شهید و صدها زخمی و نقش زنان در تشکیل کمیته‌های ویژه مثل کمیته‌های خواربار، کمیته‌های دفاع از زندانیان و کمیته‌های بهداری و بالاخره مشارکت پرشور اکثریت قاطع آنان در درگیری‌های روز-مره علیه اشغال می‌باشد.

اقدامات اشغالگران علیه جنبش دانشجویی و کوشش دشمن برای از بین بردن هویت و شخصیت ملی و نابود کردن عوامل و پایه‌های آن، تخریب فرهنگ و سنن ملی و دخالت گستاخانه در امور آموزشی و تربیتی و در امور مدارس و دانشگاه‌ها از یکسو و تبلور آگاهی ملی ضد اشغال از سوی دیگر، جنبش دانشجویان و جوانان و پیشه‌وران و ران‌رابه فعالیت سازمان یافته درشورها و اتحادیه‌های جوانان و پیشه‌وران رهنمون شد تا نقش خود را در کار آگاه‌گرانه وسیع و حمایت از فرهنگ ملی ایفا نمایند. این امر بدانان امکان داد تا بنحوی موثر و متحول در کوره قیام آبدیده شوند و درگیری‌های روزمره دانشجویان و جوانان و با عضویت در کمیته‌های خلقی و ملی و در گروه‌های ضربت و گروه‌های نگهبانی و در کمیته‌های آموزش خلقی، در کمیته‌های دفاع از آزادی‌ها و فرهنگ و در اردوگاه‌ها حکم شعله‌های سرکش قیام را داشته باشند و بدین ترتیب تا حد زیادی در کار آگاه‌گرانه وسیع و همبستگی و همیاری بین اهالی روستاها و اردوگاه‌ها سهم ایفا نمایند.

علاوه بر این از نقش پزشکان، روزنامه‌نگاران، داروخانه‌ها، معلمان و کولای مدافع که فعالانه و موثر در قیام شرکت کرده و همچنان نقش خود را شجاعانه انجام می‌دهند باید یاد کرد بخصوص در مقابله آنها با سیاست‌های اشغالگران و تشکیل کمیته‌های قیام که تخصصی است و نقش مهمی در تکامل قیام و تأمین استمرار و اوج‌گیری آن دارد.

بطور فشرده، آنچه ویژگی این قیام را رقم می‌زند این است که متعلق به کسب ملت است که در یک ارتش، در مقابله با اشغال، متشکل شده و مصمم است قیام را تا کسب استقلال و نابودی اشغال و برقراری دولت مستقل خود ادامه دهد. جهت آبدیده کردن اراده ملت و تحکیم وحدت و گسترش آگاهی شایسته قیام در بین صفوف مردم، ارزش‌های اجتماعی جدیدی که زاده قیام است بین مردم رواج یافته است مانند هم‌یاری، کمک‌های متقابل، وحدت در خانواده‌ها و محلات تا برسد به وحدت ملت. همچنین ارزش‌های اجتماعی ریشه‌دار خلق فلسطین که اشغالگران کوشیده‌اند آنها را

از بین ببرند مجددا احیا شده، بزهکاران و منحرفین مجددا براه صواب برگشته‌اند و خلق آنها را به آغوش خود پذیرفته است.

گرایش روزافزون به کار اجتماعی و سازمان یافته

یکی از بارزترین خصوصیات قیام این است که غبار مبارزه خودبخودی را در اشکال متنوع آن از چهره خود زدوده است. این قیامی است که مشخصه آگاهی و کار سازمان-یافته را با خود دارد که اساسا ناشی از درجه تکامل جنبش ملی و توده‌ای سازمان-یافته و تجربه چندساله آنست. این مشخصه ناشی از گسترش پایه سازمان یافته-اجتماعی کادرها و سازمان‌های توده‌ای دمکراتیک و نقش این سازمان‌ها در محافل اجتماعی نیز هست. ده‌ها هزار زن سازمان یافته می‌توانند با تجربه خود و اشکال و شیوه‌های فعالیت تشکیلاتیشان، چارچوب فعالیت خویش را گسترش دهند و هزاران زن را رهبری نمایند. در مورد جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های جوانان و دانشجویان و مشاغل آزاد نیز همینطور. تجربه کار تشکیلاتی که کادرها و اتحادیه‌ها طی سال‌ها فعالیت خود کسب کرده‌اند به آنها امکان داد که پایگاه اجتماعی وسیعی را برای قیام فراهم سازند بخصوص زمانیکه قیام چنین شمولیتی داشته باشد: ارتشی از خلق که سازمان یافته و در هر گوشه و کنار کشور حضور دارد. این حقیقت را تشکلات ساز-مان یافته قیام بخوبی نشان می‌دهند: کمیته‌های خلقی و ملی، کمیته‌های تخصصی و شعب آنها، اشکال و شیوه‌های مبارزاتی که قیام آنها را تکامل بخشیده ایجاب می‌کند که به فعالیت دستجمعی و سازمان یافته حداکثر اهمیت داده شود. همانطور که قبلا گفتیم قیام‌های پیشین محدود به یک سلسله حرکات اعتراضی علیه سیاست‌اشغال بود اما قیام کنونی با سیاست‌های اشغال و موجودیت آن مقابله می‌کند و از بین بردن اشغال و تحقق اهداف بلافصل ملی فلسطین را در دستور کار خود قرار داده است. این امر بمفهوم اشکال و شیوه‌های نوینی در مقابله با دشمن است که هم مستلزم از هم گسستن و تخریب قدرت اشغالگر با همه دستگاه‌ها و ارگان‌های غیر-نظامی و اداری اوست و هم مستلزم ایجاد و تکامل قدرت خلق که در قدرت کمیته‌ها و شوراهای قیام (یعنی کمیته‌های خلقی و ملی) متجلی است. علاوه بر اینها درهم-

شکستن سرکوب فاشیستی با تشکیل گروه‌های ضربت (که هسته‌های ارتش خلق‌اند) و اعمال تحریم اقتصادی علیه فراورده‌ها و کالاهای دشمن و تحریم کار در مستعمرات و در پروژه‌های اقتصادی و بجای آن تشویق تولید داخلی، خوب اداره کردن آن، بازگشت به سرزمین خود، زبان‌های اقتصادی و مادی هنگفت به دشمن وارد کردن به منظور آنکه حضور او در وطن ما برای اشغالگران بار سنگینی باشد که طاقت تحملش را نداشته باشند.

این وظائف مستلزم ابتکار در فعالیت سازمانی و دستجمعی است و ایجاد یک ستاد فرماندهی قیام را ایجاد می‌کند که دامنه آن در مناطق، استان‌ها و حتی در کوچه‌ها و کوی‌ها و خیابان‌ها و درهر شهرک و روستا و هر اردوگاه و شهر گسترده باشد. این است واقعیتهایی که هم‌اکنون عینیت دارد. اقدام اشغالگران به ممنوع کردن کمیته‌های خلقی و تعقیب فعالین این کمیته‌ها و بستن مؤسسات و سندیکاها و دفاتر اتحادیه‌های غیر نظامی چیزی نیست جز دلیلی برایین تحول بزرگ که درزمینه فعالیت سازمان‌یافته حاصل شده است (این یک قدرت دوگانه است و کمیته‌های خلقی خود یک حکومت موازی را نشان می‌دهند). علی‌رغم آنهمه خشونت فاشیستی سرکوب، قیام به ابتکارات و نوآوری‌های خود در فعالیت دستجمعی و سازمان‌یافته ادامه خواهد داد تا استمرار و اوجگیری و توان مقابله با اشکال و شیوه‌های سرکوب را همواره تامین نماید. نوآوری در فعالیت دستجمعی و سازمان‌یافته، نخستین و بهترین سلاح اوست.

آمادگی‌های عالی مبارزاتی

مسیر مبارزاتی قیام و جریان فعالیت‌های روزمره، آمادگی‌های عالی مبارزه‌جو - پانه‌ای را در اکثریت قاطع ملت مبارز فلسطین نشان می‌دهد. اشکال و شیوه‌های برخورد مستقیم با سربازان دشمن و مهاجران صهیونیست و وجود ده‌ها هزار زخمی و معلول و شهید و اعمال سیاست اشغال با همه اشکال و شیوه‌های سرکوب که نازی - های جدید بکار می‌برند: از منع عبور و مرور گرفته تا محاصره اقتصادی، از شلیک گلوله‌های واقعی و گلوله‌های پلاستیکی و انواع گازها تا بستن کامل شهرها و مناطق. علی‌رغم همه اینها ارتش خلق با قهرمانی بی‌مانندی رودرروی دشمن ایستاده و درراه میهن قربانی‌های سنگین نثار می‌کند. ژنرال‌های دشمن تاکید می‌کنند که ارتش آنان

درجنگی حقیقی درگیر است جنگی طراز نوین که با آن آشنا نبوده‌اند و ماشی—
جنون آمیز جنگی و برتری تکنولوژیکشان در این مصاف کارآئی ندارد. این روحیه
عالی پیکارجویانه را در کلیه گروه‌بندی‌های اجتماعی ملت می‌توان مشاهده کرد از
زنان و سالمندان گرفته تا کودکان و جوانان.

رَهْبَرِي وَاحِدِ مِلِّي

فراخوان شماره ۲۹ ، فراخوان جشن استقلال

توده های ملت! جشن شما مبارک باد. جشن و شادی شما را باد. شما شادی - بخش دولت مستقلید و دولت مایه شادی شماست. مصوبات مجلس ملی دوره قیام پرشکوهتان، شما را گوارا باد. اعلام دولت مستقل فلسطین شما را نوش باد. هلهله مادران شهدا گوارا شان باد، چرا که آنها دوبار هلهله کردند یکبار هنگامی که فرزندشان بخاک افتاد و بار دیگر آنگاه که دولت فلسطین اعلام شد. مجروحین که بر لبان نشان تبسمی نقش نبسته بود و درد خود را فراموش نکرده بودند با شنیدن اعلام دولت، درد خود را فراموش کردند. این جشن به زندانیان پشت میله ها گوارا باد، که دیگر پس از اعلام دولت هیچ نیروئی بر اراده آنان فائق نخواهد آمد. بر شما زنان، مردان، کودکان و سالمندان گوارا باد. سنگی که در دست شماست پیوند خود با اراده نماینده مشروع و منحصر بفرد ما را مجددا مورد تاکید قرار می دهد، همانطور که مبارزه شما همواره چنین بوده است. سنگی که در دست شماست، بسا اعلام دولت مستقل بعنوان گامی در راه استقلال واقعی، سراسر کره زمین را در می نوردد، دشمنان را بهراس می افکند و برانزوا و ترس آنان از حقی که مبارزاننش رقم می زنند می فزاید و دوستانی را که خبرگزاری ها بیانیه های رسمی شان را در برسمیت شناختن این حق پخش می کنند شادمان می سازد.

ملت قیام،

رهبری واحد ملی قیام بنام همگی شما به مجلس ملی فلسطین و کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین تنها نماینده مشروع ما درود و سپاس فراوان

می‌فرستد چرا که با قیام قهرمانانه ما برخوردی مسؤولانه داشته و با موفقیت ———
توانسته از آن بهره جسته و آنرا در تصویب منشور استقلال و اعلام دولت مستقل
فلسطین تجسم بخشد. همچنین برنامه سیاسی روشنی را که بیانگر ضرورتی ملی است
تصویب نموده تا ملت ما بتواند از فرصت تاریخی خود برای نیل به حقوق خویش
جهت بازگشت به وطن و تعیین سرنوشت و برپائی دولت ملی و مستقل خود بهره
جوید، دولتی که آفریده قیام است و بهمین دلیل سلاح جدیدی است در دست قیام
او جگیزدگان و انقلاب پیروزمندان.

مصوبات مجلس، شایسته قیام پرشکوه ما و پاسخگوی ادامه کاری و تحکیم آن
است، بدان نیرو می‌بخشد و خود از توان و همبستگی وحدت ملی پایدار ما در داخل
و خارج حکایت می‌کند. در لحظه چرخش و تصمیم قاطعانه‌ای که توده‌های قیام آفریده
اند و زاده انباشت مبارزات فلسطین است رهبری ما شایستگی این مسوولیت را دارا
بوده است.

اعلام دولت مستقل فلسطینی تاکیدی است بر هویت فلسطینی میهن اشغالی ما
و حق حاکمیت ملت ما بر این میهن. همچنین تاکیدی است بر اینکه استقلال ملی
هدفی است غیر قابل چشم پوشی علی‌رغم هردشواری که پیش آید و هرفداکاری که
بخواهد. اعلام دولت، راه را بر کلیه آلترناتیوهای مشکوک که دشمنان خلق ما جهت
نابودی آرمان ملی‌ها مانع پیش کشیده‌اند می‌بندد و برتنها راه بی‌آلترناتیو که چیزی
جز اراده فلسطینی نیست تاکید می‌نهد.

مجلس دوره قیام - دوره فرمانده شهید، ابوجهاد - بر ضرورت انعقاد کنفرانس
فعال بین المللی زیر نظر ملل متحد با مشارکت پنج کشور بزرگ عضو دائمی شورای
امنیت و کلیه طرف‌های درگیر و ساف تنها نماینده مشروع ما با حقوق مساوی با
دیگران و برپایه قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ و تضمین حقوق ملی و مشروع ملت
فلسطین و در راس آنها حق تعیین سرنوشت پافشاری می‌کند. این تاکید دلیلی
است بر نزاهت و صداقت ملت ما و خواست او جهت استقرار صلح عادلانه و همه -
جانبه در پرتو تشنج زدائی که در عرصه سیاست بین المللی پدید آمده و گرایشی که
برای پایان مخاصمات منطقه‌ای وجود دارد و بالاخره برپایه قوانین بین‌المللی.

این امر، آنطور که برخی وانمود می‌کنند، یک امتیاز دادن رایگان نیست بلکه بیانی
است واقعه‌گرایانه و انقلابی و با احساس مسوولیت که راه را بر دروغزنی‌های صهیونیسم
در باره اهداف انقلاب پیروزمند ما می‌بندد. همچنین رنج توده‌های ملت ما در داخل و خارج را
پایان می‌دهد، چرا که دولت معهود ما دولتی است متعلق به قاطبه فرزندان ملت.

ملت شرافتمند فلسطین،

رهبری واحد ملی از بعضی گرایش‌های بنیادگرا (اسلامی - م) می‌خواهد کسه مصالح ملی همگانی را برانگیزه‌ها و مصالح گروهی خود ترجیح دهند و دست از ابراز موضع‌گیری‌های منفی بردارند که، چه بخواهند و چه نخواهند، این موضع‌گیری‌ها جز در خدمت دشمنان نیست. رهبری واحد ملی از آنها می‌خواهد که از جشن‌های توده‌ای و مبارزه جویانه‌ای که با افتخار اعلام دولت، برپا شده و نشان‌دهنده ریشه‌های عمیق رهبری مشروع و تنها نماینده ما سازمان آزادیبخش فلسطین در بین توده‌هاست، درس بگیرند. برای وحدت بخشیدن به کلیه نیروهای شرافتمند در بوتہ قیام و رهبری واحد ملی آن هنوز فرصت باقی است.

سازمان آزادیبخش فلسطین - رهبری واحد ملی، از کلیه دولت‌های عربی می‌خواهد که گفتار خود را با کردار به ثبوت رسانند یعنی امکانات و نیروی خود را بکارگیرند تا اعلام دولت فلسطین به واقعیتی عملی جهت فشار بر ایالات متحده و کشورهای غربی تبدیل شود و کنفرانس بین‌المللی منعقد گردد و حقوق ملی ولایت‌تغییر ملت ما با روح مصوبات دوره نوزدهم مجلس ملی استیفا گردد. معیار اساسی همبستگی عربی تحقق این هدف شرافتمندانه است که نه فقط در خدمت منافع ملت ما بلکه بنفع کلیه ملت‌های عرب است.

توده‌های گرانقدر ملت،

رهبری واحد ملی موارد زیر را مورد تاکید قرار می‌دهد:

۱- ملت فلسطین با کلیه بخش‌های آن که در دولت (کشور) اشغال شده فلسطین بسر می‌برند به مصوبه اعلام استقلال و به بقیه مصوبات مجلس ملی در دوره نوزدهم رای مثبت می‌دهد. در این رابطه، رهبری واحد ملی از کلیه نیروهای ضربتی می‌خواهد که بر اساس ادامه و تشدید پیکار جهت تحقق استقلال به درگیری‌های خود بسا اشغالگران شدت بخشند.

۲- کلیه بیانیه‌های مشکوک بویژه بیانیه‌هایی که به بعضی اشخاص افترا می‌زنند و آنانرا به اختلاس مالی متهم می‌سازند محکومند. همچنین هربیانیه‌ای که یک نیروی ملی را مورد افترا قرار دهد و در صف واحد ملی تفرقه بیا فکند نیز تقبیح می‌شود. رهبری واحد ملی همچنین کلیه افراد دست‌نشانده را برحذر می‌دارد که بهیچوجه نسبت به کسانی که مصوبات مجلس ملی را تائید می‌کنند مزاحمت ایجاد نکنند و از همگان می‌خواهد که صدای فلسطین را چنان بلند تکرار کنند که بگوش

جهانیان برسد. ادامه جشن‌ها در تأیید مجلس ملی و مصوبات آن مشت محکمی است بر سینه دست نشانندگان که مذبحخانه تلاش می‌کنند برخی از شخصیت‌های میهن‌پرست را، از طریق یک سری تماس‌های مشکوک با آنها، بترسانند. رهبری واحد ملی، بدینوسیله به کلیه دست‌نشانندگان هشدار می‌دهد.

۳- کمک در جهت تحکیم کمیته‌های خلقی و تکامل و پیگیری فعالیت آنها، همان‌گونه که در فراخوان‌های سابق هم آمده، بمنظور حمایت از صنایع ملی و تأمین حقوق کارگران و ایجاد زمینه‌های کار برای آنان.

۴- تشکیل تعاونی‌ها جهت بازاریابی فرآورده‌های کشاورزی برای کمک به دهقا- نان فلسطینی، تا بتوانند در برابر فشارها و مشکلاتی که اشغالگران ایجاد می‌کنند مقاومت نمایند.

۵- ادامه مبارزه در کلیه اشکال خود، در راه بازگشائی موسسات آموزشی و ادامه کلاس‌های آموزش خلقی و مبارزه با سیاست توسعه جهل که اشغالگران علیه فرزندان ما بکار می‌برند.

۶- در پرتو مصوبات دوره نوزدهم مجلس ملی فلسطین، رهبری واحد ملی از بیانیه موسسات ملی و سندیکاها که در تاریخ ۱۵ نوامبر، روز استقلال، صادر شده استقبال می‌کند. در این بیانیه آمده است که این سندیکاها و جمعیت‌ها و موسسات، خود را از این پس موسساتی مستقل و فلسطینی می‌دانند و از کلیه موسسات و ارگان‌های فلسطینی می‌خواهند که نخستین سنگ این ساختمان نوین، یعنی ساختمان مبارزه جهت تحقق استقلال را کار بگذارند.

توده‌های قهرمان،

رهبری واحد ملی، در حالیکه شما را به ادامه جشن فلسطین با کلیه مظاهر و اشکال مختلف مبارزاتی آن فرا می‌خواند، نکات زیر را اعلام می‌دارد:

۱- روز ۲۱ نوامبر ۸۸ روز عیادت مجروحان قیام و دیدار با خانواده‌های زندانیان و شهداست.

۲- روز ۲۲ نوامبر ۸۸ روز تشدید مبارزه و راهپیمائی است و روز ضربه زدن به عمال اشغالگران و روز فشار بر برخی از کمیته‌های شهرداری‌ها جهت وادار کردن آنها به استعفاء.

۳- روز ۲۳ نوامبر ۸۸ روز اعتصاب سراسری در همبستگی با تبعید شدگان است و الغاء تصمیمات ظالمانه تبعید را باید خواست.

- ۴- روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ نوامبر ۸۸ روز درگیری و تشدید همه جانبه آن‌علیه اشغالگر و همدستان او است.
- ۵- روز ۲۸ نوامبر ۸۸ روز اعتصاب سراسری در همبستگی با زندانیان در زندان-های اشغالگر است و آزادی فوری آنها را خواستار شدن.
- ۶- روز ۲۹ نوامبر ۸۸ روز جهانی همبستگی با ملت فلسطین است، روز پیوند سنگ با شاخه زیتون، روز تشدید درگیری و برافراشتن پرچم‌ها، پرچم دولت مستقل فلسطینی ما، درهمه جا است.
- ۷- ۳۰ نوامبر تا ۴ دسامبر روز تشدید مبارزه است و در این روزها کمیته‌های خلقی به خانواده‌های آسیب‌دیده، مواد غذایی، لباس‌های زمستانی و ما یحتاج دیگر می‌رسانند.
- ۸- ۶ دسامبر ۸۸ اعتصاب سراسری است در همبستگی با زندانیان بازداشتگاه انصار شماره ۳.

با همت هرچه فزونتر، با وحدت هرچه مستحکمتر، با مولوتوف و سنگ مقدس، هرچه بیشتر برچهره دشمن و همدستان او بکوبیم، راه ابوجهاد این شهید و سرمشق، راه کلیه شهدای نیک کردارمان را پی‌گیریم، به پیشرویم و مقاومت کنیم.

رهبری واحد ملی
سازمان آزادیبخش فلسطین
۲۰ نوامبر ۸۸

برخی از منابع مورد استفاده :

- ۱- رودنسون، ماکسیم: عرب و اسرائیل، ترجمه رضا براهنی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۶.
- ۲- اتحادیه دانشجویان فلسطینی (GUPS) : تقویم سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵ (بفرانسه).
- ۳- ساف - دفتر اطلاعاتی واحد: تطورالقضیه الفلستینییه (تحولات قضیه فلسطین) ، بیروت ۱۹۷۸.
- ۴-الدکتورعبدالوهاب الکیالی: تاریخ فلسطین الحدیث (تاریخ نوین فلسطین)، بیروت ۱۹۷۰.
- ۵- روزنامه‌های لوموند ولیبراسیون و ماهنامه لوموند دیپلماتیک، چاپ پاریس ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸.
- ۶- مجله عربی زبان الیوم السابع، نشریه غیر رسمی ساف، چاپ پاریس.
- ۷- مجله الهدف، نشریه غیر رسمی جبهه خلق برای آزادی فلسطین و برخی نشریات دیگر آن که در سال‌های اخیر در قبرس منتشر می‌شود.
- ۸- مجله الحریه، نشریه غیر رسمی جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین که در سال‌های اخیر در قبرس منتشر می‌شود.
- 9 - Palestine vaincra No.13: Presse française et l'O.N.U. 1947 - 1948
- 10- ABUEISHEH Anwar: le régime juridique des immeubles en Palestine, Paris, 1988 (Thèse).





تأمین "مهمات" برای بچه‌ها ...

ازین نامه :

هنگام مطالعه مقاله رفیق ا. ح. عارف در اندیشه و پیکار ا چند نکته بنظرم رسید که سعی می‌کنم بطور مختصر بیان کنم .

اما قبل از این باید به کلیه رفقای که در انتشار این نشریه همیاری کرده‌اند تبریک بگویم و موفقیت ایشان را در پیگیری این پروژه آرزو کنم .

مطلب اول اینکه معتقدم که می‌بایست در شماره اول اندیشه و پیکار به بحث در مورد پیکار و پروژه از هم‌پاشیدن آن تا امروز پرداخته می‌شد. رفقا می‌باید سعی می‌کردند تا برای جنبش که هنوز از چگونگی و چرای این از هم‌پاشیدن بی‌خبرند مطلب را روشن کنند. مثلا پیکار چه شد؟ تشکیلات کنونی چیست و از این قبیل سوال-ها را ممکن بود پاسخ گفت .

نکته دوم و درعین حال مهمتر آنجائست که رفیق عارف بحث را بر سر محدود-دیت‌های مارکسیسم مطرح می‌کند. این مطلب به دفعات زیادی در بحث رفیق مطرح شده ولی من شخصا نفهمیدم که بالاخره این محدودیت‌ها کدامند؟ رفیق طوری بحث را پیش می‌برد که انگار قبلا بین عده‌ای بحث شده و این نوعی جمع‌بندی است. ایمن البته به خودی خود هیچ ایرادی ندارد ولی باید توجه داشت یک جریان سیاسی که پس از چندین سال سکوت نسبی در این مورد، دست به انتشار کتابی می‌زند، می‌باید در واقع بحث را برای اولین بار از طرف این جریان با جنبش چپ باز کند.

دیگر اینکه بالاخره باید بخاطر اجتناب از هرگونه سوءتفاهم روشن کرد که این بحران، بحران جنبش چپ است یا بحران خود مارکسیسم. نمی‌توان گفت که مارکسیسم در بحران است چونکه استالین از آن سیستم سازی کرده. مارکسیسم سیستم‌تیزه شده که دیگر مارکسیسم نیست.

مارکسیسم به خودی خود فقط بخاطر برخورد غلط و یا انطباق غلط مارکسیست-هاست که ممکن است دچار محدودیت شود. روی این مطلب کمی پافشاری کردم چرا که ممکن است این درک را دامن بزند که خود مارکس در تضاد بوده و یا دچار بحران بوده است. به اعتقاد من این محدودیت‌ها از آن درک‌های مختلف و غلط از مارکسیسم است و نه خود فلسفه مارکسیسم. همانطور که خود رفیق می‌گوید (ص ۳۳)

"مارکسیسم اصیل" و "مارکسیسم رسمی"، سؤال نهایی اینست که این محدودیت‌ها متعلق به کدامیک از این مارکسیسم می‌باشد.

نکته دیگر اینکه از مقاله رفیق برمی‌آید که پروسه رسمی شدن مارکسیسم و کلا سیستم‌سازی از آن ناشی از اشتباهات و یا عدم درک صحیح مارکسیسم می‌باشد و آن‌طور که باید و شاید جنبه طبقاتی این انحرافات را مطرح نکرده است.

موفق و پیروز باشید.

۱. سامان

- ضمن تشکر از شما و تایید مطلب اول که متذکر شده‌اید، پاسخی را که نویسنده مقاله مزبور برای درج در نشریه فرستاده در زیر می‌آوریم:

باید توجه کرد که وقتی در مقاله "مارکسیسم و بحران در جنبش کمونیستی" در اندیشه و پیکار شماره ۱ سخن از محدودیت‌های مارکسیسم رفته است در مرحله اول مساله بر سر تاکید روی متدولوژی عام است. متدولوژی ارزیابی درخود آن مقاله نیز براساس دیالکتیک ماتریالیستی قرار دارد. از نقطه نظر این دیالکتیک ماتریالیستی در دانش بشری امتزاج خطا و حقیقت (که خود جنبه نسبی دارد) و اتوپیا واقعیت بطور ناگزیری وجود دارد و وجود خواهد داشت. هرآموزش معینی چه در حوزه علوم اجتماعی چه در حوزه علوم طبیعی خواهد برای خود اعتباری مافوق خطا و اتوپیا بجوید بطور ناگزیر خصلت تاریخی خود را نفی کرده و بخودخصلت ایدئولوژیکی - "سیستماتیک" می‌بخشد. مارکسیسم هم بطور ناگزیر باید این "مشکل" تاریخی و نیز بشری را نه در دیگران بلکه در درون خود بپذیرد تا ظرفیت‌های خود را برای تکامل از طریق نفی، اصلاح و اثبات از دست ندهد. نقطه قوت مارکس در این نیست که از شکاف و اتوپیی مبراست بلکه در این است که توانائی او در تفسیر جوامع مدرن سرمایه داری دارای ارزش سیاسی و عملی و نیز ارزش آکادمیک بوده است. دانش مارکسیستی از یکسو نقش بزرگی در تحولات سیاسی جوامع بشری ایفا کرده است و از سوی دیگر شیوه‌ها و متدهای بررسی علوم اجتماعی را عمیقاً تحت تاثیر قرار داده است.

متدولوژی هرچند که تغییرپذیر است و دارای یک جوهر ثابت و ابدی نیست ولی مبنای حرکت تحقیقی است. متدولوژی به جستجوگر می‌گوید که چگونه و از کجا

ماتریال کار خویش را پیدا کرده و چگونه آن ماتریال را تحلیل و رابطه‌های بین آنان را پیدا کند. متدولوژی‌ای که در مقاله مطرح است این مانع را از سرراه خود برمی‌دارد که کسی جرات نکند بخشی از تضادها و ضعف‌ها را که به اوضاع امروزی جنبش کمونیستی انجامیده است، در خود اصول و مبانی اندیشه مارکس دنبال کند حتی اگر این بدان معنا باشد که شما در این یا آن مرحله از مطالعه و ارزیابی خود قادر به تشخیص این یا آن تضاد وضعف مشخص در مبانی مارکسیسم نباشید. شما با این متدولوژی خود را از "حقایق ابدی" و "مطلق‌های" بی‌پایه و تقدس‌مآبی‌های مذهبی نجات می‌دهید. متدولوژی‌ای که اساسش روی یک درک دیالکتیک ماتریالیستی باشد، نمی‌تواند این عناصر بدیهی را نفی کند.

از نقطه نظر ماتریالیستی، هستی اجتماعی آگاهی اجتماعی را می‌سازد و این یک مساله کلی است. آگاهی اجتماعی هم بمعنای علوم اجتماعی و طبیعی به تنهایی نیست بلکه شامل آگاهی‌های ایدئولوژیکی و کاذب نیز می‌باشد. هستی اجتماعی معینی که خصلت تاریخی و مشخص دارد اندیشه مارکس را نیز بوجود می‌آورد. اما در هر شرایطی دو محدودیت وجود دارد: ۱- محدودیت تاریخی، ۲- محدودیت شخصی (وطبقاتی). این محدودیت‌ها خود را بدون آگاهی شخص نیز می‌کشند و از آن امکان خلوص و مطلقیت را کاملاً سلب می‌کنند.

مارکس خود می‌گوید که تحت تاثیر حاکمیت ایدئولوژی و حقوق آلمانی از یکسو و سوسیالیسم تخیلی (اتوپیک) فرانسوی از سوی دیگر بوده است. مارکس بدون تردید با آنها نیز جنگید و بنیان‌های جدیدی در ارزیابی از نقش ایدئولوژی، حقوق و کلا توپیا بنا نهاد. مارکس در این زمینه خدمات شایانی به بشریت نموده است ولی مارکس هم نمی‌توانست پارا فراتر از محدودیت‌های زمان خود بگذارد (طبعاً نبوغ یک نابغه مانند مارکس توانائی بسیار وسیعی به او می‌بخشد تا دست به آینده‌نگری نسبتاً صحیح هم بزند). اکنون مساله مهم این است که دانش مارکسیستی تا چه اندازه محدودیت‌های ایدئولوژی آلمانی (عمدتاً هگلی) و محدودیت‌های سوسیالیسم تخیلی را بدون خود کشید و از طریق آنها در خود شکاف و تضاد ایجاد نمود.

مارکس بدون تردید در ارتباط با قانونمندی تاریخ و قانونمندی دیالکتیکی شدیداً از هگل تاثیر پذیرفته بود. قوانین در واقع همان اصولی است که هستی اجتماعی باید در روند حرکت خود تحت تبعیت آنها عمل کند. خصلت و جهت حرکت خود را مطابق آن قوانین "ذات" یافته تعیین نماید. قانون شمارا بسوی یک جبر می‌راند (نه یک جبر اجتماعی و اقتصادی مشخص بلکه یک جبر تاریخی). مثلاً شما اگر

به منشاء اصل "نفی در نفی" دیالکتیکی و نیز به "تعداد" قوانین دیالکتیکی (کما بین یک بعداً بیشتر رسمی شد) دقت کنید، متوجه می‌شوید که اینها محدودیت‌های ویژه‌ای بدرون مارکسیسم می‌آورند و

در زمینه ساختمان جامعه آینده نیز گاه نقشه‌ها و معماری‌های سوسیالیسم تخیلی در رابطه با سازماندهی و رابطه‌های جامعه آتی بدرون تصویر مارکسیستی یک جامعه نوین نیز کشیده می‌شوند. شما بفراوانی در مورد اشکال و خصوصیات سازماندهی جامعه نوین در کتاب‌های مارکسیستی و یا حتی خود انگلس و تا حدودی مارکس و نیز لنین مطالبی می‌یابید، آنها در مورد مساله خانواده در جامعه آینده، اداره امور جامعه آینده، سازماندهی و اشکال تضادهای جامعه آینده، خصوصیات اقتصادی و سیاسی جامعه آینده و ... صحبت کرده‌اند که بنظر من جوانب مهمی از آنها اتوپیک است یعنی نمی‌توان پایه‌های مادی روشن برای توضیح آنها پیدا کرد. این پایه‌های مادی هم چیزی نیست که از قبل بتوان با این دقت از آنها سخن گفت. اما این مساله نباید ما را به این اشتباه بیندازد که گویا مارکس و انگلس برعلیه سوسیالیسم تخیلی ن جنگیده‌اند، برعکس آنها واقعا برعلیه آن جنگیدند ولی بنا به شرایط تاریخی آنزمان حتی اشتباهاتی را که امروز فهم آنها ساده‌تر است نیز بطور ناگزیر و یا در مواردی بطور اشتباه آمیزی مرتکب می‌گشتند.

امروز بنظر من ثابت شده است (از نظر تجربی) که اندیشه‌های مارکس در زمینه سوسیالیسم مثبت و نقشه آتی جامعه دارای شکاف‌های بیشتر بوده و رنگ اتوپیک آنها قوی بوده است ولی اندیشه مارکس در زمینه توضیح تضادها و درگیری‌ها و حتی روند حرکت عمومی جوامع سرمایه‌داری مدرن، فوق‌العاده نیرومند بوده است. به عبارت دیگر امروزه می‌بینیم که مارکس انتقادی بسیار نیرومندتر از مارکس اثبات‌گر است. ساده‌نگری خواهد بود اگر جوانبی از بحران جنبش چپ در بحران خود مارکسیسم دیده نشوند. وقتی کل چپ در سطح بین‌المللی دچار بحران است و همه جوامع ما - بعد انقلابات وسیعاً دچار بحران گشته‌اند دیگر نمی‌توان وسعت و عمق بحران را به حساب نیاورد و آن را صرفاً یک موضوع سیاسی بحساب آورد. بسیار اشتباه است اگر فکر کنیم که "مارکسیسم" یک ذات است که در آن هیچ زمینه‌ای برای سیستم‌تیزه شدن وجود نداشته است. هرکجا که اشتباه و خطا باشد محدودیت وجود دارد و هرکجا هم که محدودیت وجود دارد امکان فضیلت‌سازی از محدودیت‌ها و ساختن سیستم‌های خالص وجود دارد. وجود محدودیت، شکاف و یا تضاد ضرورتاً هیچوقت بمفهوم بحران نیست بلکه فقط بمعنای زمینه‌ها و امکان رشد بحران می‌باشد.

باید توجه کرد که اگر در سایه تکامل اجتماعی و رشد علوم محدودیت‌های تاریخی و مشخص‌تری در این یا آن آموزش پیدا می‌شود هرگز بمعنای شکست آن نیست. برای مثال در زنجیره تکامل علوم، مثلاً فیزیک، نیوتون بصورت یک حلقه نیرومند بین فیزیک گذشته و مدرن (مثلاً اینشتین) ظاهر می‌شود. با وجود محدودیت‌های زیادی که امروزه در تئوری نیوتونی وجود دارد بهیچوجه او جایگاه خود را بمثابه یک حلقه مهم در این زنجیره از دست نمی‌دهد. البته از اینجا نباید این نتیجه را گرفت که اگر تصور از تکامل بصورت زنجیره ناگسستگی باشد در آن صورت مساله جهش نفی می‌شود. در اینجا بحث فقط روی تداوم جریان تاریخیست. گسست هیچوقت را بطه بین گذشته و حال را پاره نمی‌کند بلکه بیش و کم آن حلقه‌های زنجیر را از همدیگر متمایز می‌کند. تصور کنید که کسی تلاش بکند تا نیوتون را از زنجیره تکامل علم فیزیک خارج کند، مسلماً کار او احمقانه خواهد بود. مارکس در علوم اجتماعی، در بدترین حالت، نیوتون خواهد بود. حال آنکه امروزه او همچنان یک اینشتین علوم اجتماعی است. در اینجا مقایسه من نباید به یک تعبیر پوزیتویستی بینجامد و در نتیجه دقت در علوم طبیعی و علوم اجتماعی یکسان بحساب آورده شود. در علوم اجتماعی میزان پندارگرایی و اتوپیسیم بمراتب بیشتر از علوم طبیعی است و لسی باید دقت کرد که کلیت متدولوژی بصورتی است که هم در علوم اجتماعی و هم در علوم طبیعی کاربرد پیدا می‌کند.

۱. ح. عارف

کار زهدی العدوی نقتل از الهداف

